

لوح محفوظ

«یادِ یاد»

راز حافظه و زمان گذشته و معرفت آدمی

استاد علی اکبر خانجانی

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان كتاب : لوح محفوظ «يادِ ياد»

مؤلف : استاد على اكبر خانجاني

تاريخ تأليف : ۱۳۹۸/۰۶/۰۱

تعداد صفحه : ۹۵

بسم الله الاذکر الذاکرین

۱- قرآن کتاب ذکر است و ذکر معروفترین و شاخصترین صفت این کتاب است که در خود کتاب هم بارها معرفی شده است. پس این کتاب ذکر محمدی است و به زبان ساده دفتر خاطرات اوست که از ازل تا زندگی خودش در حجاز و از آنجا تا پایان عالم را تدریجاً به یاد آورده و گزارش کرده است. پس محمد دارای قدرتمندترین حافظه تاریخ است که کل تاریخ عالم را به یاد آورده است همان طور که کل قرآن کریم مستمراً به محمد امر به یادآوری می کند که داستان خلقت را از ازل تا ابد به یاد آورده و بلکه مشاهده کند. چرا که نهایت یادآوری رؤیت وقایع گذشته در مقابل چشمان است همان طور که گاه چنان در حوادث و خاطرات گذشته خود غرق می شویم که گوئی یکبار دگر در آن وقایع حاضر شده ایم و آن را دیده و بلکه تجربه می کنیم. از این منظر وحی الهی نیز چیزی جز به یاد آوردن نیست. همان طور که هرکسی در مرور خاطراتش در درون با خود حرف می زند و از طریق این گفتگو با خویشتن است که گذشته را مجسم می سازد و به یاد می آورد. وحی نیز گفتگوی محمد با ذات و فطرت الهی خویش است و گفتگوی این ذات ازلی با اوست و در این میانه حوادث به یاد می آیند و گزارش می شوند. خداوند همان لوح محفوظ و یا به زبانی به یادآورنده لوح محفوظ هر کسی است. و این یاد همان وحی و الهام و کشف و اشراق است. خداوند در نفس ناطقه هر کسی هم حافظه است و هم حافظ این حافظه و هم یادآور و بازگوکننده و خواننده حافظه برای اهلیش می باشد. قدرت تفکر و تعقل و علم و عرفان و کشف و شهود در هر انسانی همین درجه از ذکر و یادآوری گذشته خویش است که تا چه ابعاد و وسعت و گستره ای از زمان را به یاد آورد. زیرا تا بوده آدمی هم بوده است و به قول علی^(ع)، انسان فقط دو روزی از خدا جوان تر است. زیرا انسان تجلی نور حق و روح ناطقه خداوند است. پس تا خدا بوده انسان هم بوده است. و آدمی بایستی خود را از این منظر به یاد آورد. این یاد اساس و گوهر هر فکر و ذکر و تعقل و تأمل و مکاشفه و فهم و معرفتی است.

۲- هر انسانی از آسمان اعلی العلیین را طبقه به طبقه به سوی زمین طی نموده و بالاخره در درک اسفل السافلین مقیم شده است. و این هفت طبقه آسمان بالای سرش کل گذشته و مسیر طی شده او و عین دفتر خاطرات اوست. پس گذشته، نگذشته و نابود نشده است و ما با روحمان در قدم به قدم این راه طی شده هنوز هم حضور داریم و چون حضور داریم به یاد می آوریم. هیچ چیز نابود شده ای به یاد آمدنی نیست. و به علاوه اینکه هیچ چیزی و هیچ عمل و واقعه و حس و تجربه ای نابود نمی شود و این آموزه قرآن کریم است. و اینست که ما معتقدیم که هر یک از ما در آن واحد در هفت زمین و آسمان هم حضور داریم و در آنها زیست می کنیم. این قاعده شامل همه مراحل زندگی زمینی و دنیوی ما هم می شود. یعنی ما به لحاظ روحی در همه مقاطع و مراحل و اماکن و ایام و حوادث و آدم های گذشته زندگیمان حضور داریم و زندگی می کنیم چه آن آدم ها یا اماکن و اشیاء هنوز هم باشند و یا به ظاهر از میان رفته و مرده باشند. این روح ماست که با روح چیزها و آدم ها همزیستی می کند. آدمی اثر روح خود را بر هر چیزی و در هر کسی بر جای می نهد و براستی که وجهی از روحش را در اشیاء و آدم ها و جغرافیاهای گذشته زندگیش بر جای می نهد. و اینست که می تواند آنها را به یاد آورد. و کسی که قادر به یادآوری گذشته ای نیست یا رابطه روحانی با آن بخش از گذشته اش برقرار نکرده و یا بعدها دچار نسیان و جنون و ظلمت شده است. وقتی چیزی را به یاد می آوریم روح ما در

آن چیز است که به ما پیام می‌فرستد. اثر و یادگاری روح ما در آدم‌ها و اشیاء است که موجب یادآوری ما می‌شود و نیز اثر آن آدم‌ها و اشیاء در روح ما که ضبط در حافظه ما می‌شود.

۳- انسان‌های روحانی‌تر و معنوی‌تر دارای حافظه‌ای قوی‌تر و عمیق‌تر و پایدارتر هستند. حافظه، ثبت و ضبط روح از عالم بیرون است و لمس و حس عالم بیرون بواسطه روح! و این مبادله‌ای دوجانبه و متقابل است. هم لمس می‌کنیم و هم لمس می‌شویم. هم می‌بینیم و هم دیده می‌شویم. هم می‌بوئیم و هم بوئیده می‌شویم. هم حس می‌کنیم و هم حس می‌شویم. و این مراتب و درجات دارد.

۴- پس هرگز گذشته‌ای وجود ندارد که دیگر وجود نداشته و نابود شده باشد. آنچه را که گذشته می‌نامیم فهم از دست رفته یا اصلاً حاصل نشده ما از برخی امور است که در زمان و مکان دیگری واقع شده است. حسرت گذشته یا نوستالژیا چیزی جز بی‌حسی و ناهمپی و فراموشی ما نسبت به وقایع گذشته نیست. گذشته‌ای که تماماً حس و درک و باور شده باشد حی و حاضر است. اگر گذشته نابود شده بود حسرت بار نمی‌بود. گذشته کالای نقدی در جان ماست که فهم نمی‌شود و لذا از دسترس ما خارج شده است. می‌توان آن را زنده و حاضر ساخت.

۵- همه چیز خاص آدمیزاد از یاد و حافظه و خاطره و قدرت یادآوری اوست از فکر و ذکر و تعقل و تأمل و شناخت تا الهام و رؤیا و وحی و عرفان و اشراق! همه عواطف و احساسات بشری هم مرتبه‌ای از به یادآوردن در دل است. و یاد هم امری برحسب ظاهر متعلق به گذشته است: آدم‌های گذشته، حوادث و تجربیات گذشته، مناظر و اشیاء و اماکن گذشته و حواس و ادراک گذشته! آنچه که گذشته نامیده می‌شود کل زندگی هر کسی است. آنچه هم که حال و حضور و کشف و شهود روحانی خوانده می‌شود که در الساعه رخ می‌دهد نیز یاد خود خداست در زندگی جاری و حاضر! به یادآوردن خدا در گذشته‌های زندگی به صورت درک رحمت و نعمات و کرامات و معجزات و آیات و بینات است ولی یاد خداوند در حال واقعه وحی و الهام و اشراق است. گاه یاد گذشته خدا منجر به یاد خدا در حال می‌شود.

۶- گذشته یا حافظه و خاطره، از بزرگترین و اسرارآمیزترین حقایق غیبی و روحانی در بشر است که همه علوم مدرن بشری هم نتوانسته کمترین فهم نوینی از آن حاصل نماید که چگونه حادثه‌ای در مغز و دل و جان انسان است. علم حافظه و یاد از جنس علم روح و وحی و اشراق است. آنچه هم که معرفت نفس نامیده شده که بستر معرفت رب است نیز چیزی جز یادآوری نیست که چون این یاد به اکنونیت نزدیک‌تر شود و به کانون الساعه وارد شود واقعه لقاءالله رخ می‌نماید.

۷- جز تن ما همه چیز ما گذشته می‌نماید. حتی تن ما هم از راه گذشته به ما رسیده است و علائم گذشته را داراست همچون شباهت ما به والدین و آباء و اجداد!

۸- آیا براستی حافظه چیست؟ مهم نیست که در مغز و مخچه است، یا در اعضای حسی و یا قلب! هر چند که امروزه برخی از آزمون‌های علمی در این باب اقرار دارد که سرچشمه به یادآوردن در دل آدمی و قلمرو سینه اوست که در مغز خوانده و بیان می‌شود. همان‌طور که سرچشمه هر اراده‌ای هم سینه انسان است و مغز وظیفه دارد تا آن را تدبیر و تدوین نماید جز اراده‌های غریزی و عادی که در مغز آدمی تبدیل به جدول ضربی شده و از بر خوانده می‌شود.

۹- حافظه آدمی چندان در اختیار اراده آگاه و بابرنامه‌اش نیست و از عالم غیب می‌آید. گاه چیزی را هر چه تلاش می‌کنیم به یاد نمی‌آوریم و به‌ناگاه در خواب یا خیال بر ما رخ می‌نماید.

۱۰- حافظه، گذشته ما را ثبت و ضبط نمی‌کند بلکه لحظات و آنات زندگی ما را در خود نقش می‌زند. پس حافظه تماماً حالات و آنات است. و لذا به قدرت حضور در حال و اکنونیت است که می‌توان حافظه را زنده و گویا و شنوا و بینا و محسوس ساخت. پس حافظه را به یاد آوردن یعنی حال را در حال، متعین و مجسم و ناطق ساختن! پس به یاد آوردن به لحاظ ماهیت هیچ ربطی به گذشته و گذشتن ندارد. و لذا کسانی که از قدرت حضور در حال و اکنونیت روحانی عاجزند مطلقاً حافظه زنده و گویائی ندارند و کل زندگیشان غرق در تاریکی و نسیان است و گذشته‌شان برآستی گذشته است و دیگر نیست.

۱۱- آنچه که می‌گذرد و پشت سر می‌نهد نه حال است و نه روح بلکه تن است. و لذا تن است که پیر می‌شود. گذشته و گذشتن و گذار زمان فقط در تن است. تن است که در زمان عبور می‌کند و مکان‌ها را پشت سر می‌نهد و آدمیان را نیز! روح مشمول زمان و زمانیت و تاریخ نمی‌شود. و حافظه از جنس روح و حضور روح و آئینه روح است. روح پیر نمی‌شود زیرا هرگز نمی‌گذرد و در همه جا و همه گاه حضور دارد حتی اگر بدن بگذرد و دیگر بازنگردد.

۱۲- هرگاه روح در تن خود ظاهر شود همه چیزهائی را که تن پشت سر نهاده، دوباره حی و حاضر و فعال می‌یابد. و روح به قدرت یاد خداست که در تن حاضر می‌شود زیرا روح آدمی از خداست و همان روح الله است. و در جایی که الله باشد زمان نمی‌گذرد یعنی الساعه است و روح همه تجربیات و یافته‌هایش را به تماشا می‌گذارد و همه آثارش را در مکان‌ها نیز عیان می‌سازد و حضور جهانیش را برای صاحبش نقد و زنده و حاضر می‌کند و نشان می‌دهد که در همه جا بوده و هست و خواهد بود از ازل تا ابد!

۱۳- آدمی بواسطه امیال و اعمالش، روحش را در جهان و جهانیان و روابطش با خلق، کشت می‌کند. که حاصل این کشت و کار و مزرعه هستی، یا نور حقیقت و آیات و بینات الهی و درک الهی حضور خویشتن در عالم هستی لامتناهی است و یا ظلمت و وهم و فریب و خناسان و شیاطین و آتش و نسیان و جنون و حس نابودی! و این دو نوع حافظه و دو نوع یاد کردن و ذکر خویش در جهان است. حافظه درب ورود به حیات و هستی اخروی و ابدی است از دو وجه نوری و ظلمانی یا بهشتی و جهنمی! حافظه همان کارگاه خلق جدید انسان است و مخلوق و مولود ازدواج و تعامل بین روح و ماده عالم است.

۱۴- هرکسی هیچ چیزی نیست جز آنچه از گذشته‌اش به یاد می‌آورد. این یاد یا مرده است یا زنده، یا ظلمانی است یا نوری! یا هست و هست‌تر می‌شود و یا نیست و نیست‌تر می‌شود!

۱۵- این همان حافظه هر انسانی است که در قیامت کبرا تعین می‌یابد و کل وجود و بلکه حتی جسمش را از نو برپا می‌کند. پس حافظه، خلاق است!

۱۶- پس گذشته، واقعه‌ای نابوده نیست که فقط خاطراتی ظلمانی از آن در حافظه برجای می‌ماند که آن‌هم تدریجاً محو می‌گردد. بلکه حافظه، ذخیره کل گذشته هر انسانی است ذخیره‌ای زنده و خلاق و نه آرشیوی و راکد همچون فیلم!

۱۷- حافظه چه می‌کند و چگونه تجربیات و مشاهدات آدمی را دریافت و ذخیره می‌کند؟ و چگونه بازتولید و دوباره احیاء می‌سازد؟ آیا حافظه چه وجوهی از واقعیات را ثبت می‌کند؟ جزئیات را یا کلیات را؟ عینیات را یا اصوات را؟ آیا ملموسات و یافته‌های چشائی و بویائی و عاطفی و ذهنی را هم ثبت و ضبط می‌کند؟ آیا باطن امور را هم دریافت و ثبت می‌کند؟ و یا به‌گونه‌ای دیگر عمل می‌کند؟ این از بزرگترین اسرار روح و ذهن انسان است که علوم تجربی جدید هم کمترین مکاشفه‌ای از این معما حاصل نکرده است.

۱۸- آیا حافظه فردی و دنیوی هر کسی امری مستقل از اراده آگاه و نفسانیت و امیال اوست و یا ثبت‌کننده نفسانیت عملی اوست و هر کسی حافظه‌اش را به عمد و اراده خودش می‌نویسد و ضبط می‌کند؟

۱۹- آیا حافظه ما اموری را که آگاهی و حواس ما از آن غافل است نیز درک و ثبت می‌کند یا بنده هوس‌های ماست و آنچه را که ما دوست داشته باشیم به آن‌گونه که خود تفسیر و معنا می‌کنیم در خود نگاه می‌دارد و مابقی امور را نادیده می‌گیرد؟

۲۰- اگر حافظه مرید امیال و هوس‌های ما می‌بود با آن جدال و انکار نمی‌ورزیدیم و از آن نمی‌گریختیم و تا سرحد نسیان و جنون نمی‌رفتیم! پس حافظه تحت امر حق و روح‌الله در نفس ناطقه انسان است. نفرت بسیاری از گذشته عین نفرتشان از حافظه خودشان است. این نفرت نیز ثابت می‌کند که حافظه مرید امیال صاحبش نیست. و البته که هر کسی دارای یک حافظه جعلی و من‌درآوردی هم هست که حاصل تحریف و انکار حافظه حقیقی است. این حافظه نفسانی و کافر است که مرید نفس اماره می‌باشد و دائماً بازیچه ما و اطرافیان است و هیچ اعتباری حتی در نزد صاحبش هم ندارد و مستمراً تغییر و تبدیل و تحریف می‌شود و قلمرو رسوخ اجنه و خناسان و شیاطین است و دائماً در جدال و جنگ با حافظه روحانی می‌باشد که گاه این جنگ منجر به جنون فرد می‌شود. همه جنون‌ها و افسردگی‌ها و اختلالات روانی حاصل این انکار و جدال می‌باشد که جنگ با ذکر و لوح محفوظ الهی در بشر است.

۲۱- اگر خودشناسی به خداشناسی می‌رسد پس حافظه ما لوح محفوظ الهی و قلمرو امر و فعل خداوند است. زیرا خود ما جز حافظه ما نیست و خودشناسی ما از ذکر و کشف و نقب در اعماق و طبقات حافظه حاصل می‌آید که گاه تا ازلیت عالم راه می‌یابد و در محضر حق در لحظه آفرینش قرار گرفته و دیدارش می‌کند در لحظه «الست ببرکم»!

۲۲- کل عالم هستی مادی و طبیعت لامتناهی از ذرات و کرات تا نبات و حیوان و انسان دارای حافظه هستند چون دارای روح هستند. منتهی این روح در برخی اشیاء متجلی‌تر و خلاق‌تر است و دیده می‌شود و در برخی دیگر مکتوم است. آدمی خلاق‌ترین و متجلی‌ترین ظرف روح و لوح محفوظ الهی است. اینکه در قیامت کبرا همه اشیاء شهادت می‌دهند به دلیل دارا بودن حافظه است که حاصل نزول و عروج روح در اشیاء می‌باشد. آدمی دارای حافظه بین و گویاست و تجربیاتش را بواسطه کلمات خدا معنا می‌کند. حافظه حاصل فعالیت و گذار روح در اشیاء است و روح

همان امر خدا در خلق است و لذا هر چیزی آفرینش و سیر تکاملش را می‌داند زیرا روح را در خود حفظ کرده است. حافظه، حفاظت روح در تن است. روحی که در تن، حفظ شده است و بازخوانی می‌شود. حافظه کتاب‌الله در نفس ناطقه است که بایستی خوانده شود و چون به‌درستی و صادقانه خوانده شود قرآن است و چون بیان گردد آفریننده است و برپا کننده خلق جدید انسان در جهان!

۲۳- بسیاری از آدمیان فاقد حافظه زنده و گویا هستند زیرا بواسطه عمری کفر و انکار از دسترس آگاهی آنها خارج و در بیش قفل شده است: «و بر قلوبشان قفل است!» قرآن- انسان عارف کسی است که حافظه خود را گشوده و منور و گویا ساخته و دائماً مشغول خواندن این کتاب است و مکاشفاتش حاصل این خوانش لوح محفوظ وجود است. کافر کسی است که منکر حافظه خویش است و حافظه‌اش را تعطیل نموده است. قیامت روزی است که حافظه‌ها گویا و بینا و شاهد می‌گردند و صاحب خود را گزارش می‌کنند!

۲۴- گذشته ما در حال فعالند و هرکسی براساس تجربیات گذشته‌اش لحظه به لحظه زندگیش را رقم می‌زند. گذشته پیش روی ماست و آینده را می‌آفریند. آنچه که پشت سر ما در گذشته جامانده، جسد و ماده بی‌روح است و برآستی مرده است. روح و معنای وقایع گذشته در جان و حافظه و حتی تن ما جاریست. و لذا نوستالژیا و حسرت گذشته یک بیماری و وهم است بر سر قبر گذشته و گذشتگان! همان‌طور که در مقابر کسی نیست در جسد گذشته هم چیزی نیست.

۲۵- ولی پدیده‌ای نسبت به گذشته و گذشتگان در برخی آدمیان وجود دارد و آن دلتنگی و حس غربت و تنهایی است که حاصل خسران و غفلت‌هاست که آن دو وجه دارد که یکی مربوط به خود ماست و دیگری مربوط به دیگر آدم‌های گذشته زندگی ماست که به‌درستی عمل نکردند و نکردیم که این خسران و غفلت هم هنوز در اکنونیت زندگی قابل جبران است از طریق ارتباط روحانی با گذشتگانی که دیگر نیستند. این دلتنگی معنای دیگری هم دارد که دال بر محبت است. کسانی نسبت به گذشتگان حس دلتنگی می‌کنند که اهل محبت بوده‌اند. این نوع دلتنگی‌ها مجموعاً امر خلاق و سازنده است زیرا همین دلتنگی فی‌نفسه مشغول جبران است زیرا انسان اهل محبت در همه حال دیگران را در دل خود شفاعت می‌کند این شفاعت همان جریان محبت است. حس غربت و دلتنگی مخصوص اهل محبت است و مابقی مردم حسی جز نفرت و انزجار نسبت به گذشته و گذشتگان ندارند. همه گذشتگان در دل و حافظه عاطفی انسان مؤمن اهل محبت زندگی می‌کنند و اینست راز حس غربت و دلتنگی او! حضور کافران و منکرانه و بیگانه این گذشتگان در دل انسان مؤمن و محب است که به او حس دلتنگی می‌دهد. احساس کسی که تعدادی مردم بیگانه و حتی دشمن و منکر خود را در خانه خود پناه و امنیت بخشیده است. انسان مؤمن اهل محبت و معرفت که انسانی روحانی و صاحب روح است انسانی جهانی و هستی شمول است در مراتب و درجات! و لذا همه عارفان از درد غربت و تنهایی خود در بستر هستی و تاریخ بشر ناله می‌کنند و این امری ورای غربت و تنهایی در حیات فردی زندگی این دنیا است. این یک غربت روحانی و هستی شمول است. این دلتنگی عین عشق و شفاعت و رحمت است.

۲۶- تاریخ در حافظه آدمیان یا مکتوم و کاملاً دچار نسیان است یا منفور است و یا مغموم و اندوهبار است و یا عاشقانه و برحق و شاکرانه! این حافظه چهار گروه از مردم است به ترتیب: عامه مردم یا ناس، کافران، مؤمنان و مخلصین!

۲۷- آیا براستی آنچه که هر کسی از گذشته‌اش را از روی حافظه‌اش به یاد می‌آورد چقدر با واقعیت مطابقت دارد؟ تا چه حدی عین واقع است و تا چه حدی معنای تبدیل شده آن است. آیا ما واقعیت را به یاد می‌آوریم یا معنای آن را؟ آیا ما گذشته را به یاد می‌آوریم یا گذشته خود هرگاه که خواست به یاد ما می‌آید؟ آیا حافظه ما همه وقایع زندگی ما را براستی در خود نگاه می‌دارد و عیناً به یادمان می‌آورد؟ ولی خواب‌های ما را به تمام و کمال نمی‌تواند ثبت کند و به یادمان آورد! گوئی حافظه ما عالم ماده را بهتر ثبت و نگاه‌داری می‌کند و به یاد می‌آورد در حالی که رؤیاهای ما مادی نیستند.

۲۸- حافظه ما فقط در دل و ذهن ما نیست بلکه همه ذرات تشکیل دهنده وجود ما و کلیه اعضای حسی ما نیز دارای حافظه‌ای مستقل و منحصر بفرد خود هستند. این امر شامل همه موجودات عالم هم می‌شود. و لذا هر چیزی در جهان هستی، برگه از لوح محفوظ خداست که اراده و امر و علم خداوند را در خود دارا هستند و بر همین اساس به حیات و هستی خود ادامه می‌دهند و کامل‌تر می‌شوند و بازآفرینی می‌کنند.

۲۹- حافظه، حامل وحی و امر و علم خدا به آفرینش است ولی در آدمی حافظه دگر و برتری هم وجود دارد که آن حافظه الهی و لوح محفوظ را بازخوانی می‌کند. آن حافظه همان آگاهی ذاتی است و این حافظه برتر هم خودآگاهی است. آن حافظه، یاد است و این حافظه هم یاد است. آنکه حافظه ذاتی را می‌خواند و به یاد می‌آورد انسان و انسانیت است. و این قدرت خوانائی و یاد به هر درجه و وسعت و عمقی که باشد همان میزان و مرتبه انسانیت و رشد و تعالی اوست. بسیاری مطلقاً فاقد یاد یا خودآگاهی هستند که هنوز بر انسانیت وارد نشده‌اند و زندگی حیوانی دارند و بلکه مادون آن!

۳۰- یک بذر یا نطفه تماماً حافظه ذاتی است که در خاک یا رحم بازآفرینی می‌کند و خود را می‌آفریند. آدمی نیز یک بذر الهی بر زمین است که بایستی خود را به یادآورد و از نو بیافریند و این خلق جدید انسان است. آدمی در تن و دل و مغز و جان خود حامل میلیاردها نوع حافظه است که تحت فرمان روح به یادآورده شده و خود را از نو می‌آفریند به خلق دیگری! «و در آخر نیز خلقت جدید و دیگری است.» قرآن-

۳۱- حافظه مهمترین عنصر هوش و ادراک بشر است که بدون آن هیچ تعلیم و تربیت و رشدی در انسان ممکن و متصور نیست. و در عین حال بزرگترین معمای ویژه وجود انسان است. قدرت و دقت و لطافت حافظه همان کیفیت هوش و فهم انسان است. حس کردن، فهمیدن و معناکردن همه انواع و مراتب به یادآوردن است که از لوح محفوظ یا حافظه استخراج می‌شود. هر درکی مرتبه‌ای از یاد یاد است.

۳۲- قدرت به یادآوردن محتوای حافظه فردی و جمعی و تاریخی و کیهانی و جهانی همان قدرت انسانی انسان است و قدرت خلاقیت و معنویت اوست. هر معنا، حقیقت، معرفت، علم و حکمت و رازی که درک می‌شود حاصل به یاد آوردن حافظه خاموش خویشتن است. به یادآوردن نیز جز به صدا درآوردن و خواناکردن حافظه نیست. شنود و شهود حافظه کل جریان تفکر و مکاشفات است که چون بیان گردد بانی خلق جدید است.

۳۳- درب ورود به حافظه و لوح محفوظ یا کتاب الله در خویشتن همانا به یاد آوردن گذشته فردی در عمر سپری شده است. چون این درب به شجاعت و صداقت و ایمان و خلوص گشوده شود تدریجاً درب‌ها و بطن‌های عمیق‌تر حافظه کشف و گویا می‌گردد: «چرا در خود تفکر نمی‌کنند تا ببینند که هر آنچه در زمین و آسمان‌ها و بین آنهاست برحق است!» قرآن- و این کشف حقیقت آفرینش در حافظه کیهانی و فراقردی و ملکوتی است: «چرا در ملکوت زمین و آسمان نظر نمی‌کنید!» قرآن- این نظر و شهود از درب حافظه خویشتن است که آدمی را از کل کائنات فرا می‌برد و از جبر مکان و زمان نیز خارج می‌کند: «ای اهالی انس و جن از اقطار زمین و آسمان خروج کنید اگر می‌توانید و نمی‌توانید الا به یاری سلطان!» قرآن-

۳۴- همان‌طور که در مشاوره با یک روانکاو و حاذق یا دوستی صدیق می‌توان بسیاری از صفحات و حوادث گذشته خود را به یاد آورد تحت الشعاع نور امام و عارفی واصل (سلطان) می‌توان صفحات غیبی و متافیزیکی حافظه را کشف و فتح نمود و حافظه جهانی و تاریخی و کیهانی و آسمانی خود را نیز شنود و شهود کرد.

۳۵- آدمی وقتی مشغول درد دل کردن با دوستی صدیق است به ناگاه وقایعی فراموش شده از حافظه و گذشته‌اش تنویر می‌شود. این رابطه اگر با عارفی واصل باشد منجر به مکاشفاتی برتر می‌شود. عارفان واصل نیز در رابطه و گفتگوی با فطرت الهی خویش و ارواح طیبه رسولان و امامان در دل خویشتن است که به کشف حافظه تاریخی و ازلی نائل می‌آیند. کل امر به ذکر که ترجیع مستمر قرآن کریم است جز به یادآوردن حافظه الهی و کتاب الله در خویشتن نیست. و همه احکام دینی هم در خدمت این یاد و احیای حافظه ذاتی است اگر فردی اهل صدق و تفکر و حق جوئی باشد. فقط از این طریق است که می‌توان از فاجعه تراژیک حافظه‌سازی و تاریخ‌سازی فردی، قومی، مذهبی، علمی، فلسفی و سیاسی نجات یافت که کل بشر مدرن را به مهلکه و جنون انداخته است.

۳۶- هر انسانی خواه ناخواه و آگاه و ناآگاه با تمام وجودش درگیر حافظه خویش است که بخشی فردی و بخشی دیگر جمعی و تاریخی و کیهانی و هستی‌شمول است. به هر حال هر فردی دارای حافظه‌ای است که همه این مراتب تاریخ هستی را داراست ولی حداکثر نظر به گذشته و تاریخ فردی خود دارد که بسیاری همین نظر را هم ندارند و گوئی فاقد گذشته و تاریخ هستند و هیچ ارتباطی با جهان ندارند که این عین تن‌شدگی و تبلی محض و هلاکت در جمادی است که گویا فقط دارای جنبش حیوانی و غریزی است.

۳۷- محسوسات، مادیات، تجربیات و ارتباطات فقط در حافظه آدمی به‌طور راکد و سینمائی ثبت نمی‌شوند بلکه در مسیر زمان تدریجاً هر بار که به یاد می‌آیند به نوعی دگر فهم می‌شوند. پس حافظه، کارگاه فهم تجربیات و مجال فهم اموری است که در لحظه وقوع فهم نشده‌اند. بنابراین انسان به‌میزانی که شوق و ذوق فهم حقیقت اشیاء و تجربیات خود را دارد دارای قدرت به یادآوردن است. اراده به یادآوردن حاصل اراده به فهم است. پس قدرت حافظه به‌میزان قدرت فهم است. یعنی ذکر محصول اراده به تفکر و تعقل است. در واقع حافظه مرید اراده کسی است که مشتاق فهم وقایع است. انسان به درجه‌ای که میل به فهمیدن حقایق امور دارد صاحب حافظه‌ای قدرتمند و هوشیار و دقیق است. پس حافظه معلول تفکر و تعقل است. انسان بی‌فکر فاقد حافظه است و همواره در نسیان به‌سر می‌برد و ابتدائی‌ترین محسوسات را هم به یاد نمی‌آورد و همیشه به‌مانند کودکان محتاج کسی است که به او تذکر دهد و او را در تأمین نیازهایش یاری نماید. انسان بی‌فکر جبراً به‌سوی رعیت شدن و بردگی و ستم‌بری می‌رود چون فاقد حافظه و

تجربه زندگی خویش است و لذا هرگز عبرت و رشدی هم ندارد. حافظه تحت الشعاع قوه تفکر و تعقل و تعلیم و تربیت است که احیاء و هوشیار می شود و با صاحبش سخن می گوید و اسرارش را عیان می سازد.

۳۸- در حقیقت، تفکر و تعقل همان یادِ یاد به معنای بازگشت به امری در گذشته است پس عین توبه است که به معنای رویکرد و رجوع است. پس انسان متفکر در واقعه یادِ یاد یک تواب است و تواب هم از اسمای الهی در قرآن است. یعنی این خداست که به بنده اش روی می کند و پس از خلق او (خلق قدیم) بار دیگر به او رجوع می کند جهت خلق جدیدش که در جریان تفکر و تعقل و تأویل خلق قدیم بنا می شود. زیرا گذشته ما همان خلق قدیم ماست و رجوع به این گذشته یعنی توبه هم وقوع خلق جدید است که به اراده و جهاد آدمی ممکن می شود به یاری خداوند در توابیت او که عین توابیت بنده است. یعنی یاد گذشته و خلق قدیم همان جریان خلق جدید است. همان طور که می فرماید «خداوند شما و اعمالتان را آفریده است.» یعنی همه اعمال و امیال گذشته ما خلق قدیم و اولیه ماست و یاد این خلق اولیه هم عین شناخت خود قدیم است که فعل و اراده خداست. و لذا خودشناسی و خداشناسی که همان یادِ یاد است امری واحد است. و لذا توبه به معنای بازگشت به خود قدیم و تأویل این خود الهی و خلق اوست و گذشتن و فرارفتن و خروج و عروج از آن است. و این تنها راه رهائی از اسارت گذشته و جبر زمانیت و دهر و عصر است: توبه، تفکر (یادِ یاد - ذکر)، انابه و عروج! و اینست خلق جدید که ماده اولیه آن خلق قدیم است. و می فرماید که اگر تعقل نکنید شما را پاک نمی کند. و لذا در اینجا معنای رایج توبه را هم درک می کنیم به معنای پاک شدن از گذشته و دهر و عصر که موجب خسران است.

۳۹- و اما ناپاکی و ظلمت گذشته و تاریخ در نفس و حافظه ما از چیست که با تفکر و تعقل و تأویل حافظه جبران می شود؟ از تنفیس و منیت است. یعنی آدمی خلقت اولیه و قدیم خود را از خود و نژاد و والدین و جغرافیا و طبیعت و جامعه و تاریخ می پندارد و نه از خداوند! همان طور که همه اعمالش را از خودش می داند که چون خوب از آب درآمد خودی است و چون شر شد فرافکنی می شود به سوی خانواده و جامعه و سرنوشت و حتی خدا! پس آشکارا این منیت و تنفیس اساس شرک است و به قول الهی، شرک هم موجب ناپاکی و نجاست نفس است. و اصل اینست که: «بگو که خیر و شر همه از اوست!» قرآن کریم - یعنی تفکر و تعقل و تأویل حافظه موجب وقوع نور «من هوئی» است و عین تسبیح می باشد که موجب هویت الهی در حافظه و نفس بشر است.

۴۰- پس واضح است که آدمی کمترین اراده و احاطه ای بر حافظه خود ندارد یا حافظه جعلی و کافری در قبال حافظه حقیقی تولید می کند که حافظه حقیقی را بواسطه آن می پوشاند و مومیائی می کند تا از یاد برود. «بر دل هایشان پوششی تنیده شده است که دیگر به یاد نمی آورند.» قرآن - و یا به قدرت صدق و توبه و تفکر و تأویل به استخراج حافظه الهی خود می پردازد و به نورش خلق جدید خود را برپا می کند و از اسارت گذشته می رهد زیرا گذشته اش تأویل و تعالی می یابد و جدید و جبران می شود و از شرک و ظلمات پاک می گردد.

۴۱- حافظه (یاد) مخزن محسوسات است ولی ذکر (یادِ یاد) قلمرو معنا کردن و مفهومات و معارف است. به بیان دیگری حافظه قلمرو ارض است و ذکر که یاد حافظه است قلمرو سماء می باشد. همان طور که خلق قدیم از خاک و لجن و ماده است و خلق جدید از روح است که حاصل علم اسماء است و اسماء همه سماوی هستند. همان طور که

خلق قدیم حاصل نزول امر است و خلق جدید حاصل عروج امر و روح می‌باشد. اراده به فهمیدن حق خلق قدیم و تأویل و توحید است که موجب عروج و سماوی کردن حافظه ارضی و نزولی می‌شود.

۴۲- «خداوند از ورای شما بر شما محیط است و آن قرآن مجید است در لوح محفوظ.» قرآن کریم- یعنی حافظه ما برگی از لوح محفوظ الهی و وجهی از قرآن است که عین احاطه خدا بر یکایک خلق است. و لذا در یاد و ذکر این حافظه است که خداوند شناخته و حتی دیدار می‌شود. یعنی حافظه عین حضور الوهیت حق در انسان است. و لذا انکار و تحریف و نسیان آن عین انکار و رویگردانی از حق است. در آیه مذکور بزرگترین حقیقت عرفانی به‌وضوح بیان شده است. لذا آنکه دارای ذکر و معرفت نفس نیست حافظه خود را عین مرگ و نیستی و خسران خود در جهان می‌یابد و لذا از آن گریزان است و سعی می‌کند فراموشش کند که عین فراموش کردن خداست: «هر که خدای را از یاد ببرد خدا هم او را از یاد خودش ببرد.» قرآن- در رساله «ذکر» وجوه کلی این حقیقت را تبیین کرده‌ایم.

۴۳- آنچه که موجب یاد و تأویل و احیای حافظه می‌شود روح الله است که در آخرالزمان از جانب اولیای حق و اولیای امام زمان (عج) بر طالبانش نازل می‌شود و آنها را از اهلالی سیر و سلوک عرفانی می‌کند که عین تأویل حافظه و رازگشائی آن است.

۴۴- حافظه ما یا ظلمات مرگ و خسران عصر ماست و یا حضور خدای حی و قیوم که ما را در آخرالزمان به خلق جدیدی می‌آفریند! همه کسانی که اهل معرفت نفس و ذکر عرفانی و روح امامی نیستند مشمول خسران عصر (زمان دهری) می‌باشند و دریائی از علوم انسانی و فلسفه و عرفان نظری بکارشان نمی‌آید جز جهت تخدیر و افسون و نسیان لوح محفوظ و حضور الهی!

۴۵- گذشته ما که در حافظه ماست پرتوی از زمان سماوی و الهی است همان‌طور که هزار سال بشری در نزد خدا یک روز است. همان‌طور که هر کسی می‌تواند در کمتر از ساعتی کل گذشته‌اش را در حافظه‌اش به یاد آورده و از نظر بگذراند. این تجربه و درکی از زمان الهی در حافظه ماست و دال بر این امر که حافظه ما حضور الوهیت و قرآن مجید و لوح محفوظ است.

۴۶- پس حافظه، مقدس‌ترین امانت الهی در نزد بشر است که کل عمر دنیوی و عمر دهری و آسمانی ما را داراست و زمان الهی را در آفرینش شش روزه جهان هستی که در نزد بشر میلیاردها سال است. انسان می‌تواند این زمان لامتناهی را در مدت شش روز در حافظه خود به یاد آورد و در مدت ده شب عروج کند: «سوگند به فجر و شب‌های ده‌گانه!» قرآن-

۴۷- حافظه که دارای دو کانون دل و مغز است قلمرو زمان الهی می‌باشد. آیا می‌دانی زمان الهی چیست؟ آیا زمان بشری چیست جز حضورش در عالم هستی! پس زمان الهی هم حضور خداوند است در جهان!

۴۸- آدمی را سه نوع حافظه است: یکی حافظه خلق نخستین یا خلق قدیم! دیگری حافظه روحانی یا خلق جدید است که حافظه سماوی و اسمائی است و معنوی! و سومی حافظه جعلی و مصنوعی یا ابلیسی است که حاصل انکار

آن دو حافظه می‌باشد که حافظه ظلمانی و مستکبر و تنفیزی و کافر است و کذاب که در درک اسفل السافلین نقش می‌بندد و القاء‌کننده و وحی‌کننده به این حافظه شیاطین هستند.

۴۹- اولی حافظه محسوس است دوم حافظه معلوم و معروف و معقول است و سومی حافظه معدوم و واژگونسالار است که جهنم را نقش می‌زند و می‌آفریند. حافظه دوم و سوم در خلق جدید رقم می‌خورند: حافظه بهشتی و جهنمی!

۵۰- حافظه بهشتی حاصل تصدیق و تسبیح حافظه نخستین و خلق قدیم و ازلی است همان‌طور که حافظه دوزخی حاصل انکار و تنفیس حافظه و خلق قدیم است. یکی حاصل توبه و تأویل است و دیگری حاصل تکبر و تکذیب و تزویر در خلقت ازلی است.

۵۱- نویسندگان حافظه بهشتی، ارواح طیبه رسولان و ملائک و امامان هستند ولی نویسندگان حافظه جهنمی اجنه و شیاطین و خناسان هستند از طریق دو نوع وحی و الهام! کرام الکاتبین و ظلام الکاتبین!

۵۲- حتی عارفان و اولیای الهی هم دارای حافظه جهنمی هستند چرا که همه مردمان بر دوزخ وارد شده و توابعین و متقین از آن خارج می‌شوند ولی حافظه دوزخ را با خود حمل می‌کنند که از آن عبرت می‌گیرند و دائماً از آن توبه نموده و آن را تأویل به معارف الهی و قرآنی می‌کنند.

۵۳- حافظه دوزخی حامل علوم علیتی و فنی و نژادی و ربائی و استکباری است که باید آن را فهمید و از آن عبور کرد و دوزخ را برای مردمان بیان و آنها را دعوت به خروج از آن نمود. زیرا دوزخ را کسانی می‌فهمند و به عنوان قلمرو عذاب می‌دانند که از آن خارج شده باشند.

۵۴- بسیاری از اعمال و حوادث زندگی گذشته ما بگونه‌ای ثقیل و غیرقابل فهم و تأویل هستند که هرگز شهامت نگاه کردن و به یادآوردنشان را نداریم و این نوع حوادث همچون نقاط سیاهی در حافظه ماست که این سیاهی کل حافظه ما را تحت الشعاع قرار می‌دهد و کل حافظه ما را در ما تخطئه می‌کند و در سمت نسیان قرار می‌دهد. آیا این نوع امور سیاه چیستند و چه ماهیتی دارند که مطلقاً قابل تبدیل یا تأویل و توجیه نیستند. این امور آنقدر زشت و پلیدند که فرد توان تبدیل آنها را به معنای زیبایی ندارد.

۵۵- برخی امیال و اعمال بشری دارای پلیدی ذاتی هستند یعنی پلیدی آگاهانه و عمدی! این نوع پدیده‌ها در حافظه آدمی تا صادقانه اعتراف و توبه نشوند حافظه از ظلمت این پلیدی و نسیان ناشی از آن راه نجاتی نخواهد داشت و این بزرگترین خسران و نابودی ممکن به‌دست و اراده خویشتن است. اینست که توبه را اصل و اساس یاد یعنی تفکر و تعقل دانستیم یعنی انسانی که در حافظه‌اش پلیدی‌هایی دارد که از آنها توبه نکرده است قدرت فکر و ذکر و تعقل و تعلیم و تربیت ندارد و محکوم به حماقت و نسیان و جنون و از خودبیگانگی تا سر حد نابودی است حتی اگر علامه دهر و فیلسوف دوران و آیت‌الله عظمی باشد!

۵۶- حافظه همچون روح و روان و جان آدمی قابل تقسیم نیست که بخشی از آن را بپذیریم و بخش دیگر نادیده انگاریم. پلیدی‌های آدمی در گذشته موجب فرار اهلش از حافظه‌اش می‌شود که کارگاه تفکر و عقل و علم و اراده سلیم است و فهم امور است.

۵۷- کسی که پلیدی و جنایات خود را توجیه و تقدیس می‌کند در حقیقت مشغول تولید حافظه‌ای جعلی و شیطانی در خویشتن است که بواسطه آن حافظه الهی را در خود مومیائی کرده و تعطیل ساخته است. ولی کسانی که توبه می‌کنند به قول الهی، خداوند بدی‌هایشان را تبدیل به نیکی و حسنات می‌کند و این از کرامت و اعجاز نظر و غفران الهی درباره توانین است که این واقعه را جز اهلش درک نمی‌کند. و بدین‌گونه حافظه الهی زنده و خلاق می‌شود و اهلش را رشد و تعالی بخشیده و اهل تأویل و عروج می‌سازد.

۵۸- تاریخ دینی و تاریخ دین و دین در گذار زمان به طور حقیقی فقط و فقط حاصل استخراج حافظه الهی و لوح محفوظ است که این استخراج جز تأویل و کشف و شهود نیست که حاصل نهائی تفکر و تعقل توانانه است. یعنی هرگز و هرگز نمی‌توان به حقیقتی از دین از طریق گزارشات روائی دین نائل آمد. به همین دلیل در قصص قرآنی هم نمی‌توان مطلقاً به تاریخ روائی در روایت تاریخی رسید. این قصص نشانه‌های تأویل از سرگذشت انبیاء است و لذا مستمراً به رسول اکرم (ص) متذکر می‌شود که این حقایق را از طریق وحی به تو رسانیده‌ایم نه اطلاعات تاریخی! و وحی هم تأویلی از حافظه الهی و لوح محفوظ است که این امر در خود قرآن هم مذکور است. یعنی وحی الهی عین تأویل حافظه محمدی است به یاری روح القدس!

۵۹- باید درک کرد که حافظه آدمی حتی باطن‌های وقایع بیرونی را هم در خود ثبت و حفاظت می‌کند زیرا حافظه آدمی، لوح محفوظ الهی است که لوحی روحانی و نوری است نه یک دستگاه فیلمبرداری! همان‌طور که حافظه یک کودک به هنگام تولدش نیز دارای حافظه تاریخ هستی ماقبل از خویشتن است که خود او هم در کالبد‌های دیگری در آنجا حضور داشته است از آسمان هفتم تا آسمان اول که اینک در آن هبوط کرده است.

۶۰- آیا حافظه فردی و دنیوی ما همچون دستگاه فیلمبرداری همه لحظات زندگی ما را در خواب و بیداری بلاانقطاع ثبت می‌کند و یا فقط لحظات و حوادث و اعمال مهم را در خود نگاه می‌دارد؟ آیا این مهمات چيستند و چه قوه‌ای آنها را تشخیص می‌دهد؟ هر یک از ما روزی سه بار غذا می‌خوریم و هر شب می‌خوابیم و در طول عمرمان ده‌ها هزار بار آن‌را تکرار می‌کنیم آیا حافظه ما کدامیک از آنها را به یاد دارد و به یادمان می‌آورد؟ پس حافظه امور عادی و تکراری و فاقد معنا و احساس را به یادمان نمی‌آورد پس حافظه یک کارگاه فنی با قواعد ریاضی نیست و فقط معنویت امور را به یادمان می‌آورد و در یاد نگاه می‌دارد. این همان توشه آخرت ماست. یعنی مجموعه یاد‌های ما تنها وراثت ما از حیات دنیاست در حیات پس از مرگ! امور تکراری و عادی و سهوی همان خسران عصر هستند که در زندگی دنیا دچارش هستیم. عبادات سهوی و از روی عادت هم از این جمله هستند. ماندگارترین اعمال و حوادث در حافظه ما آن اموری هستند که برخلاف اراده و عادات ما انجام شده‌اند. و لذا عمده خاطرات ما از گذشته برای ما ناخوشایند و تلخ هستند که امور تقوائی اعمال ما و یا وارده‌های فوق‌ارادی محسوب می‌شوند مثل عشق، بخشش، تلاش‌های بزرگ و مجاهدت‌های معنوی و دینی و یا بیماری‌ها و تصادفات و شکست‌ها و مرگ عزیزانمان و یا پیروزی‌های بزرگ و آنی!

۶۱- چیزهائی که عمیق‌ترین آثار قلبی و عاطفی را بر ما می‌گذارند در حافظه ما بیشترین حاکمیت و حضور را دارند و می‌توانند همه زندگی ما را تحت تأثیر قرار دهند. و لذا خزانه اصلی حافظه ما در دل قرار دارد که کانون یاد است و ذهن و مغز ما کانون یاد است که حافظه قلبی ما را به یادمان می‌آورد و تأویل و معنا می‌کند.

۶۲- همان‌طور که سر آدمی در بالای سینه‌اش قرار دارد در هر مقام شاهد و ناظر است و این مغز آدم است که می‌فهمد و می‌اندیشد و معنا می‌کند و نیک و بد محفوظات دل را تشخیص می‌دهد و هموست که ثواب یا متکبر است و حافظه دل را تعالی و تأویل می‌بخشد یا توجیه و تحریف و تبدیل می‌کند و آن را به نسیان می‌سپارد.

۶۳- همه معنویت آدمی در تعامل و تبادل بین مغز و دلش رخ می‌دهد که جریان نفس ناطقه است زیرا این تعامل تماماً از جنس گفتگو می‌باشد. مغز کارگاه حافظه سماوی - اسمائی است و دل هم کارگاه حافظه زمینی - غریزی! این فکر و تعقل است که قوای حیاتی دل را معنا و تعالی می‌بخشد. زمین آسمانی در این رابطه رخ می‌دهد که فضای بین دل و ذهن است و این قلمرو بینات است.

۶۴- همه غرایز حیاتی بشر از اراده قلبی ناشی می‌شود و ارضای این غرایز هم به دل بازمی‌گردد. حال به‌میزانی که عقل و ذهن بر فعل و انفعالات قلبی نظر و احاطه دارد و در آن می‌اندیشد و تعقل می‌کند حافظه قلبی که همه حاصل غرایز حیاتی است نیز معنوی و لطیف و سیال می‌شود و در غیر این صورت دل دچار ثقل و قساوت و شقاوت و حرص و حسد می‌گردد. دل معنوی و عرفانی، منظر حق و خانه خدا می‌شود و دل حریص و بخیل و قسی هم خانه خناسان و شیطان می‌گردد: زمین روحانی - آسمانی و زمین اسفلی - دوزخی! خانه نوری و خانه ناری!

۶۵- کفر و ایمان هم که کانونی جز دل ندارد حاصل دو نگرش و نظارت ذهن بر دل و اندوخته‌های آن است نگاه توانی و تسبیحی و تأویلی یا نگاه تنفیزی و تکبری و تبدیلی و تحریفی و واژگونسازی! این ذهن متکبر و بولهوس است که دل خود را واژگون می‌کند و خانه خناسان و شیاطین می‌کند.

۶۶- پس یاد یا ذکر حاصل تعامل مغز و دل است که تعاملی صادقانه و شجاعانه و عاقلانه و باتقوا و معناگراست. ذهنی که دل را معنا می‌کند و یا ماده می‌سازد. آسمانی می‌کند یا اسفلی! بالا می‌برد و یا خودش هم در زمین دل سقوط می‌کند.

۶۷- رابطه این دو حافظه عین رابطه آسمان و زمین، معنا و ماده یا خالق و مخلوق است. ذهنی که دل را تربیت می‌کند یا مریدش می‌گردد: «هر که مرید خود شد بنده شیطان می‌شود!» قرآن - زیرا خودیت غریزی و حیاتی بشر تماماً در دل اوست که منشأ جان است. ذهنی که مرید دل خود شود هر دو را هلاک و تباه و ساقط می‌کند.

۶۸- خودشناسی نیز جز دل‌شناسی نیست که در رسالت ذهن است. کسی که غرایز حیاتی دل را بشناسد به شناخت خداوند رسیده که سرچشمه جان و حیات است و عین زندگیست! و کسی که مرید دل خود شود هرگز او را نمی‌شناسد. تقوای ذهنی نسبت به دل است که عرصه معرفت می‌باشد.

۶۹- دل می‌خواهد ولی ذهن است که این خواهش دل را می‌فهمد و تدبیر می‌کند و به او امر و نهی می‌نماید و تربیتش می‌کند.

۷۰- اگر کل جهان هستی در دل هر ذره‌ای از جهان نهفته است و به قول قرآن کریم در قیامت از نوک انگشتان دست ما کل وجود هر یک از ما بازآفرینی می‌شود پس کل عالم هستی حافظه خداوند است که خداوند از طریق وجود آدمی و خاصه دل و ذهنش کل حافظه عالم هستی را به یاد انسان می‌آورد و برایش بازخوانی می‌کند و این همان مسئله علم و معرفت است که کمالش در قیامت رخ می‌دهد!

۷۱- جهان یاد است و انسان یادآور! و دل آدمی عصاره حافظه کل عالم هستی است که بواسطه ذهنش به یاد می‌آید و تنویر و تأویل و استخراج و خوانا می‌شود و چون خوانده شد عین قرآن است که قرآن عربی فقط مقدمه‌ای بر اصل قرآن است.

۷۲- تا زمانی که بر این پنداریم که گذشته دیگر گذشته و از حیطة اراده ما خارج و غیرقابل جبران است روح حاکم بر حافظه و دل ما جز اندوه و حسرت و حس خسران و یأس نیست. این پنداری غلط و ناحق است زیرا گذشته در حافظه و دل ما حی و حاضر و قابل تأویل و تنویر است و آماده خلق جدید می‌باشد که به قدرت صدق و شجاعت و توبه از خطاها و زشتی‌های خود، حافظه‌مان به خلق جدید بهشتی آفریده می‌شود و این عین جبران گذشته است و خداوند بدی‌های ما را به نیکی تبدیل می‌کند و لذا یأس و حسرت و اندوه حاکم بر حافظه و دل ما تبدیل به روشنی و امید و رحمت می‌شود. حافظه بزرگترین رحمت و نعمت الهی در نزد بشر است تا بواسطه آن گذشته‌اش را جبران نموده و خلق جدیدش را برپا کند. حافظه و ذکر حافظه در ذهن، کارگاه احیای زمان از دست رفته و جبران همه خطاها و گناهان و جهل ما در زندگی گذشته است. ولی متأسفانه بسیار اندکند که اهل ذکر و معرفت نفس هستند و لذا حافظه را خصم خود می‌پندارند و سعی می‌کنند از طریق تحریف و تبدیل و واژگونسازی حقایق گذشته در حافظه به نابودی آن بپردازند و این بزرگترین حماقت بشر است و عین خودکشی و واژگونی هویت خویش است. زیرا حافظه تنها ذخیره و پس‌انداز ما از زندگی است که اگر از طریق ذکر و تأویل، نو و الساعه نشود می‌گندد و اهلش را می‌گنداند و دیوانه می‌سازد.

۷۳- حافظه، گذشته نیست بلکه حضور کنونی ما در گذشته یا حضور گذشته در حال ماست. همه ما با خود می‌گوئیم اگر یکبار دگر به دنیا بیائیم چنان و چنین خواهیم کرد. این کار را هم اینک می‌توانیم انجام دهیم در ذهنمان بی‌هیچ هزینه و فعالیت فیزیکی! این یک فعالیت روحانی و رحمانی و کرامت الهی است که در اختیار ماست.

۷۴- گذشته هرگز امری تمام شده و نابوده نیست. هیچ چیزی نابود نمی‌شود. همه اعمال و حوادث و امیال گذشته ما در ما زنده و فعال هستند و با ما زندگی می‌کنند پس قابل جبران و تکامل هستند. کفری جز این نیست که گذشته را نابوده و غیرقابل تغییر و تحول بدانیم و حماقتی هم جز این نیست.

۷۵- حوادث و اعمال گذشته ما در گذشته، بیرون از ما و خارج از احاطه و اراده ما بودند ولی اینک در درون ما و در قلمرو اراده و عقل ما قرار دارند پس زنده‌تر و در دسترس‌تر و خودی‌تر شده‌اند!

۷۶- گذشته در حافظه ما، خودی می‌شود. حال این خود را یا می‌پذیریم و صادقانه آن را مورد تعقل قرار می‌دهیم و احیاء و جبران می‌کنیم و یا به تبدیل و واژگونی و نابودیش می‌پردازیم. اولی برخوردی مؤمنانه با خود است و دومی هم برخوردی کافرانه!

۷۷- حوادث زندگی روزمره ما از ورای اراده و اختیار و آگاهی بر ما نازل می‌شوند و اکثر اعمال هم واکنشی کورکورانه در قبال آنهاست. ولی چون زمان می‌گذرد این حوادث و اعمال در حیطه اراده و عقل و نظارت ما قرار گرفته و آماده تحول هستند و کاملاً در اختیار ما می‌باشند. پس حافظه برای اهل ایمان قلمرو تبدیل جبر گذشته به اختیار حال است ولی برای کافران تماماً جبر محسوب شده و لذا به انکار و نابودیش همت می‌کنند و خود را دچار نسیان می‌سازند. تفاوت این دو، باور یا ناباوری به توبه و رحمت و بخشش خداوند است. ایمان، جبر گذشته را اختیار می‌کند و کفر، اختیار حال را جبر می‌سازد.

۷۸- گذشته، مخلوقیت و مفعولیت است که در حافظه حال تأویل به خالقیت و فاعلیت می‌گردد و این اساس خلق جدید است به اختیاری که از نور توبه و صدق برمی‌خیزد.

۷۹- همه از دست رفته‌ها در حافظه امکان به‌دست آمدن برتری را دارد اگر به نور صدق و توبه بازخوانی شود. این بازخوانی همان قرآن است که چون بیان شود اساس انسانیت است انسانی که هرگونه که خواهد می‌آفریند.

۸۰- علم و عرفان ما نسبت به آنچه در حافظه ماست در جنت نعیم را بر ما می‌گشاید همانطور جهل و کتمان ما نسبت به حافظه‌مان در جهنم را بر ما می‌گشاید.

۸۱- مسئولیت سرنوشت‌ساز و ابدی ما در قبال اعمال و حوادث روزمره ما نیست چرا که از قلمرو اختیار و آگاهی ما خارج است. این مسئولیت در قبال حافظه ما از گذشته است که آن را به علم و معرفت آوریم: «آیا پنداشتید بر بهشت ما وارد می‌شوید در حالی که ما هر کسی را از علمش آفریده‌ایم!» قرآن-

۸۲- حافظه به‌مانند آزمایشگاهی است که مواد اولیه و قابل تجزیه و تحلیلش اعمال و امیال و حوادث و شرایط و روابط و امکانات زندگی گذشته ماست که بایستی ذره ذره درک و فهم و ارزیابی شوند. یک آزمایشگاه کاملاً سَرّی که در آن جز ما کسی نیست که حکم کند. کل گذشته ما مخلوقیت ما در دستان خداست پس در این آزمایشگاه آنکه باید شناخته شود خداوند خالق است و عدمیت ما که مورد آفرینش و فعل خداوند است: «پس بگو که خیر و شر همه از اوست!» قرآن-

۸۳- تا حدود چهل سالگی هر کسی قلمرو خلق اولیه و قدیم اوست به دستان خداوند! زان پس عرصه خودآگاهی و مرور گذشته و فهم و انتخاب و خلق جدید است: «و هر که خواهد کفر یا ایمان گزیند!» قرآن- اینکه هر کسی با گذشته خود چه معامله و تفاهمی کند سرنوشت خود را رقم می‌زند به کفر یا ایمان، به صدق یا کذب! هر کسی در نیمه دوم عمرش خود اوست و مسئول خود!

۸۴- نوع فکر و فرهنگ و اخلاق و ارزش اعمال و زندگی هر کسی در نیمه اول عمرش سراسر اکتسابی و موروثی و جبری و غیرارادی است و مشروط به امکانات مادی و فرهنگی خانواده و جامعه اوست. پس خوب و بدش هیچ ربطی به خود فرد ندارد. در نیمه دوم زندگی است که هر کسی اختیار می‌کند و خود به دستان و اراده‌اش سرنوشت خود را می‌آفریند بسته به فهم و قضاوتش نسبت به نیمه اول عمرش! و لذا شاه‌دیم که سرنوشت انسانی هر کسی مطلقاً ربطی به طبقه اقتصادی و شرایط خانوادگی و تحصیلات آکادمیک و حرفه و امثالهم ندارد. ثروتمندی که فقیر و حقیر می‌شود یا بعکس! آدم مذهبی که مؤمن یا کافر می‌شود! تحصیل کرده‌ای که دیوانه و جانی می‌شود و بی‌سوادی که عاقل و متین می‌گردد و غیره! حافظه ما از گذشته‌مان، جبر زندگی و شرایط و زمانه را از میان برمی‌دارد و ما را صاحب اختیار می‌کند. اگر حافظه نبود آدمی را مسئولیت و اختیار و ارزشی هم نمی‌بود. حافظه، پایگاه قیامت هر کسی در دنیا و آخرت است.

۸۵- حافظه نیمه اول عمر اساساً ناظر و ثبت‌کننده است ولی حافظه نیمه دوم عمر علاوه بر مأموریت شهادت و ثبت وقایع و اعمال، در ماهیت و معنا و انگیزه‌های اعمال ما نیز شدیداً دخیل است و این همان عنصر خلق جدید می‌باشد به دو روش کافران و مؤمنانه! و این حافظه‌ای بر حافظه قدیم است که حافظه ذهنی و عقلی ماست که حاصل تفسیر و تأویل یا تبدیل حافظه قدیم می‌باشد.

۸۶- «اینک بخوان کتاب خودت را که خود برای خواندنش کفایت می‌کنی.» قرآن- این امر الهی خطاب به ذهن و عقل ذهنی انسان است تا کتاب و حافظه دلش را بخواند. خود ذهن هم یک حافظه کهن و آسمانی است که از عقل الهی و سماوی برخوردار می‌باشد و از این ذخیره اعلائی خود است که کتاب دل را که کتاب جان است می‌خواند. و اگر صادقانه و بی‌واسطه بخواند به مخلوقیت خود و خالقیت خداوند آگاه و بینا می‌شود. به شرط اینکه از چشم عقل فطری خودش بخواند نه با نگاه طبقاتی و روانشناختی و جامعه‌شناختی و فلسفی و شاعرانه و فرهنگ حاکم بر جامعه و امثالهم! و نه حتی با نگاه شرعی و فقهی و اخلاق نژادی و سنتی!

۸۷- کیست که در تورق کتاب حافظه‌اش بیش از هر چیزی یادآور بدبختی‌ها و حقارت‌ها و بی‌محبتی‌ها و فقرات‌ها و ذلت‌ها و تجاوزات گوناگونی نباشد که نسبت به او روا داشته شده است و به‌ندرت خوشی و عزت و مرتبه‌ای در این گذشته‌اش می‌باید بخصوص در حافظه قدیم و اولیه‌اش! فرقی نمی‌کند که آدمی در چه خانواده و طبقه و جغرافیائی به دنیا آمده باشد. چرا که این عرصه عدمیت و نیازهای حیاتی ماست و از نزد خود هیچ قدرت و مکتبی نداریم و سراسر وابسته به دیگرانیم! و لذا اکثر قریب به اتفاق آدمیان از والدین و بزرگترهای خود در جامعه دلخور و کینه دارند که تنبیه‌ها و تحقیرهای ناحق حداقل آنهاست که گاه تا به آخر عمرمان در دلمان ریشه می‌دوانند و مولد ظلمت و عداوت هستند. آیا اینها همه آفرینش عدمی ما در دستان خداوند است؟ آیا ما در دوران کودکی و نوجوانی خودمان هم آن حقارت‌ها و عداوت‌ها را درک می‌کردیم و در دل می‌پروراندیم یا اینکه امروز که سال‌ها از آن دور گذشته در نزدمان چنین کینه و عداوت می‌پرورند و قضاوت‌مان درباره گذشته‌مان است که این حقارت‌ها و فقرات‌ها و عداوت‌ها را تولید کرده‌اند. در این باب تا می‌توانید تأمل کنید و با خود صادق و شجاع باشید و به خود دروغ نگوئید و حال خود را با گذشته مقایسه نکنید و والدین دیگران را با والدین خود قیاس نکنید که: چرا دیگران خوشبخت بودند و ما بدبخت؟! چرا والدین دیگران خوب بودند و والدین ما بد؟! چرا بخت دیگران خوش و بخت ما بد! ووو...! بزرگترین

خطر و جعل و تبدیل در خوانش حافظه قدیم این قیاس‌های ناحق و خلاف واقع است: قیاس خود با دیگران و قیاس شرایط و خانواده دیگران با خود! این قیاس القای شیطان و مهد گمراهی و تحریف در خوانش خود است.

۸۸- همه صادقان و مؤمنان و عاقلان، گذشته خود را غرق در رحمت می‌یابند و دیگران را خوشبخت‌تر از خود نمی‌دانند چه فقیر یا غنی، بی‌سواد یا تحصیل کرده! ولی همه کذابان و کافران، گذشته و والدین و جامعه خود را بدترین‌ها می‌دانند و همه را خوشبخت‌تر از خود می‌پندارند. چه باسواد یا بی‌سواد، فقیر یا غنی! این به دلیل قیاس است و کتاب خود را از روی عقل خود نخوانده و از روی کتاب‌های دیگران خوانده‌اند و در این خوانش مکر و تقلب و جعل کرده‌اند.

۸۹- همه صادقان و عاقلان، نیمه اول عمر و بخصوص دوران کودکی و نوجوانی خود را عاشقانه دوست می‌دارند و آن‌را زیباترین دوره عمر خود می‌دانند و گاه می‌پرستند و حتی سختی‌ها و فقر و نداری و بیماری‌های این دوران را سراسر لطف و زیبایی می‌بینند و بلکه دوره پیری را به عشق آن گذشته‌ها به سر می‌برند که رحمتش در دل‌هایشان هنوز زنده است.

۹۰- در چشم و دل و اندیشه صادقان، گذشته سراسر رحمت الهی و فیض و کرامت و حفاظت غیبی است هر چند که قرین فقر و بیماری و مشقت دنیوی بوده است. من کسی را نمی‌شناسم که چون خود من تا این حد عاشق بر گذشته زندگانی‌اش باشد خاصه دوره کودکی و نوجوانی! من در جای جای گذشته ام حضور خداوند را با تمام وجودم درک و احساس می‌کنم.

۹۱- و اما حافظه جمعی چگونه است. یعنی سرگذشتی که بر یک خانواده، شهر یا ملتی و بلکه بر کل جامعه بشری رقم خورده است و به نسبتی در حافظه یک فرد ثبت شده است و سرنوشت فردی او را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

۹۲- آیا براستی هر کسی تا چه حدی دیگران را هم در حافظه خود نگاه می‌دارد دیگرانی که ربط مستقیمی در زندگی او نداشته‌اند. همچون همسایگان، همشهریان، هموطنان و اهالی زمین! یعنی کسانی که با ما تقارن و قرابت زمانی و مکانی دارند و هم عصر ما هستند. حضور دیگران در حافظه ما چه تأثیری بر زندگی و سرنوشت ما و آنها دارد؟

۹۳- آیا به غیر از اخبار و اطلاعات روائی تاریخ، حافظه تاریخی دیگری در ما حضور دارد که از آن بی‌خبریم؟

۹۴- تا چه حدی سرنوشت فردی ما با سرنوشت دیگران و بیگانگان در سراسر جهان ارتباط دارد و بر یکدیگر اثر می‌نهد؟ منظور از سرنوشت همان چیزهائی است که در سر ما نوشته شده است یعنی حافظه ما!

۹۵- تا چه حدی در نوشتن سر و حافظه خود صاحب اراده و اختیاریم. چه بخشی از سرنوشت خود را خود می‌نویسیم و چه بخشی از آن‌را زمانه و حوادث و سائرین می‌نویسند؟ آیا ما وقایع بیرونی را بر حسب اراده خود برمی‌گزینیم و در سر خود می‌نویسیم و یا خود به خود و خارج از اراده ما نوشته می‌شود؟ حافظه ما تا چه اندازه در اختیار ماست و می‌توانیم در محتویاتش دخل و تصرف کنیم؟ آیا قادر هستیم که برخی را از سرنوشت یعنی حافظه خود حذف کنیم؟

۹۶- شناخت حافظه خودمان همان شناخت سرنوشت ماست. آنچه که ظهور و بروز بیرونی ما را تدبیر می‌کند و شکل می‌دهد حافظه ماست که برخی آگاه و برخی ناخودآگاه هستند.

۹۷- کشف و باور به حافظه یا ضمیر ناخودآگاه در عصر جدید را مدیون فروید هستیم. تا قبل از او این ناخودآگاه یا اسرار غیبی در فرهنگ مذهبی بشر حضور داشت ولی نه در نهاد و حافظه افراد بشری بلکه بعنوان امری متافیزیکی و آسمانی! و لذا فروید این کشف خود را مترادف کشف وحی پنداشت و احساس کرد که علم وحی را یافته است و لذا به گونه‌ای احساس پیامبری و رسالت الهی داشت. این ادعا و احساس او چندان هم بیهوده و ناحق نبود ولی مشکل او این بود که نتوانست راه ورود و احیای این ضمیر ناخودآگاه را پیدا کند و پنداشت که با فنون روانکاوی و مشاوره و هیپنوتیزم می‌توان این علم غیبی را از آدمیان استخراج کرد که در این کار سخت ناکام و مأیوس گردید و پیروان او نیز به چیزی قابل توجه نائل نگشتند! ولی به هر حال کشف فروید در عصر جدید، کشفی بزرگ و براستی پیامبرانه بود که متأسفانه ادامه نیافت و عاقبت به خدمت علوم فیزیکی و بیولوژیکی درآمد. حقیقت این حافظه ناخودآگاه برای نخستین بار در نزد عارفان اسلامی مورد تحقیق و جستجو بوده که برخی از آنها به مکاشفات عظیمی هم نائل آمدند که ابن عربی در رأس این بزرگان قرار دارد.

۹۸- در حقیقت بانی کشف ضمیر ناخودآگاه و حافظه پنهان و خاموش خود امام علی^(ع) است که این معنا را در سخنانی که درباره معرفت نفس گفته‌اند به وضوح تبیین کرده‌اند: «هر که خود را شناخت خدای را شناخت، هر که خود را شناخت مردم را شناخت، هر که خود را شناخت همه چیز را شناخت و...!» و مبانی این نظر در قرآن کریم مبرهن است که بارها ذکر کرده‌ایم که همانا امر به ذکر است و تلاش برای به یاد آوردن! و کل قرآن بزرگترین حامی ذکر و خود نور ذکر است.

۹۹- نفس ناطقه که محور همه مباحثات عرفانی ماست جز حافظه نیست که بلاوقفه با ما سخن می‌کند و ما را به یاد می‌آورد ولی اندکی از مردم به این یادآوری حافظه پاسخ می‌دهند و سعی می‌کنند از آن بگریزند: «و اینان به یاد نمی‌آورند!» قرآن-

۱۰۰- خود حافظه دائماً مشغول به یادآوردن ماست و ما را به چالش و گفتگو می‌خواند. و جز مؤمنان و عارفان بدان پاسخگو نیستند! این سرزنش الهی در کتابش همین معنا را بیان می‌کند که: «پس چرا به یاد نمی‌آورد!» در حقیقت اهل ذکر جز عارفان نیستند که دائماً مشغول گوش دادن به نجوای درون خویشند و با آن گفتگو نموده و درباره‌اش تفکر می‌کنند. اسماء الله، ذکر نیستند بلکه به ما یاری می‌دهند تا به یاد آوریم و ذاکر شویم! اگر بر زبان راندن اسماء الله به قصد ذکر نباشد وردی جنون‌آمیز است که بسیاری از مردمان دچارش می‌باشند و از طریق آن به نجوای اجنه و شیاطین مبتلا می‌گردند.

۱۰۱- از آنجا که خدا، ذات و باعث و بانی و ناطق حافظه است پس یاد او قدرتمندترین احیاءگر حافظه و نفس ناطقه می‌باشد و از این طریق می‌توان به طبقات و اعماق حافظه خاموش خود راه یابیم و قرآن وجود را بخوانیم.

۱۰۲- انسان به میزانی که اهل ذکر و فکر و تعقل در خویشتن و مشغول قرائت قرآن حافظه است تدریجاً حافظه فردی و جمعی و تاریخی و الهیش زنده و گویا و بینا و هستی شمول می گردد و کل عالم و آدم را در خود می یابد که با او و در او زیست می کنند و لحظه ای نمی تواند بدون آنها باشد، و این امحای فردیت جسمانی - روانی است که آدمی خود را چون مهره ای بی جان در این جامعه بشری و طبیعت می یابد که همه چیز از بیرون بر او تحمیل شده است. این تنها راه نجات انسان از تن شدگی و تنهائی است. تنهائی به معنای تن شدگی و نه تفرید روح، حاصل فقدان حافظه زنده و ذاکر است.

۱۰۳- آیا براستی در این غوغای حافظه و ازدحام این همه خلائق در جان چگونه می توان به خود رسید و فردیت خود را یافت و در این شلوغی گم نشد؟ در این قلمرو، خود همان ذاکریت و شهادت عقل بر حافظه است. و از این منظر فردیت جسمانی خود هم یکی از این همه خلائق در حافظه است در عرصه مخلوقیت! این من خود - آگاه و شاهد و ذاکر است که مستمراً تعالی و عروج می یابد و جهانی تر می شود بی آنکه در این جهان گم شود. در غیر این صورت بایستی از همه بگریزد و از عزیزانش هم بیگانه شود تا گم نشود که تازه به دام اجنه و خناسان و شیاطین می افتد و تبدیل به دیوانه ای در جمع می شود.

۱۰۴- بزرگترین مانع و حجاب فکر جهت ورود به حافظه همانا مسند قضاوت و حاکمیت است. چنین کسی به محض ورودش به حافظه همه از او می گریزند تا مورد قضاوت و محاکمه قرار نگیرند و محکوم به اعدام نشوند! حافظه بسیاری از مردمان، قتلگاه و شکنجه گاه است و لذا بزودی حافظه دربهایش را به رویشان می بندد و ایشان را دچار نسیان و جنون می سازد.

۱۰۵- حافظه جمعی همچون درختی است که یک سرش ریشه در خاک دارد و خاموش و پنهان است و سر دیگرش شاخه ها و برگ ها و میوه هایش که در بیرون و آشکار است. یکسرش نژاد پس و آباء و اجداد هستند که به آدم و حوا می رسند و سر دیگرش نژاد پیش روست که خاندان و فامیل و وطن است. و این دوروی امری واحدند. زیرا در آخرالزمان نژاد پس است که در پیش روی ما بازگشته است. پدران ما هستند که در صورت فرزندان ما آمده اند. نام هایشان نیز گزارشگر همین حقیقت است. کالبد اصلی و اکثریت این شجره حافظه و حافظه شجره کافر و مستکبر و ظالم است و تحت فرمان وسوسه های ابلیس قرار دارد و لذا دائماً در حال جدال و عداوت و انتقام است. این حافظه ای منفور است و همگان از آن بیزاری می جویند و سعی در فراموشی آن دارند ولی از آن رهائی نمی یابند الا به راه و رسم آئین ابراهیم خلیل^(ع)! و لذا ابراهیم خلیل نخستین انسانی بود که به نور ذکر و تأویل رسید و به امیت جان نائل آمد و نخستین امام شد.

۱۰۶- تا نتوانیم نژاد پس و پیش خود را یکایک عفو کنیم و بلکه داعی و شفیع آنها در دل خود باشیم از آنها رهائی نداریم. اینست که در قرآن کریم مؤمنان بایستی پس از ایمانشان برای والدین خود دعا و شفاعت کنند. نژاد ما در پس و پیش ما، تار و پود جان و تن ما هستند و ما هم عین آنهایم و نه برتر از آنها! هر که خود را از قوم و تبارش برتر بداند کافر است و از شرشان در خود رهائی ندارد و دست از او برنمی دارند و او امکان ورود به طبقات برتر حافظه را ندارد. همان طور که در عالم بیرون هم شقی ترین دشمنان مؤمنان همانا خاندان و اقوامشان هستند و این بر حقی است که تا فهم نگردد ادا نشود. تا همه را نبخشیم و دوست نداریم (و نه اینکه آنها را به دوستی در دین و ایمان خود بگیریم) به

دوستی با خود نمی‌رسیم یعنی دوستی با حافظه فطری و ازلی خود! و تا به دوستی با فطرت الهی خود نرسیم لوح محفوظ الهی بر روی ما گشوده و خوانده نمی‌شود.

۱۰۷- همه مراحل سیر و سلوک روحی و عرفانی، رسوخ و کشف طبقات حافظه خویشتن است که خلق جهان هم آئینه این کشف و شهودند و قبلاً نشان داده‌ایم که هفت وادی سیر و سلوک به جز وادی چهارم که سیر از حق در حق است مابقی همه در تعامل با خلق است در قوس نزول یا عروج! و این سیر و سلوک در حافظه جمعی است که بستر کلی خود و خودشناسی است. چرا که یک مؤمن سالک هر چه که بوده و هست از گذشتگان خویش است اعم از مردگان و زندگانی که از ما جدا شده‌اند و اینک مقیم در حافظه ما هستند. حافظه مؤمن، تنها خانه امن همه گذشتگان و آیندگان اوست به مصداق راز وجود امام مبین که همه موجودات بر مدار وجودش تحسن گزیده‌اند. و هر مؤمنی، شعاعی از نور امام خویش است و لذا در مرتبه‌ای مشمول این قانون است. یکی از آشنایان که به‌تازگی ایمان آورده بود می‌گفت که: به‌تازگی همه مرده و زنده فامیل ما در خواب و بیداری در عالم رؤیا و خیال به من هجوم آورده و دست از سرم برنمی‌دارند درحالی که قبل از این اصلاً هیچ جایی در دل و حافظه‌ام نداشتند.

۱۰۸- در حیات همین دنیا نیز هر مؤمنی به هر مرتبه از بی‌نیازی که رسیده باشد باز هم برای گذران زندگی به صدها نفر محتاج است تا زنده بماند: کشاورزانی که نان و آب و میوه و سبزیجات و گوشت و لبنیات او را مهیا می‌کنند. کارگران صنعتی و ساختمانی که بدون آنها ابزار رفاه زندگیش تولید نمی‌شوند. البته برحسب ظاهر نه آنها این مؤمن را می‌شناسند و نه او آنها را هرگز دیده است. این دو دسته از مردمانی هستند که تار و پود تن و جانمان وابسته آنها و مدیونشان است و چه بسا از دیدارشان اکراه داریم و آنها را بی‌فرهنگ و بی‌تمدن و کثیف و بی‌ارزش می‌دانیم ولی بدون این مردمان نه دینی داریم نه دنیائی و نه خدائی!

۱۰۹- به‌قول بودا^(۴)، آدمی همان‌گونه فکر می‌کند که غذا می‌خورد! این معنا در روایات دینی ما نیز به وفور یافت می‌شود. پس کسانی که منابع ارتزاق و معیشت ما در زندگی هستند حضور و دخالتی عمیق در طرز فکر و ذکر ما دارند پس فکر ما بدون پرداختن به آنها نمی‌تواند به حقایق وجودی خود نائل آید و درب‌های حافظه را به حق فتح نماید و در آن سیر کند: «چرا به غذای خود نظر نمی‌کنید!» قرآن کریم- نظر کردن به غذای خود عین نظر کردن به مردمانی است که این غذا را از سراسر جامعه بر روی زمین برای ما ذره ذره فراهم نموده‌اند. پس همه غذاهائی که مصرف می‌کنیم و بکار می‌بریم از فکر و ذکر و جان و احساس هزاران انسان دیگری که نمی‌شناسیم عجین شده است. پس خود این مواد هم به‌مثابه حافظه‌های فشرده بشری در صور گوناگون هستند که به مصرف تن و جان و فکر و ذکر ما می‌رسد. علاوه بر اینکه خود این مواد غذائی که همه از زمین سربرآورده‌اند از خاک بدن‌های مردمان در قرون و اعصار است چرا که خاک روی زمین سراسر قبرستان انسان است. در حقیقت ما در همه حال و در مادی‌ترین نیازهای خود هم جز با انسان‌ها سر و کار نداریم. پس تن و جان و دل و اندیشه ما تماماً انسانی است به‌لحاظ مادی و معنوی! این نیز بعد دیگری از حافظه جمعی ماست در وجه ناخودآگاه و خاموش آن که بایستی به صدا آیند و شنیده و خوانده شوند.

۱۱۰- پس واضح است که تا خلق را دوست نداریم به فردیت الهی خود نمی‌رسیم. و خلق را جز بواسطه شناخت نمی‌توان دوست داشت که یکی از مهمترین مجاری این شناخت، درک و باور به رجعت‌های مکرر خلق بین دنیا و آخرت است.

۱۱۱- وجه خاص دیگری از حافظه جمعی مربوط به قلمرو جماع و رابطه زن و مرد و زناشویی است که شاید از قدرتمندترین و زنده‌ترین وجه حافظه جمعی و بلکه در مرکزیت این حافظه قرار گرفته است همان‌طور که اصلاً پیدایش فرد در حیات دنیا مخلوق چنین رابطه و اجماعی است پس ذات حافظه جمعی است. و لذا حتی می‌توان حافظه قلبی و حافظه ذهنی را دو تجلی و دو کانون جنسی حافظه دانست و حافظه مذکر و مؤنث! حافظه مذکر که کانون ذکر است و ذکر و ذکوریت در لغت هم یکی است همان ذهن است که مصدر تعقل و تفکر است. و قلب هم کانون حافظه مؤنث می‌باشد همان‌طور که جایگاه جنس مخالف هم در دل است و دل حافظه حیاتی - غریزی می‌باشد.

۱۱۲- و لذا در قرآن کریم، مریدی دل عین مریدی زن کردن و زن‌شیفتگی است که در مردان به‌صورت زن - ذلیلی بروز می‌کند و در زنان هم به‌صورت خود - شیفتگی! و این نوع گرایش منجر به شیطان‌زدگی می‌شود. همان‌طور که خداوند مردان را ولی و قیوم زنان قرار داده است و این عین امر غلبه ذکر و عقل بر عواطف قلبی است و عقل بایستی در مقام فاعل و ذاکر و شاهد باشد و دل را تحت تعلیم و تربیت خود قرار دهد. یعنی ذهن و مرد و ذکوریت در مقام عارف است و دل و زن هم در مقام معروف! مرد باید بشناسد و زن باید شناخته شود. این ذات در روابط سالم و طبیعی در هر رابطه زناشویی جریان دارد همان‌طور که مرد در مقام عاشق است و زن در مقام معشوق!

۱۱۳- عاشقی که می‌خواهد مرید معشوق خود باشد در واقع می‌خواهد معشوق معشوقش باشد یعنی عاشقیت خود را انکار و تکفیر می‌کند. و این ناحق است. و لذا ذهن نباید مرید دل باشد که اگر باشد از مقام عاقلیت و ذاکریت و شاهد بودن ساقط می‌شود و این در معنای دینی عین کفر است. ذهن باید عاقل و عاشق باشد.

۱۱۴- این امر مطلقاً به معنای پست‌تر بودن مقام دل در قبال ذهن نیست. خداوند هم بایستی معشوق و معبود آدمی باشد و بواسطه انسان، شناخته شود. یادمان باشد که دل قرار است نهایتاً کانون حضور و تجلی خداوند باشد.

۱۱۵- اگر گذشت زمان نمی‌بود حافظه هم پدید نمی‌آمد. حافظه مخلوق گذار زمان در انسان و گذار انسان در زمان است. و این هویت ذاتی حافظه و عنصر ذاتی معنای آن است. یعنی انسان به لحاظ ذهن و قوه ادراک روحی خویش اگر می‌توانست در اکنونیت هر لحظه حضور داشته باشد و حقیقت هر لحظه را در جهان هستی به تمام و کمال دریابد نیازی به حافظه به عنوان انبار ذخیره پدیده‌های جهان، نمی‌داشت. این مهمترین گوهره حافظه است و راز سوره عصر در قرآن کریم که گذار زمان یعنی عصر را عامل خسران انسان در جهان می‌داند زیرا این عبور اجازه نمی‌دهد که در الساعه و حال اقامت داشته باشد و لذا دائماً در گذشته‌ها به جستجوی اسرار حوادثی است که در هر لحظه رخ می‌دهد. جستجوی اکنون در گذشته و جستجوی گذشته در اکنون، کل معنا و ماهیت حافظه است. در این باره سابقاً در چندین اثر به تفصیل پرداخته‌ایم و اینک از وجه خود ماهیت حافظه نظر داریم. کتاب عرفان تاریخ به ماهیت زمان پرداخته است.

۱۱۶- در عین حال که حافظه، مخلوق و معلول عدم حضور ذهن و روح آدمی در اکنونیت هر لحظه و مکان است بزرگترین آفت حافظه هم خود این فقدان حضور روح در حال است. یعنی گذشت زمان در آدمی خالق حافظه و دشمن و آفت آن نیز هست.

۱۱۷- ذهن آدمی بلاوقفه در مسیر تندباد و گاه طوفان گذار زمان است و مجال اقامت در حال را ندارد ولی دل آدمی دائماً در حال اقامت دارد و لذا کانون ایمان و وحی و کشف و شهود و نیز منظر و خانه خدا دل است و نه ذهن! و لذا سوره عصر تنها راه نجات انسان از خسران گذشت زمان را ایمان و عمل صالح می‌داند.

۱۱۸- و از عجایب و اسرار کبیر این واقعه اینست که حافظه هم مخلوق گذار زمان در ذهن است و این گذار زمان است که حافظه را خلق می‌کند و هم آفت و خصم و تبدیل‌کننده آن است و این ذات دیالکتیکی خرد ذهنی و عقلانیت اوست. زمان هم حافظه را می‌سازد و هم آن را دائماً تخریب می‌کند. و این دیالکتیک زمان - ذهن است.

۱۱۹- چرا جبران و شفای خسران زمان در انسان، ایمان است؟ یعنی دلش؟ زیرا دل مقیم حال است به شرط آنکه مؤمن باشد! مؤمن بودن یعنی ایمن ماندن از خسران گذر زمان! و لذا دل مؤمن در ادبیات عرفانی ما همواره مظهر جوانی و شباب مطلق است و هرگز پیر نمی‌شود ولی ذهن آدمی محکوم به پیری و تخریب و فساد و فناست!

۱۲۰- آخر و آخرت همین اخیر و اکنون و الساعه است که هر آن پایانه و ترمینال کل گذشته تاریخ انسان و جهان است. و بیهوده نیست که در قرآن کریم قیامت و آخرت مترادف «الساعه» است و الساعه معنای قیامت و پایانه جهان است و گرنه جهان هستی را به لحاظ زمانیت و تاریخ مطلقاً پایانی نیست همان‌طور که خداوند پایان و عمری ندارد و جاودانه است یعنی الساعه! خداوند در الساعه و عین الساعه است.

۱۲۱- و لذا انسان مؤمن را با خدا گویند زیرا مقیم اکنون است که جایگاهش دل است. و المؤمن هم از نام‌های خداست. یعنی انسان مؤمن، خدائی و همزیست با خداست. و اینست که ایمان تنها راه نجات انسان از خسران گذار زمان و عصر است.

۱۲۲- و اما عمل صالح چیست که پس از ایمان لازمه این نجات از خسران زمان است؟ عمل صالح یعنی اعمال و تلاش ذهنی جهت صلح با عالم و آدم و هر آنچه که واقع می‌شود. که این تلاش برای نزدیک‌تر کردن موقعیت ذهنی به مقام ایمان و الساعه در دل است. و لذا هدف عمل صالح، صلح ذهنی با دل مؤمن است و مؤمن ساختن ذهن و ایمن نمودنش در طوفان زمان که با زمان نرود و بماند در اکنون و هستی آنات! و این حصول حق است و آنگاه ماندن با این حق و صبر بر حق و اشاعه آن در خلق! و این دو مرحله دیگر درمان و شفای روح انسان است از زمان‌زدگی و تاریخ‌شدگی که در سوره عصر آمده است: حق و صبر! و اشاعه این حق و صبر در خلق! خلقی که در جان آدمی غوغا می‌کند! زیرا حق و حقیقت در واقعیت موجود و آنات است و نه در گریز از آن به گذشته یا آینده! «براستی که دین هر آن در واقعیت موجود است!» قرآن -

۱۲۳- دل قلمرو حال و الساعه است. دل مؤمن نظر به وجه الله دارد که نور بی‌زمانی است تکوین و مکاشفه! ولی دل کافر در حال مشغول مبادله با خناسان و اجنه و شیاطین است ولی دل مؤمن اتصال به عالم ملکوت و ملائک دارد که حاملان امر خدا هستند.

۱۲۴- پس ذهن انسانی که دارای دلی مؤمن است چون نظر به گذشته می‌کند گذشته را در اکتونیت الهی و همان‌گونه که بوده‌اند درک و فهم می‌کند. ولی ذهن انسان کافر در نظر به گذشته‌اش به یاری القاء و نجوای شیاطین به تبدیل و تحریف حوادث و اعمال گذشته می‌پردازد که در این کار همه را محکوم و طرد می‌سازد و خودش را حاکم و قاضی نموده و فتوای نابودی همه را صادر می‌کند.

۱۲۵- به هر حال، آدمی از هر دو جایگاه کفر و ایمانش، گذشته‌اش را در حال می‌یابد که تأویل یا تبدیل می‌کند و حالش تماماً معطوف به گذشته است. پس اندکند از مؤمنان عارفی که در حال نظر به حق الساعه و حضور ازلی - ابدی دارند و با تمام دل و ذهن و جان خود حاضرند و این واقعه لقای پروردگار و آیات و بینات الهی است. و این هنگامی است که ذهن و دل هر دو مقیم اکنون هستند و یگانه! در این یگانگی با جلال و جمال حضور حق در جهان روبرو می‌شوند که اصل واقعیت است و حق مبین! و این مقام عارفان واصل و یگانه‌شدگان است که ذهن و دلشان یکی است یعنی اول و آخر و ظاهر و باطن یکی شده‌اند و جمال این «یک» را رؤیت می‌کنند.

۱۲۶- آنگاه که در دل جز او نباشد و ذهن هم جز بر او در دل خود نظر نداشته باشد انسان از خسران عصر و فساد گذشت زمان نجات یافته است. در این صورت است که زمین و آسمان و هر چه در آنهاست برای خدای واحد قهار ظهور و بروز می‌کنند و جلال و جمالش آشکار است. و این مقام واقعه یا ظهور واقعیت ازلی - ابدی است. و حق این آیه رخ می‌دهد که: انّ الله علی کل شیء محیط!

۱۲۷- بسیار می‌پندارند که صلح با جهان و جهانیان یعنی تسلیم و زبونی و ستم‌بری! در حالی که امر کاملاً وارونه است. آدمی به‌میزانی که با هستی نقد خود به جدال می‌افتد به دام وعده‌های بایستی شیاطین و مکاران و ستمگران افتاده و از حال زندگی خارج گشته و به پس یا پیش می‌گریزد در جستجوی ایده‌آل‌هایی که همه وهم و دام است. کسی که تسلیم هستی خود و شرایط خود می‌شود به بی‌نیازی رسیده و از اسارت بایستی‌ها (ایده‌آل‌ها و ایدئولوژی‌ها و آرمان‌های دنیوی) رها می‌شود و به آزادی و استقلال وجود می‌رسد که قلمرو حال است. و این ممکن نیست الا به قدرت ایمان که خدای را خالق و رزاق و حافظ و فاعل و ناظر و ارحم‌الرحمین و اجابت‌کننده خواسته‌هایش می‌داند پس روی به الساعه دل نموده و نظر بر آن دارد و اندیشه‌اش متوجه وجه کریم خداوند در دل خویشتن است. باستان‌گرایی و سنت‌گرایی یا آرمان‌گرایی و تجددگرایی دو روی کفر اندیشه و گریز از حال است به عقب یا جلو! و لذا نبرد بین این دو هم نبردی کافرانه و جاهلانه است.

۱۲۸- پس کسی که با ایمان و عمل صالح به حق وجود می‌رسد و بر آن صبور می‌ماند و این حق و صبر را در خلق هم اشاعه می‌دهد از خسران عصر و فساد گذشت زمان در دل و ذهنش مصون و ایمن می‌ماند. و این عصاره معنای سوره عصر است.

۱۲۹- رابطه حافظه ذهنی و حافظه قلبی، رابطه بین ال و لاست و تعامل و گفتگوی بین این دو نیز جریان لاله الال لاه است و این منطق نفس ناطقه است که دیالکتیکی فرارونده و عروجی است. نفسی که نطق می‌کند که نطق درون ذاتی است همین گفتگوی بین ذهن و دل است که صراط مستقیم همان قلمرو الوهیت پروردگار در بشر است و بر همین صراط است که دیدار می‌شود: «پروردگارم بر صراط در انتظار من است!» قرآن-

۱۳۰- آیا ذات و ماهیت حافظه چیست که همچون موجود زنده کامل و خلاق همه وقایع جهان بیرونی را به همراه همه یافته‌های حواس پنجگانه و احساس قلبی و درک عقلی آن‌هم به تمام و کمالش را در خود ثبت می‌کند به گونه‌ای که هرگاه که واقعه‌ای را به یادمان می‌آورد بسا برتر و کامل‌تر و زنده‌تر از اصل واقعه که بشریت ما در گذشته آن‌را تجربه کرده بود در تن و جان و حواس و دل و اندیشه‌مان متجلی می‌سازد. به ظاهر یک کسی است که از اصل هم اصیل‌تر و کامل‌تر است و گوئی که واقعه اولیه در ادراک بشری ما همچون یک کپی بیرنگ می‌نماید. آیا براستی جناب حضرت حافظه (لوح محفوظ) کیست و چیست؟ قرآن کریم چنین معرفی می‌کند: «و خداوند از ورای ایشان بر ایشان محیط است بلکه او همان قرآن مجید است در لوح محفوظ! پس این خود خداوند است که در حافظه ما حضور دارد و به کتاب و منطقش که قرآن است سخن می‌کند و می‌بیند و می‌یابد و بر جای ماست و ما را می‌آفریند در هر آن!

۱۳۱- همان‌طور که دو نوع زمان باطنی و نجومی داریم (روحانی و دورانی) دو نوع اکنون باطنی و بیرونی داریم. زمان باطنی مطلقاً امری کمی و حسابی نیست و لذا اکنون باطنی هم چیزی مترادف یک لحظه یا ثانیه نیست بلکه بی‌زمانی محض و عین جاودانگی است که این جاودانگی هم مطلقاً به معنای یک زمان بی‌آغاز و بی‌پایان نیست. اکنون باطنی و جاودانگی امری واحد است و این حاصل خروج از زمانیت و مکانیت است. حضور نیز بیانی دیگر از این واقعه است.

۱۳۲- هر چه که زمانه و روزگار و اوضاع اقتصادی و اجتماعی و امنیتی بحرانی‌تر باشد به‌طور اتوماتیک مردمان نیز از واقعیت‌ها رویگردان‌تر شده و برای حفظ آرامش خود چشم بر خود و جهان بیرون می‌بندند. ولی حافظه کار خود و رسالتش را به دقت انجام می‌دهد. و لذا چنین وضعیتی موجب دوگانگی و تناقض و تضاد بین حافظه آگاه و ناآگاه شده که غایتش ظهور بیماری اسکیزوفرنیا یا دوشخصیتی شدید است و این فروپاشی هویت بشری می‌باشد که در عصر ما بیش از هر زمانی ظهور و بروز دارد و دائماً شدیدتر هم می‌شود. به‌میزانی که امید مردم از بهبود اوضاع از دست می‌رود به خاطرات و گذشته‌های کهن پناه می‌برند و بسیاری هم به مسکن‌ها و مخدرات و مسکرات روی می‌کنند تا حافظه آگاه را از کار ببندازند.

۱۳۳- آدم‌های ترسو و بزدل دارای حافظه‌ای بسیار ضعیف و بیمار و ناهنجارند و هویت اسکیزوفرنیکی در آنها بارزتر است زیرا سعی می‌کنند از هر حادثه ناهنجار و نامطلوبی فرار کنند و حتی خاطره‌اش را از ذهن خود پاک کنند. این نوع آدم‌ها، وقایع زندگی خود را به‌صورت انواع کابوس‌ها در خواب و بیداری خود رؤیت می‌کنند و این کابوس‌ها دائماً با آنها به‌سر می‌برند. این کابوس‌ها واکنش ذهنی در قبال فرار از وقایع است و انکار این وقایع به‌صورت کابوس بروز می‌کنند. گوئی نوعی انتقام حافظه در قبال انکار واقعیت است. همه کافران با کابوس‌هایی فزاینده زیست می‌کنند زیرا هر واقعیتی که مطلوب اراده‌شان نباشد را تا می‌توانند به‌کلی انکار می‌کنند و اگر نتوانند تحریف و تبدیل می‌کنند تا مطابق میل آنها درآید. تفاوت واقعیت از ذهنیت تحریف‌شده به‌صورت کابوس خودنمایی می‌کند. حقیقت انکارشده

مبدل به کابوسی می‌شود که خود این کابوس‌ها در حافظه فرد ثبت شده و باقی می‌مانند و دائماً در مقابل رویش قرار دارند. و این عذاب عظیم است.

۱۳۴- امروزه بسیاری از این تحریفات و انکار و تبدیل واقعیت‌ها به کمک فلسفه‌ها و نظریه‌پردازی‌های علمی و سیاسی و جامعه‌شناختی و امثالهم صورت می‌پذیرد که یکی از رایج‌ترین این فلسفه‌ها، تئوری توطئه است که هر چیز نامطلوبی را یک دسیسه پنهان در نزد صاحبان قدرت یا اجنه و شیاطین می‌داند.

۱۳۵- آخرالزمان، آخرالزمان حافظه نیز هست. حافظه آخرالزمانی بشر است که به یاد آورده شده و منجر به وقایع آخرالزمانی گشته است. همان‌طور که رسول خاتم^(ص) و ائمه هدی^(ع) بسیاری از وقایع امروز ما را در آن عصر به یاد می‌آوردند و پیشگویی می‌کردند که امروزه ما آنها را به عنوان علائم آخرالزمان می‌شناسیم. غیبگویی آنها این بود که از جایگاه الساعه بر جهان و تاریخ می‌نگریستند و گذشته و آینده را در حافظه و لوح محفوظ خود می‌خواندند! امروزه کسی که نتواند وقایع آشکار آخرالزمانی را در ذهن خود بخواند و حقانیت آنها را درک و تصدیق کند دچار نسیان عظیمی شده است و کور و کر و مدهوش مانده است و با پاهای خود به قعر دوزخ اسفلی سقوط می‌کند.

۱۳۶- آخرالزمان حافظه یعنی چه؟ و حافظه آخرالزمانی چگونه حافظه‌ای است؟ وقتی حافظه بتواند صاحب و مذكر خود را به یاد آورد و دیدار کند دیگر از زمان بی‌نیاز است پس آخرالزمانش فرا رسیده است چرا که حافظه ذاتاً مولود زمانیت و گذشت زمان است. چون حافظه بتواند وجود بی‌زمان و مکان را درک و رؤیت کند از اسارت زمان رهیده و آخرالزمانش آغاز شده است.

۱۳۷- حقیقت دیگر اینست که اصلاً حافظه مشمول زمان نجومی - دورانی نیست و برخوردار از زمان باطنی - روحانی است که زمان الهی هم نامیده می‌شود و از این‌روست که در حافظه، حوادث گذشته در هم اکنون قابل یادآوری است و هم اکنون می‌توانیم بر گذشته نظر کنیم و این عین بی‌زمانی است. پس حافظه ذاتاً در آخرالزمان زیست و عمل می‌کند و ذکر این چنین است و از این‌روست که می‌توان خداوند را که بی‌زمان است یاد و بلکه رؤیت نمود. و این از بزرگترین اعجاز و کرامت حافظه است.

۱۳۸- پس حافظه بشری همیشه در آخرالزمان و زمان الهی زیست می‌کند پس اگر تحریف شده و واژگون و تبدیل‌گر و کذاب و کافر نشده باشد به آسانی علائم آخرالزمانی را درک و تصدیق نموده و لایق لقای الهی و درک حضور امام زمان می‌شود و این برترین رستگاری است.

۱۳۹- دقیقاً به دلیل ماهیت آخرالزمانی و فوق‌زمانی حافظه است که ذهن می‌تواند خداوند را یاد کند و این یاد را تا آستان دیدار بکشد چون خدا وجود فوق‌زمانی است.

۱۴۰- به لحاظ تاریخی، بشر معاصر در آستانه هزاره هفتم آفرینش آدم قرار دارد که هزاره آخر و پایان یک دوره کامل هفتیه است. و این جایگاه تاریخی آخرالزمان است که با واقعه معراج محمدی به آسمان هفتم محقق شده است. یعنی هرگاه یک نفر به لقای تجلی پروردگار نائل آید آخرالزمان عصرش را برپا می‌کند. و در این دوران است که کافران در دنیاپرستی به طبقه هفتم جهنم می‌رسند و این پایان دنیای آنهاست و هلاکت دنیاپرستان!

۱۴۱- و اینک تحت الشعاع روح العقل محمدی است که مؤمنان می‌توانند ذهن و حافظه آخرالزمانی خود را احیاء نموده و به یاد آورند که این یادآوری منجر به درک و شهود معراج محمدی و علائم الساعه آخرالزمانی می‌شود همان‌طور که این اذکار شهودی برای این بنده رخ نمود و ما را مأمور به تبیین حقایق آخرالزمان ساخت که همه این حقایق از طریق تأویل حافظه و لوح محفوظ الهی تحت الشعاع روح محمدی ممکن شده است و این حاصل احاطه خداوند بر ذهن و دل است که همان نطق و کلامش قرآن است که در لوح محفوظ فطرت آدمی نهفته است: «خداوند از ورای آنها بر ایشان محیط است و آن همان قرآن مجید است که در لوح محفوظ مستقر است.» قرآن-

۱۴۲- یعنی یاد و تأویل صادقانه حافظه همان قرآن است که احاطه الهی بر نفس ناطقه انسان است. و محمد است که لوح محفوظ الهی از آسمان هفتم را برای بشریت به زمین آورده و در حافظه اهل ایمان نهاده است. این دلیل دیگری بر خاتمیت نبوت و آخرالزمان است. زیرا بشر برای ارتباط با خدا دیگر نیازمند فرشته وحی نیست زیرا خود کتاب‌الله و لوح محفوظ الهی در نفس ناطقه بشر نهاده شده است در کسانی که به روح محمدی رسیده‌اند: «و اینک رسول در خود شماس! قرآن- این دریافت برای عامه مردمان رخ داده است ولی کافران آن را انکار می‌کنند و از آن رویگردان هستند: «و کافران یاد خدا را انکار می‌کنند!» قرآن کریم- یعنی احاطه الهی و روح محمدی را در خود انکار می‌کنند.

۱۴۳- روح محمدی در آخرالزمان از وجود هر مؤمنی که متجلی شود قائمی از قائمان آل محمد است بر مدار وجود امام مبین که مظهر تمام و کمال لوح محفوظ الهی بر زمین است. اینان علیین هستند که کتاب زنده پروردگار و لوح درخشان و خوانای حافظه حق می‌باشند. این حافظه زنده و گویا و بینا و شاهد است از برای هر کسی که به قرب الهی در خود رسیده باشد: «براستی که کتاب آزادگان در علیین است. و چه چیز دانا کرد تو را که علیین چیست. کتابی است که مقربین بر آن شهادت می‌دهند!» قرآن کریم- و این حافظه ذاکر مؤمنان محمدی است. و اما حافظه تحریف‌شده و واژگونه بدکاران هم در کتابی دیگر است به اسم سجّین! «چه چیز دانا کرد تو را درباره سجّین! سجّین کتابی است در نزد تکذیب‌کنندگان! آنانکه نشانه‌های الهی را قصه و افسانه می‌خوانند. آنانکه دل‌هایشان زنگ زده است.» قرآن- این همان حافظه جعلی و مصنوعی و دروغین است که بر حافظه الهی در دل پوشانده شده است و چون قشر و زنگی آن را احاطه کرده است.

۱۴۴- محتوای حافظه آدمی جز آدمیان نیستند: آدمیان انسی و جنی و شیطانی و روحانی و ملکوتی و حیوانی و نباتی و جمادی و طبقاتشان! همان‌طور که محیط زیست و طبیعتی که در آن زندگی می‌کنیم سراسر انسانی است که در طبقات زمین ترکیب و مسخ شده‌اند. و لذا خودشناسی و تأویل و خوانش حافظه نهایتاً به انواع و مراتب انسان‌شناسی می‌رسد و حتی خداشناسی هم به مثل اعلای انسانی در جهان می‌انجامد. پس چیزی مهم‌تر از انسان در قلمرو شناخت وجود ندارد و هر امری که برتر از انسان قرار گیرد امری شیطانی است که انسان را به هلاکت و مسخ می‌کشاند و به پای شیاطین قربانی می‌کند. چیزی مقدس‌تر از انسان در قلمرو معرفت نیست همان‌طور که خداوند هم هر چه در زمین و آسمان‌هاست را به تسخیر وجود انسان درآورده است. پس هر چه در حافظه فرد جمع آمده است در تسخیر اوست تا او را در قلمرو حیات به کمال برسانند. پس انکار و تکفیر و نفرت فرد از آدمیانی که در درونش جمع شده‌اند عین دشمنی با خویشتن است. صلح و رحمت بر هر آنچه که در درون ماست و شفاعت همه آنها

تنها راه و روش صلح و رحم با خویشان است تا همه آنها را به تمام و کمال به خدمت وجود خود درآوریم و خود را کامل کنیم و از عدم برهانیم. هر کسی که تحت هر اسمی در درون ماست، معنا و سیرتی از هویت خود ماست. هر غیری به این دلیل غیر است که ما با خودمان غیر و دشمن شده‌ایم. رحم با به خود جز از طریق رحم به دیگرانی نیست که در درون ما زندگی می‌کنند از زندگان و مردگان! رسیدن به خود الهی جز از طریق خودی کردن غیر نیست و دوستی کردن با کسانی که ظاهراً دشمن می‌نمایند. هر که در درون ماست عنصری از هویت و هستی خود ماست و گرنه نمی‌توانست بر ما وارد شده و در ما زیست کند. تا این صلح و دوستی حاصل نشود درب‌های لوح محفوظ الهی در دلمان بر ما گشوده نمی‌شود. فرج و نجاتی جز این نیست که تحت الشعاع نور امام مبین ممکن می‌شود.

۱۴۵- همه آدمیان بر روی زمین جمعاً یک آدم کامل است که مظهر این انسان کامل هم امام مبین است که به تنهایی جامع همه خلائق است و لذا همه خلق بر محور وجودش در حال صلوة و تحصن هستند تا قدر وجود خود را بیابند: کل شیء احصیناه فی امام مبین!

۱۴۶- به ازای هر کسی و چیزی که در درون توست و آن را دشمن می‌داری دچار نقصان وجودی! با او دوستی کن تا عنصر واجبی از وجودت به تو بازگردد. در این معنا تا توانی بمان و بیندیش!

۱۴۷- اگر وعده دیدار با خدا در کتابش نمی‌بود هیچ انسانی کمترین تلاشی در معرفت او و دینش نمی‌نمود. این وعده علاوه بر اینکه در قرآن مسطور است در حافظه و فطرت بشری نیز مرقوم است. همان طور که هیچ عاشقی بدون وعده وصال معشوق کمترین تلاشی در رابطه با معشوقش نمی‌کند. وصال به معنای الحاق و اتصال و وحدت با محبوب است که دیدار با خدا این وحدت را میسر می‌سازد زیرا خداوند نور است و دیدار کننده‌اش به نورش ملحق می‌شود و یا خداوند خود با جمال نوریش بر قلب بنده‌اش وارد می‌شود (صلوة)! این داستان ذکر و یاد خدا که نور به یادآورنده حافظه است، یعنی بدون شوق و عطش وصال خداوند نیز هیچ ذکر و فکر و تعقل و جهادی برای احیای حافظه الهی در بشر پدید نمی‌آید. زیرا این جهادی بس عظیم است که گذشت و تقوا و ایثار و صبر بی‌پایان می‌طلبد پس انگیزه‌ای به همین عظمت را طلب می‌کند. همین طور است شوق معرفت نفس برای معرفت رب! همان طور که در قرآن کریم نیز جستجوی وجه رب، پیش شرط قبولی عبادات و طاعات می‌باشد. بدان!

۱۴۸- سرمنشأ همه ترس‌ها و دلهره‌ها و احساس ناامنی و وحشت و مرگ و نیستی، ترس از فهمیدن حقیقت است. و لذا همه جاهلان، کافران و همه کافران هم بزدلند. و ترس فزاینده که همه ارکان و اعماق جانیشان را درمی‌نوردد عذاب عظیم انکار درک حقیقت است. زیرا گریز از فهم حقیقت ظلمتی در جان اهلش می‌افکند که در این ظلمتکده اجنه و شیاطین لانه می‌کنند و هر لحظه وحشتی در جان می‌اندازند. این ظلمت، بستر هر وهم و شک و هراسی است. ترس معلول تاریکی است و تاریکی ذهن جز جهل و گریز از فهمیدن نیست.

۱۴۹- و امروزه که عصر ظهور فزاینده و لحظه به لحظه فجایع و حوادث تراژیک است فرار از فهم حقایق هم روزافزون است تا تعطیلی فکر و ذکر و عقل و حافظه به تمام و کمال! و این نیز معنای دیگری از آخرالزمان ذهن و حافظه بشر مدرن است.

۱۵۰- انسانی که حق فهمیدن را عمداً از خود سلب می‌کند دیگر هیچ حقی برای خود باقی نمی‌گذارد الا به ریا و مکر و ستم! و اینست علت همه مسائل و مصائب بشر مدرن!

۱۵۱- کسی که از فهم فجایی که به‌سویش آمده می‌گریزد در واقع خودش را مخاطب آنچه که به‌سویش آمده نمی‌داند. و این معنای دیگری از آخرالزمان ذهن و حافظه و فکر است و آخرالزمان رابطه! و نیز آخرالزمان اراده و اختیار و انتخاب و مسئولیت و موجودیت!

۱۵۲- کسی که نمی‌خواهد بفهمد نمی‌خواهد باشد! و این یعنی آخرالزمان حیات و هستی بر روی زمین! این آخرالزمان عمر زمین نیز هست. یعنی عمر زمین برای انسان به آخر رسیده است. این آخرالزمان را چهارده قرن پیش علی^(ع) اعلان نمود که: «هشدار که عمر دنیا به‌سر رسید و از دنیا جز سم و زهرابی نمانده است...!»

۱۵۳- حس وجود معلول درک دیگران است به‌عنوان آئینه‌ای که وجود فرد را بر او می‌تاباند. کسی که دیگران و غیرخودش را نمی‌فهمد یا نمی‌خواهد بفهمد عملاً وجود خودش را انکار می‌کند. «خود» مخلوق دیگران است از هر حیث فیزیکی و متافیزیکی! از این حیث است که برخی فلاسفه، وجود را مترادف رابطه می‌دانند. خداوند در کتابش نیز می‌فرماید: «ای اهل ایمان ذات رابطه‌تان را اصلاح کنید.» یعنی با هر چیزی به صلح برسید تا بتوانید با وجود خود به صلح برسید و خود را بیابید و باشید. اینست که در عصر ما یعنی آخرالزمان که همه آدم‌ها و پدیده‌ها نفرت‌انگیز شده‌اند وجود فردی به‌لحاظ حس وجود نیز به‌مه‌لکه افتاده است، بخصوص برای کسانی که مؤمن نیستند و هستی‌شان فی‌ذاته و درونی نشده است. برای چنین مردمی که خود را در غیر می‌یابند (در مکان) این واقعه عین نابودگی است. کسی که خود را در مکان می‌یابد اسیر زمانیت است پس آخرالزمان یعنی آخر وجود و بی‌وجودی! زیرا زمان جز در مکانیت درک نمی‌شود پس انکار مکان عین انکار زمان و انکار وجود خویشتن است. از این منظر آخرالزمان یعنی پایان مجال یافتن وجود خود در زمان - مکان!

۱۵۴- وجود درونی و فی‌ذاته که همان وجود مؤمنانه و روحانی است در مکان درونی حاضر است و درک می‌شود و مکان درونی که دل است مکان لامکانی است که زمانش هم الساعه و بی‌زمانی است. به همین دلیل است که به‌قول رسول اکرم^(ص)، خداوند را کل جهان هستی فرمانی گیرد ولی دل مؤمن فرامی‌گیرد. زیرا دل، مکان بی‌مکانی و زمان بی‌زمانی است. و این تنها قلمرو امن وجود در آخرالزمان است که پایان عمر مفید مکان و زمان است. آخر زمان آخر مکان نیز هست.

۱۵۵- امام باقر^(ع) به ما تعلیم می‌دهد که روح‌الفکر و روح‌الحفظ در دو دستان آدمی جریان می‌یابد و لوح محفوظ را از دل و ذهن استخراج می‌کند. این حقیقت در تجربه اهل قلم به‌وضوح آشکار است که چگونه حافظه از انگشتان دست آدمی جاری می‌گردد. قرآن کریم نیز بر این امر اذعان دارد که در قیامت کل هویت انسان از نوک انگشتانش استخراج می‌شود.

۱۵۶- دستان ما فقط باطن و حافظه طبیعت را استخراج نمی‌کنند بلکه باطن و حافظه خود انسان را هم استخراج و تأویل می‌کنند. علی^(ع) در خطبه بیان می‌فرماید: «دست بر محاسن خود می‌کشم و خود را توصیف می‌کنم» یعنی

حقایق و اسرار وجود که بر صورت آدمی متمرکز شده است با لمس دستان استخراج و تعریف می‌شوند. خداوند نیز با دو دستانش انسان را آفریده است. یعنی نور اسماء و صفات خود را با دستانش در گل آدمی القاء کرده است. به‌وقت نوشتن و بیان حقیقی دستان ما شدیداً در کارند. گوئی با دستان خود هم حقایق را از باطن خود درک و استخراج می‌کنیم و هم آنها را به دیگران می‌رسانیم به قدرت روح الفکر و روح الحفظ که از دستان ما جاری می‌شوند. در قرآن و ادعیه مکرراً از حقایق و توشه آخرت صحبت شده که بین دستان انسان است. حضرت مسیح^(ع) نیز با دستانش مرده را زنده و بیمار را شفا می‌داد که این امر درباره بسیاری از اولیای الهی نیز گزارش شده است. امر بیعت نیز با دستان صورت می‌گیرد که به معنای تعلق و مبادله تمام وجود است از طریق روح الحفظ و روح الفکر که در دستان جریان دارند. بواسطه دستان خود روی به سوی خداوند نموده و دعا می‌کنیم تا لوح محفوظش را در ما احیاء و جاری فرماید و حافظه ذاتی ما را ذاکر و منور کند تا اهل ذکر و فکر شویم. دستان ما مظهر حس لامسه هستند در حالی که سائر حواس ما هم به روش‌های دیگری به مثابه لمس صوتی و نوری و چشائی و بویائی می‌باشند. پس دستان ما فقط آنچه را که مستقیماً لمس کرده‌اند به یاد نمی‌آورند بلکه سائر لمس‌های حسی را هم به یاد می‌آورند یعنی دیده‌ها و شنیده‌ها و چشیده‌ها و بوئیده‌ها را هم به یاد می‌آورند و استخراج و بیان می‌کنند. و لذا بخصوص در حال فکر و نوشتن مستمراً صورت و بینی و محاسن خود را لمس می‌کنیم و دست بر پیشانی خود می‌مالیم و گاه دو دست را به هم می‌سائیم و روح الفکر و روح الحفظ را متحد می‌کنیم. دستان ما همچون زبان ما هستند زبان کتبی! بلکه بیان کتبی به مراتب محکم‌تر و یقینی‌تر است. یافته‌های همه حواس نهایتاً در دستان ما سرزیر شده و در آن محفوظ می‌شوند تا به وقتش به یاد آمده و مکتوب و تبیین گردند.

۱۵۷- یدالله از القاب انسان کامل و امام مبین نیز هست که با دستانش نجات می‌بخشد و احیاء می‌کند و از نو می‌آفریند یارانش را! دست، حافظه فعال و خلاق در انسان است که کمترین کارش برداشتن اشیاء و در دهان گذاشتن غذا و لمس کردن لطائف است. برترین کارش دریافت و پرداخت حقایق و معانی است. با دو دستان خویش است که عالم هستی را به تسخیر خود می‌آوریم و آن را تأویل به خلق جدید می‌کنیم.

۱۵۸- خداوند در خطاب به ابلیس می‌فرماید: «تو را چه شده که آدم را که با دو دستان خود آفریده‌ایم انکار می‌کنی و خود را برتر می‌دانی!» و درباره مرسلین و امامان خود می‌فرماید که آنها را با روح القدس مؤید نموده است. مؤید به معنای دست‌دادن و دست‌بخشیدن است. یعنی دستان آنها از روح القدس است و حامل این روح می‌باشد که منظور روح الفکر و روح الحفظ الهی است که در دستان آنهاست و از دستانشان خلق جدیدی برپا می‌کند از لوح محفوظش که علم ازلی اوست. این دستان آدمی هستند که حیات و هستی‌اش را حفظ می‌کنند در حافظه خلاق خود که حامل روح الحفظ است که این روح در نزد کاملان همان روح القدس است.

۱۵۹- خطاب الهی به ابلیس درباره خلق جدید آدم یعنی واقعه دمیدن روح و اسماء و کلمات به آدم است که قبل از آن واقعه هم وجود داشت. آفریدن انسان به عنوان خلق جدید با دو دستان خدا منظور همان امامان و کاملان الهی هستند که آنها را یدالله نامند و نیز عین‌الله! یعنی خداوند خلق جدیدش را به قدرت امامان خود برپا می‌دارد که در قرآن کریم به ضمیر نحن و أنا ذکر شده‌اند. همان‌طور که می‌فرماید «چشمان ما به سوی شما آمد پس هر که خواست هدایت یا ضلالت را برگزیند.» این بصائر الهی نیز همان امامان هستند که در همه ادوار تاریخ بشری بر زمین بوده‌اند

که در آخرالزمان عصر ما همین امامان محمدی هستند که چشمان و دستان خداوند در میان مردم می‌باشند که با نگاهشان به مردم، مردم را به یاد می‌آورند و لوح محفوظ الهی را در فطرتشان زنده می‌کنند و مؤمنان را به خلق جدید عرفانی می‌آفرینند. یعنی کسانی را که با آنها بیعت می‌کنند و اراده خود را به‌دستان قدسی و روحانی آنها می‌سپارند و دست به دستشان می‌دهند. معنای دستگیری از این منظر بس قابل تأمل است زیرا امام با دستانش، دست مؤمنی را که با او بیعت نموده روحانی و ذاکر می‌سازد تا حافظه الهی را در او بیدار و خوانا کند و او را قرآنی سازد تا کتاب وجودش را بخواند و بیان کند.

۱۶۰- عارفان واصل و امامان محمدی، به‌مثابه ظهور لوح محفوظ و کتاب‌الله و یدالله و عین‌الله و قلم خدا بر روی زمین هستند و مأمور برپائی خلق جدید انسان می‌باشند و کلامشان کلام‌الله است که به‌قدرت تکوین می‌آفریند و این آفرینش روحانی و عرفانی است. اینان آل‌الله می‌باشند همان‌هائی که ترجیع بند سوره رحمن هستند که سوره خلق جدید انسان است به‌قدرت قرآن و بیان! و اینانند که به مؤمنان خود رزق می‌بخشند رزقی بی‌مزد و منت و کریم! زیرا دستان خدایند!

۱۶۱- از روز هفتم آفرینش به بعد خداوند بر عرش جز تماشای خلق کاری ندارد و همه افعال او به‌دستان این نحن و ائای الهی یعنی کاملان و امامانش صورت می‌گیرد که صدها آیات قرآن دال بر این معناست: «مائیم که به شما روزی می‌دهیم، مائیم که زنده می‌کنیم و می‌میرانیم و مائیم که مردمان را به علمشان می‌آفرینیم، مائیم که در شب قدر روح و کتاب را نازل می‌کنیم و...!» اینها همان دستان خداوند و بصائر او در میان خلق می‌باشند و ذکر را بر مؤمنان نازل می‌کنند تا لوح محفوظ الهی در ذاتشان خوانا و خلاق گردد: «و ما ذکر را به‌همراه کتاب‌هائی بر تو نازل کردیم تا بیان کنی حق هر آنچه را که بر مردمان نازل شده است تا شاید تفکر کنند!» قرآن- پس فکر و ذکر مؤمنان از جانب این امامان است که نور حافظه الهی هستند و مردم را بیدار نموده و به‌خود می‌آورند و از نسیان و جنون خارج می‌کنند و زان پس هر که خواهد راه هدایت یا ضلالت و کفر یا ایمان را برگزیند! پس این امامان نور اختیار و انتخاب خلق نیز هستند که حاصل به‌خودآئی حافظه است. و این همه از خاصیت دستان خدا در نزد بشر است که به یادآورنده و استخراج‌کننده و خواننده لوح محفوظ الهی در بشر است از ذهن و دلش!

۱۶۲- بخشی از حافظه بشر مدرن و تحصیل کرده، آموخته‌های کلاسیک و کتابی و رسانه‌ای است از گزارشات تاریخی، مذهبی، سیاسی، علمی، فنی، اجتماعی، اقتصادی و طبی و امثالهم! این بخش از حافظه که جعلی و مصنوعی و گزینشی است گاه حتی حافظه فردی و خانوادگی و عاطفی ما را منحل و نابود می‌کند و حافظه الهی ما را هم به‌کلی در تاریکی محو می‌سازد و کل حافظه ما محتوائی جز قیل و قال و اخبار عاریه‌ای ندارد و این حافظه واژوی و ظلمانی و طاغوتی است که جز سودای بولهوسی و کبر و برتری و سلطه ندارد آن‌هم فاقد هر اراده خودی و ریشه‌ای! این حافظه تماماً معطوف به قدرت مادی است و اهلش را برده صاحبان قدرت و سیاست و ثروت می‌کند تا از گرسنگی نمیرد.

۱۶۳- آیا چه عواملی در آخرالزمان از بیرون موجب بیداری و احیای حافظه اصیل و فطری در بشر می‌شود؟ ابطال روزمره و روزافزون محتوای حافظه جعلی و مصنوعی و رسانه‌ای به‌دلیل این‌همه رسوایی اخبار و اطلاعات و علوم و فنون مدرن و وعده‌های طاغوت در عین حال که موجب وحشت و گریز ذهن و دل می‌شود موجب زنگارزدائی از

حافظه فطری نیز می‌شود که ذره‌ای ایمان و معرفت دینی می‌تواند حافظه فطری را بیدار و فعال سازد. تعامل و دیالکتیک این دو حافظه در بشر آخرالزمان محور همه مناقشات و تضادهای درونی و بیرونی است که برخی آن را تقابل بین سنت و مدرنیته می‌دانند که این مطلقاً درست نیست زیرا مدرنیته اوج و نهایت سنت و تاریخ‌گرایی است که البته موجب براندازیش می‌گردد و این یک واقعه دیالکتیکی است. آخرالزمان هم که پایان عمر تاریخی بشر است حاصل اشد سرعت و شتاب بشر جهت حصول بهشت دنیوی است که بواسطه تکنولوژی ذره‌ای ممکن شده است.

۱۶۴- آخرالزمان حاصل مرگ انتظار است. هرگاه که سال‌ها و ماه‌ها و روزها و ساعات همه یکسان شد زمان از حیث انتفاع ساقط شده است و این آستان آخرالزمان است که دیگر هیچ امیدی به زمان آینده نیست و فردا هولناک‌تر از امروز است. در این وضعیت انگیزه و احساس جدیدی پیدا می‌شود و آن جنگ با گذشت زمان است و میل به توقف آن! این نهایت حس آخرالزمان در نفس ناطقه انسان است که به صورت انواع وقت‌کشی بروز می‌کند. در آخرالزمان، بشر دشمنی بدتر از زمان برای خود نمی‌یابد. و لذا یکی از هویت‌های بشر آخرالزمانی، پیدایش نوستالژیا در سراسر جهان است: حسرت دیروز و میل به رجعت!

۱۶۵- تقابل بین سنت و مدرنیته و پیروانشان یکی از بزرگترین سوءتفاهمات و دروغ‌های عصر ما بخصوص در جوامع اسلامی و ایران است. آیا براستی سنت و سنت‌گرایی چیست؟ آیا زیستن به سبک عصر ماقبل از صنعت است؟ آیا به جز فقرا و جاماندگان از پیشرفت‌های صنعتی و ارتباطات، چه کسانی به سبک قدیم زندگی می‌کنند؟ کسانی هم که به این سبک قدیم زندگی می‌کنند از سر ناچاری و فقر و با کینه و نفرت است. پس سنت‌گرایی در عصر ما یک پدیده کاذب و جعلی است و واقعیت ندارد زیرا همه می‌خواهند مدرن و تکنولوژیکی زیست کنند که حرص و ولع ملایان ما در این امر به مراتب شدیدتر است و لذا شاهدیم که جمهوری اسلامی ایران در عطش رسیدن به تکنولوژی‌های برتر به جنون رسیده است.

۱۶۶- آیا منظور از سنت‌گرایی، زندگی تکنولوژیکی و مدرن توأم با آداب شرعی و نمایشات مذهبی است؟ این کار را که همه پیروان مذاهب جهانی کمابیش انجام می‌دهند و کسی مانع آنها نیست هر چند که این نمایشات به سرعت در حال نابودی هستند زیرا هیچ سنخیتی با مدرنیسم ندارند. و لذا سنت‌پرستان روی به تکفیر و ترور کرده‌اند زیرا بر این باورند که با حاکمیت نظام صنعتی و مدرن امکان استمرار آداب شرعی نیست.

۱۶۷- آیا منظور از سنت‌گرایی، زندگی مدرن و تکنولوژیکی و دموکراتیک توأم با اخلاق دینی و معنویت روحانی است؟ اگر چنین باشد باز هم هیچ مانع بیرونی وجود ندارد. ولی فردی که می‌خواهد این گونه زندگی کند بایستی تلاش و مجاهدتی روزافزون داشته باشد تا آنجا که اکثراً با تمامیت زندگی خانوادگی و اجتماعی خود به بن‌بست می‌رسد و به‌سوی انزوا و تنهایی رانده می‌شود و برای حفظ اخلاق و معنویت خود تدریجاً از جامعه شهری و مدرن طرد شده و به‌سوی کوه‌ها و طبیعت کوچ می‌کند. که در این مسیر اکثراً خسته و ناتوان شده و بالاخره تسلیم مدرنیسم می‌شوند و دست از اخلاق و معنویت و عواطف روحی خود می‌کشند. جز کسی که امام زمانش را یافته قادر به حفظ هویت انسانی و حافظه و فطرت الهی خود نیست و مابقی مجبورند که حافظه فطری خود را تعطیل و انکار نموده و به هر روشی روی به نسیان کنند و چون شیء بی‌جانی در غوغای تکنولوژیسم و مدرنیسم گم و گور شوند. بسیاری سکنه

می‌کنند بسیاری دیوانه می‌شوند بسیاری به آلازیمر عمدی دچار می‌شوند و بسیاری روی به مسکرات و مخدرات و روان‌گردان‌ها می‌نمایند و مابقی تبدیل به شیاطین انسی می‌شوند و هیزم جهنم تکنولوژیزم!

۱۶۸- ولی ما این تقابل باطنی و عملی بین مدرنیسم و تکنولوژیسم و اخلاق و معرفت روحانی را تقابل سنت - مدرنیته نمی‌خوانیم زیرا اخلاق و معنویت و روح از مجرای تاریخ و سنن و رسوم و وراثت به کسی نمی‌رسد و امری کاملاً فردی و باطنی است که اصولاً با سنن موروثی در خانواده و جامعه هم در تقابل است و این تقابل در همیشه تاریخ بشری حضور داشته است و امر جدیدی نیست. مثل تقابل ابراهیم و پدرش، موسی و فرعون و یا عیسی و بنی اسرائیل و محمد و قریش و...! منتهی در عصر جدید دیگر نیازی به وجود فراغنه نیست تا برعلیه انسان‌های اخلاقی و معنوی عمل کنند و آنها را طرد و لعن نمایند. بلکه طاغوت حاکم بر جهان مدرن خود به خود مانع رشد روحی و اخلاقی بشر است و او را تحت فشار قرار می‌دهد هرچند که دستگاه‌های حکومتی هم به سرعت چنین افرادی را عناصری خطرناک تشخیص داده و آنها را ترور و تهدید و زندان می‌کنند. زندگی اخلاقی و معنوی در آخرالزمان هزاران بار شاقه‌تر از گذشته است و جز مخلصین و عشاق حق قادر به حفظ حافظه الهی و اخلاق فطری در زندگی نیستند و چه بسا جانشان را از دست می‌دهند. پس اخلاق و معنویت و فکر و تعقل و سلامت نفس ربطی به سنت و آداب و شعائر و مراسم موروثی ندارد که غالباً عنوان مذهبی را به یدک می‌کشند تا خود را تقدیس کنند.

۱۶۹- بزرگترین سوءتفاهم دجالی و شیطانی که امروزه بخصوص در کشور ما به همگان تلقین شده است اینست که سنت پرستی و پرستش آئین آباء و اجدادی و مراسم و باورهای موروثی را عین دین قرار داده‌اند و لاغیر! در حالی که در قرآن کریم مکرراً ذکر شده که از بزرگترین ویژگی کافران همانا پیروی از سنن پدران است در قبال فکر و معنویت که رسولان زنده احیاء کرده‌اند که ادامه جنگ ملایان با پیامبران در تاریخ است. این دروغ بزرگ و آشکار مستمسک دشمنان دین و اسلام شده است و جمهوری اسلامی را مظهر دین معرفی می‌کنند که این همه تباهی و جنایت نموده است و لذا به نبرد برعلیه دین برخاسته‌اند و حجت آنها هم جمهوری اسلامی است با این شعار که اگر می‌خواهید از شر جمهوری اسلامی ایران رها شوید بایستی از شر دین و اسلام و اخلاق و آدمیت نجات یابید و از سر تا پا، فاسد و دیوانه شوید. از این منظر جمهوری اسلامی ایران و مخالفانش در جنگ با دین و اخلاق و معنویت متحدند. و این مهمترین علت بقای طولانی این نظام دجالی است زیرا اپوزیسیونش عین خود اوست یعنی دشمن خدا و رسول و اخلاق و شرف و صداقت و معنویت! پس دعوای این دو امری کاملاً دروغین و نمادین است و هر دو تابع طاغوت جهانی هستند.

۱۷۰- در جمهوری اسلامی و رهبران و کارگزاران و پیروانش، اخلاق و دین و معنویت چیزی جز ادا و اطوار و نمایشات شرعی و تاریخی نیست مثل نماز جمعه و مراسم عزاداری، حج و مسجد و دعاها و گله‌ای و ریش و عمامه و چادر و ورد و تاتار زهد و تقوا و مراسم کفن و دفن و بلغور عربی! ولی در عوض کسی که زندگی صادقانه و پاکی داشته باشد و دزدی و رشوه و ربا و زنا و خودفروشی و اختلاس و آدم‌فروشی در کارش نباشد آدمی کافر و مرتد و خطرناک است و بایستی از شرش رها شد و نابودش کرد! پس آنچه را که جمهوری اسلامی دین می‌خواند تبلیغ ابلیس است. این همان سنت است که سنت کافران برای رسیدن به قدرت و فریب مردمان است.

۱۷۱- اینک مدرنیته ادامه همان سنت قدرت پرستی و فریبکاری است که در کشورهای پیشرفته صنعتی دیگر محتاج عبا و دعا و ورد و نمایشات کهن نیست و روراست شده است زیرا قدرت فرییش بسیار قهارتر و جذابتر و نافذتر است و آن ارتباطات تکنولوژیکی است و جاذبه های صنعتی و زرق و برق شهرنشینی! جمهوری اسلامی هم که بر چنین قدرتی در جهان دست یابد دست از سنن کهن برمی دارد و عمامه و چادر و دعا و مسجد را رها می کند همان طور که بانیش خمینی از همان آغاز این اصل را تبیین نمود که برای حفظ نظام می شود اسلام و عبادات و مقدسات را هم زیر پا نهاد و دست به هر جنایتی زد.

۱۷۲- دشمنی سنت و وراثت نسبت به دین زنده و معنویت به مراتب عمیق تر از دشمنی مدرنیسم و تکنولوژیسم با اخلاقیات فطری است.

۱۷۳- آیا براستی از کجا و چگونه و چرا سنت توانسته دعوی دین و اخلاق نموده و خود را عین مذهب قلمداد کند و این امر مشتبه را عامه مردم هم پذیرا شده اند؟ سنت چه ربطی با دین دارد؟

۱۷۴- آیا سنت، حافظه تاریخی مردم درباره دین است؟ آیا از طریق سنت ها، دین را به یاد آورده و در خود ابقاء می کنند؟ آیا با استفاده از آداب و رسوم و شرایع کهن به اعمال دنیوی خود قداست می بخشند و آن را جاودانه می کنند در ذهن خویش؟

۱۷۵- آداب و سنن باقی مانده در جوامع بشری، مادیت برجای مانده از فعالیت های دینی و اخلاقی در اعصار کهن و بخصوص در صدر پیدایش مذاهب و انبیای الهی است. ظهورات دنیوی دین و اخلاق دین در طول تاریخ تبدیل به سنت و فرهنگ شده است و برای عامه مردمان عین دین و تنها بقای دین تلقی می گردد از برای مردمی که از دین زنده و روحانی بیگانه و بیزارند و از فکر و ذکر و تعقل فطری گریزانند! سنت ها، پوسته های جدا شده از دین زنده، در تاریخ بشر هستند و همچون اشیاء مقدس و متبرک گشته اند. این پوسته های مرده و اشیای متبرک بزرگترین حربه در دست ملایان مذاهب برعلیه انبیاء و اولیای الهی در تاریخ بوده است. آیا براستی این اعمال و شعائر و اشیای کهن می تواند در قلوب مردمان موجب یاد و ذکری از حافظه و فطرت الهی باشد؟ آیا شعائر و سنن هویتی ذاکرانه و مذكرانه دارند؟ آیا سنن، قطعه هایی از حافظه دینی و اخلاقی برجای مانده از نهضت انبیاء و اولیای الهی در نزد مردم هستند؟ که آنها را از بیرون متذکر می شوند بخصوص مردمانی که از حافظه فطری و باطنی خود به کلی بیگانه گشته اند؟ آری براستی چنین است هر چند که این عین بت پرستی و مذهب شرک است و اکثر مردمان مشرکانند و لذا سراسر در عذاب و ابطال و ناکامی ها به سر می برند. همان طور که امروزه میل به تصاحب بیت المقدس همه مشرکین مذاهب ابراهیمی را در مسیحیت و یهود و اسلام، به جان هم انداخته و این مسجد کهن را کانون هلاکت ایشان ساخته است و می رود که مهد پیدایش بزرگترین جنگ جهانی در آخرالزمان گردد که جنگ بین مشرکین و اشقیای همه پیروان مذاهب ابراهیمی است که آنها را به دستان یکدیگر نابود می کند. آشکارا شاهدیم که همه مدعیان بیت المقدس از کافرترین و شقی ترین و ناپاک ترین حکومت های جهان اسلام و مسیحیت و یهود هستند از آل سعود و ولایت فقیه و اسرائیل و آمریکا و بریتانیا! و بیهوده نیست که امام زمان در ظهورش نخست به تخریب همه معابد و مساجد روی زمین می پردازد از جمله تخریب خانه کعبه و بیت المقدس! پس باید نتیجه گرفت که این اماکن که کانون های مشرکین و منافقین روی زمین است ذره ای حامل ذکر الهی و حافظه دینی و فطری نیست و بلکه مراکز

تولید اشد ظلمت و ناپاکی است زیرا به جای خدا، پرستیده می شوند پس خطوط شیطان شده اند. زیرا این اماکن نشانه هایی از نبرد مردان خدا بر علیه نژادپرستی بوده و اینک کانون اشد نژادپرستی گشته است و همه شقی ترین نژادپرستان مدعی مالکیت این اماکن هستند.

۱۷۶- آیا خانه کعبه و یا مسجدالاقصی حامل نور ذکر است و لوح محفوظ را در نفس ناطقه کسانی که به سویش عبادت می کنند زنده و گویا می کند؟ زیرا طبق قول الهی، نماز برای به یاد آوردن خداست و یاد آوردن خدا موجب به یاد آوردن خود و حافظه الهی در خود می شود: «نماز را برای یادم برپا دارید. هر که خدای را یاد کند خود را به یاد می آورد و هر که از یاد خدا غافل باشد خودش را از یاد می برد...!» قرآن کریم- خانه کعبه، خانه ابراهیم و اسماعیل و هاجر است که به امر خدا برپا شده خانه ای که در آنجا مادر و فرزند خردسال در برهوت سوزان حجاز بی هیچ قوت و آب و پناهی فقط به خدا روی نموده و خدا آنها را کفایت نمود. یاد خدا در آنجا به اشد و اکملش رخ نمود که برترین درجه از یاد خداست و لذا آن خانه سمت و سوی همه کسانی شد که می خواهند خدا را یعنی خود را به یاد آورند و حافظه الهی و نور حق را از وجود خود متجلی گردانند و خدا، حاضر و ناظر شود و کل وجود را کفایت نماید. خانه کعبه، خانه ای است که در آنجا زنی گفت: خدا کافیت! و خدا کفایت کرد. پس کعبه، کانون نور «خدا کافیت» می باشد: خدا کافیت یعنی خودم کافی هستم برای خودم!

۱۷۷- برای هزاران سال این خانه سنگی، مهد نور یاد خدا برای اهل ایمان بود تا اینکه در آخرالزمان محمدی، امامت رخ نمود که ظهور جمال و جلال لوح محفوظ الهی است و نخستین این امامان هم از درون این خانه سنگی به دنیا آمد. زان بعد این خانه از رسالت تاریخی خود ساقط شد. این خانه که امن ترین جای جهان بود ناامن ترین جای جهان شد. پس از ظهور امامت و بخصوص واقعه کربلای حسینی، خانه کعبه بارها ویران شد و از نو ساخته شد که دیگر آن خانه ای نبود که به دست ابراهیم و اسماعیل ساخته شده بود. یکبار به امر یزید سوخت یکبار در زلزله ای ویران شد و یکبار دیگر همه بواسطه سیلی حیرت آور از بنیاد زیر و رو گردید و اینها نشانه هایی بزرگ برای اهل معرفت بود. و لذا امام زمان هم در ظهور جهانش این خانه را ویران خواهد کرد همان طور که مسجدالاقصی و سائر معابد را!

۱۷۸- قبلاً نشان دادیم که اشیاء بی جان نیز دارای حافظه اند و انوار و اذکار الهی را در خود حفظ می کنند. همان طور که در طی هزاران سال خانه کعبه حامل برترین نور ذکر ابراهیمی بود و این نور را به همه کسانی که به آن روی می کردند می تاباند و قلوب مؤمنانی را که برای یاد او عبادت می کردند زنده و گویا می نمود. ولی در آخرالزمان خود جلال و جمال نورالله از وجود امامان متجلی است و لذا امام را نور کلمه الله خوانند. آنکه به نور خانه کعبه به یاد دل های مؤمنان می آمد اینک به جلال و جماد شهود می شود. پس رسالت آن خانه به پایان رسیده است و این معنای دیگری از آخرالزمان است که زمان انتظار دیدار با خدا به پایان آمده است. این پایان یادست و آغاز دیدار! امامت، سر آخرالزمان و علت آن است و لذا برای نخستین بار امام علی^(ع) است که آن را اعلان کرده است هر چند که به ندرت کسی آن را باور کرده است و حداکثر این خطبه در نهج البلاغه را یک موعظه اخلاقی یافته اند.

۱۷۹- تاریخ، مهلت ظهور خدا از انسان است با مجاهدت های انسان و یاری بین خدا و انسان! هرگاه که این واقعه رخ نمود عمر مفید تاریخ به سر آمده و آخرالزمان آغاز شده است و دیگر خیری در زمان نیست.

۱۸۰- آدمی در این دوران چه کاری می‌تواند کرد که در حافظه الهی خود نقشی جاودانه ایفا کند به‌طوری‌که پس از مرگش هم از آثارش برخوردار باشد و حیات اخرویش را تغذیه و تأمین کند. زیرا همه انسان‌ها چه باورمند و چه کافر به حیات پس از مرگ، نگران زندگی پس از مرگشان هستند که مبادا روحشان در قحطی و عذاب قرار گیرد. آدمی چه می‌تواند انجام دهد که در حافظه ماندگار و پس از مرگ خودش اثر نهد و فعال گردد. این همان توشه آخرت است: «همه چیز در جهان فناست جز تجلی پروردگار که کرامت است.» قرآن - پس فقط یاد و دیدار تجلی اوست که توشه جاوید است و جز این فناست. یاد او یاد ذات سرمدی خویشتن است و دیدارش نیز دیدار با جمال اعلای خویشتن است. پس کاری کن که خود الهی خود را به یاد آوری و دیدار کنی!

۱۸۱- آیا قرآن کریم به لحاظ ماهیت و عملکرد و رسالت وجودیش چه پدیده‌ای است و با مخاطبانش چه می‌کند؟ آیا نسخه عملی سعادت و هدایت بشر است؟ آیا حاوی احکام و حقوق انسان در جهان است؟ آیا دستورالعمل حکومت است؟ و...؟ هیچکدام از اینها نیست. قرآن فقط کتاب ذکر و به یادآوردن است و لذا در این کتاب مخاطبانش فقط امر به یک چیز شده‌اند و آن یادآوردن یا ذکر است. قرآن با مخاطبانش به گونه‌ای سخن می‌گوید که گوئی در همه زمان‌ها و مکان‌ها حضور داشته‌اند که بایستی به یاد آورند. قرآنی با کسی سخن می‌گوید که دچار نسیان نسبت به همه زندگیش شده است و می‌خواهد او را از این نسیان نجات دهد و ذاکر سازد. قرآن مذكر است یعنی به یادآورنده! همین و بس! و لذا دائماً متذكر می‌شود که اکثر مردمان به یاد نمی‌آورند. این کلمه ذکر در اکثر ترجمه‌ها و تفاسیر مترادف عبرت آمده که تحریفی آشکار است و کذب محض!

۱۸۲- پس مخاطب قرآن، حافظه فطری و لوح محفوظ خدا در نفس ناطقه بشر است تا آن‌را زنده و گویا و شنوا و بینا سازد. مثل کسی که از خواب برخاسته و خواب‌هایی دیده که هیچ به یاد نمی‌آورد و قرآن سعی می‌کند که آن رؤیاها را به یادش آورد رؤیائی که در طی هزاران سال دیده است: آخرالزمان عصر بیدار شدن از خواب تاریخ است. آخر زمان، آخر خواب و هنگام قیام است و ذکر! آنچه که این خواب تاریخی را به پایان برده ظهور نور حق از وجود انسان کامل و امام است. و بیهوده نیست که همه مؤمنان در قرآن امر به شب زنده‌داری شده‌اند تا رؤیاهایشان را در بیداری ببینند! نزول آسمان هفتم بر زمین بواسطه معراج محمدی، راز پایان یافتن خواب بشر بر زمین است. زیرا آنچه که موجب نسیان و حواس‌پرتی بشر است گذر زمان در دل و جان و اندیشه اوست که او را با خود می‌برد و بی‌خود می‌کند. این زمان بی‌خودکننده به پایان رسیده است و اینست آخرالزمان! و قرآن که کتاب قیامت آخرالزمان است مخاطبش را به منظری فراسوی مکان و زمان نجومی می‌خواند و نهایتاً می‌فرماید: اگر می‌توانید از اقطار زمین و آسمان خروج کنید! اینست که هیچ کلمه‌ای همچون ذکر و مشتقاتش در قرآن کریم تکرار نشده است حدود هزار مرتبه! ذکر یعنی به یادآوردن خود و معرفت نفس! به یاد آورید که چیستید از کجا آمده‌اید و از چه مراحل و وادی‌ها گذشته‌اید و اینک کجا هستید و به کجا می‌روید. کل قرآن کریم شرح این ماجراست. و لذا ذکر اسم مسمای قرآن و معنای آن است. بنابراین قرآن کتابی برای حفظ کردن و تفسیر نمودن نیست. برای آوازخوانی و ثواب‌بردن نیست. برای استخراج احکام و قوانین دنیا نیست. قرآن حدیث نفس انسان با خویشتن است از زبان روح القدس که روح اعلای الهی در خلق جدید انسان است. قرآن حافظه ناطق خدا در لوح محفوظ فطرت انسان است که از بیرون با وی سخن می‌کند تا به یادش آورد. قرآن کتاب معرفت نفس است که در آن خود و خدا گفتگو می‌کنند. و لذا جز عارفان از فهمش عاجزند! عارفان امی نه فلسفی!

۱۸۳- و لذا هر که به کمال معرفت نفس برسد خود قرآن ناطق است و امامان کاملان این امرند!

۱۸۴- بنده از لحظه‌ای که به دیدار با امام زمان (عج) نائل شدم به‌ناگاه خود را قرآنی یافتم بی آنکه کمترین علمی درباره صرف و نحو و ادبیات عرب داشته باشم. این خود آیات قرآن بودند که با من سخن می‌گفتند و برای نخستین بار خود را مخاطب قرآن یافتم. از آنجا بود که دیدم قرآن بزرگترین اعجاز خداوند و کرامت او در نزد بشر است. از آن دم تاکنون، قرآن در تار و پود و اعماق جانم شبانه‌روز با من سخن می‌گوید و من جز قرآن خواندن هیچ اندیشه و سخنی ندارم. قرآن بر قلم من جاریست و مرا تأویل و تعالی می‌بخشد.

۱۸۵- در حدیث قدسی کلامی از خداوند می‌فرماید که: «از من اطاعت کنید تا همچون من شوید!» علی (ع) هم خطاب به شیعیانش عین این سخن را تکرار نموده است که: «از من اطاعت کنید و به من ایمان آورید تا همچون من شوید همان‌طور که سلمان شد!» آیا براستی چگونه ایمان و اطاعت از کسی موجب می‌شود که فرد مؤمن و مطیع عین امام و مرجع خود گردد. عین امام یا خدا شدن یعنی چه؟

۱۸۶- آیا ایمان و اطاعت حاصل از آن چیست که مرید را شبیه مرادش می‌کند؟ بی‌تردید ایمان حاصل معرفت و صدق است و اطاعت هم جز از این طریق امری مصنوعی و ریائی است. یعنی شناخت موجب اطاعت می‌شود و اطاعت یعنی رویکردی تمام و کمال! شناخت چیزی محال است الا اینکه آدمی بتواند خلیفه آن چیز و بر جای آن قرار گیرد. شناخت ذاتاً موجب خلافت است و این همان معنای یکی شدن است با چیزی که شناخته شده است. و شناخت چیزی به معنای علم بر حافظه باطنی آن چیز است که آن چیز را حیات و هستی داده است و اول و آخر آن چیز را معلوم می‌کند. کمال اطاعت همان خلافت است که اراده شناسنده و شناخته‌شده را یکی می‌کند.

۱۸۷- خداوند هر که را خواهد که به معرفت خود برساند خلیفه‌اش می‌شود و امام امامش! این قاعده درباره معرفت امام نیز مصداق دارد. یعنی شیعه کامل کسی است که خلیفه امامش می‌شود و اینست معرفت کامل بر امام! و این واقعه خلافت امام است و کسی که امامش را در چنین مرتبه‌ای بشناسد قائم اوست یعنی برپا کننده حقایق و اسرارش! و این همان درک و دریافت لوح محفوظ است چرا که همان‌طور که امام می‌فرماید خود لوح محفوظ الهی است.

۱۸۸- برخی به ما می‌گویند که نیمه اول مجموعه آثار تان نبرد بی‌رحمانه با هر چه خرافات است اعم از خرافه دینی، علمی، عرفی و غیره! ولی نیمه دوم مجموعه آثار تان خرافه نوینی را بنا کرده است که در تاریخ بی‌سابقه است و در هیچ مخیله‌ای نمی‌گنجد! این اتهام از جانب گروهی است که اصلاً متافیزیک، خدا، روح و عوالم فوق‌حسی را خرافه و وهم و دروغ می‌دانند. در نزد این جماعت، جز پول همه چیز خرافه است. حقیقت اینست که ما متافیزیک و خداشناسی و دین و اسلام و تشیع تاریخی و روائی را تأویل نموده و به پایان رساندیم و متافیزیک و خداشناسی و دین و اسلام و تشیع آخرالزمانی و زنده و محسوس و امروزی را بنا کردیم. با عقل و حواس و هوش و غرایز هم چنین کاری کردیم. به زبان دیگر حافظه مکتوب و تاریخی را تأویل به حافظه روحانی و باطنی کردیم که حافظه زنده و فعال در هر انسانی است. من همه معانی و امیال و عقول و تجربیات بشر در طول تاریخ را به آخر رساندم یعنی به اکنون! و همه چیز را امروزی کردم. پس همه کسانی که با این معارف مشکل دارند از تاریخ عقب مانده‌اند و امروزی نیستند و شاید تا

هزاران سال دیگر هم به مقام اکنون نرسند هر چند که تا یک لحظه مانده به اکنون هم رسیده اند ولی طی همین یک لحظه تا به حال ممکن است هزاران و میلیون ها سال به طول انجامد. بشر هزاران سال است که در یک لحظه مانده به الساعه و حضور خدا متوقف شده است یعنی شیطان حواسش را پرت کرده است به گذشته: «و آنگاه که ایمان آوردند به قفا برگشتند و رویگردان شدند!» قرآن کریم- براستی که زمان چشم زخم ابلیس بر بشر است.

۱۸۹- هیچ کس نیست که در دلش به وجود و حضور خداوند خالق کمترین شکی داشته باشد. آیا این باور به وجود خدا از کجا آمده است؟ از حافظه و لوح محفوظش به یاد می آید از لحظه الست بر بکم قالوا بلی! آن لحظه دیدار را به یاد دارد هر چند یادی بس گنگ و مبهم همچون رؤیائی که دیده ایم و فقط می دانیم که رؤیائی دیده ایم و بیشتر از این به یادمان نمی آید که چه دیده و چگونه دیده و چه گفته و شنیده ایم! علاوه بر این هر یک از ما بارها مرده و دوباره به دنیا آمده است و در هر مردگی نیز خدای را درک و دیدار کرده است: «هر کسی مرگ را می چشد و به سوی او بازمی گردد!» قرآن کریم-

۱۹۰- آیا بشر در کجای گذشته به دام افتاده و پایش در زنجیر مانده است و به حال نمی رسد تا حضور خدایش را دریابد؟ هیچ چیزی نمی تواند ذهن و هوش و حافظه را در گذشته به بند بکشد الا شیطان در معاصی و مظالم مشترکش با انسان! شیطانی در صورت بشری! و لذا انسان تا از مظالم و معاصی اش در گذشته خالصانه توبه نکند به حال نمی رسد و به خدایش! آنچه که بین انسان و خدایش حائل و حجاب است شیطان است شیطانی انسی! یک خناس! یک شریک جرم! جهنم همان خاطره گذشته است: حجر! و در اکثر موارد این شریک جرم از نژاد است و یا به خاطر نژاد! بخصوص نژاد مؤنث مثل مادر، همسر، معشوقه، فاسق و...! برزخی که آدمی اسیرش می شود همان برهوت خاطرات است خاطراتی آتشین! از راه این برزخ است که پایش به دوزخ کشیده می شود و او را همنشین شیاطین و اجنه می کند!

۱۹۱- حافظه عصر حجری و ذهنیت نوستالژیک و ارتجاعی و ابتلای به علوم دهری - تاریخی عذاب ناشی از گناه است و بدترین گناهان که حافظه را نجس می کند شرک است یعنی گناهایی که به اسم خدا و پیغمبر و دین و مقدسات صورت می گیرد همچون ربای اسلامی، بانکداری اسلامی، جمهوری اسلامی، زنا و ربای اسلامی و جرم و جنایات اسلامی و در یک کلام توریه یعنی دروغ مصلحتی و مکر با خدا و رسول!

۱۹۲- و آنچه که حافظه را از این نجسی پاک می کند توبه خالصانه و نصوص از شرک است یعنی خدا و پیغمبر و دین را شریک جرم خود نمودن!

۱۹۳- هر آنچه که در اعمال و اقوال ما صادر می شود و یا حوادثی که بر ما وارد می شود همه در لوح محفوظ جان ما سرشته شده است و از آنجا آفریده می شویم از درون و برون! و این سرّ خلق قدیم و ازلی است: «و به هر چیزی آفرینش آن را وحی نمودیم!» قرآن- در حقیقت حافظه فطری ما همان وحی ازلی است که در هر چیزی نهاده شده است. و لذا آفرینش هر چیزی را از درون ذات آن چیز می یابیم که امر به آفریده شدن می شود به هر صورت و سیرتی!

۱۹۴- آن گونه که قرآن کریم تعلیم می‌دهد کفر و شرک و گناهان آدمی همه مربوط به عرصه پس از دین و ایمان اوست: «کافر نشد کسی الا اینکه نخست اسلام آورد و مشرک نشد کسی الا پس از ایمانش!» قرآن- پس گناهان ما همه عرصه خلق جدید است که پس از دین و ایمان آغاز می‌شود. ولی خلق قدیم و جانوری ما همه بر فطرت و لوح محفوظ و وحی الهی عمل می‌کند بی‌آنکه بدانیم. و جاهلیت هم به معنای فقدان این خودآگاهی است. حافظه‌ای که نمی‌داند تحت امر پروردگار قرار دارد و صاحبش را می‌آفریند!

۱۹۵- ذات لوح محفوظ در نفس ناطقه آدمی، ام‌الکتاب است که حامل اسرار نوری و روحانی سرنوشت هر کسی است و چون به یاد آید نورانیت و روحانیت جان تأویل گردد و همه حوادث مربوط به آن نیز به یاد آید هم در قلمرو آسمانی و هم زمینی‌اش! چرا که هر حادثه‌ای که بر زمین برای کسی رخ می‌دهد صورت خاکی و عینی و محسوس حقیقت آسمانی و ازلی است زیرا به قول الهی در کتابش، برای هر آسمانی یک زمین هم پدید آمده است و حقایق هفت آسمان بر روی زمین نیز تعین دارد. و بنده این معنا را یکایک در ذکر زندگانی گذشته‌ام به عینه دریافته‌ام که در رساله «نزول روح ام‌الکتاب» تبیین کرده‌ام که حجیم‌ترین کتاب من است که از سال ۱۳۹۴ تا به کنون ادامه یافته (۱۳۹۸) که نیمی از آن در زندان تألیف شده است.

۱۹۶- با نزول روح ام‌الکتاب بود که همه حوادث روحانی زندگیم به صورت دانه‌های تسبیحی به هم متصل شد و مرا به یقین رساند و منحنی قوس نزول و عروج روح را در مقابل نگاهم ترمیم و مشهود ساخت و ارواح ده‌گانه (عاشورائی) در سیر نزول و عروج روح به همراه همه آیات و بینات و وقایع غیبی و متافیزیکی در حافظه‌ام زنده و مشهود گردید و به ناگاه کل زندگیم را در قیامتی عظیم رؤیت کردم که از کجا آمده بودم و چه مسیری را طی نموده و اینک کجایم و به کجا می‌روم! و چگونه آدم شدم و به خلق جدید رحمانی مرتبه به مرتبه به قدرت و حمایت ارواح قدسی و آسمانی بر زمین رشد و تعالی یافتیم و با خود روبرو شدم و خود را دیدم که چیستم! من آدم دور هشتم در آخرالزمان دور هفتم هستم. و من نخستین انسانی هستم که مراحل آفرینش جدیدم را مرتبه به مرتبه گزارش کرده‌ام. و این بوده رسالت من در حیات این دنیا در آخرالزمان از برای همه مردمانی که بر آستانه خلق جدید انسان سرگشته و درمانده گشته و نومیدانه تسلیم شیطان و طاغوت تکنولوژی شده‌اند. باشد که به یاد آورند و از این یأس ابلیسی توبه نموده و طالب انسان شوند.

۱۹۷- هر طبقه و لایه‌ای از لوح محفوظ و کتاب الله در فطرت آدمی پایگاه درک و دریافت نزول و عروج روحی از ارواح قدسی حق در خلق جدید انسان است. هر روحی که فرود می‌آید، جان اهلش را به طبقه برتری از زمین دل در درک اسفل السافلین به سوی عالم علیین بالا می‌برد. پس هر نزولی توأم با عروجی از طبقه‌ای از لوح محفوظ و نفس انسان است. چون روحی فرود می‌آید تن و دل و نفس ناطقه آدمی دچار بحران و موتی نو می‌شود و به حیات برتری نائل می‌آید که عروج روح است توأم با نفس اهلش! پس هر نزول و عروجی یک مرگ و زندگی نوین است به همراه بلایا و امراض و سختی‌های خاصی که آدمی بایستی درباره‌شان معرفت یابد وگرنه نسبت به آنچه بر او رخ نموده کافر می‌شود و ممکن است آن روح از وی برخیزد و ترکش کند. همان‌طور که هر یک از وقایع نزول و عروج روح در زندگی من، توأم با تجربه مرگی تمام و کمال در تن و جان و دل و اندیشه و روابط و عواطفم بوده است و همه ارکان زندگی فردی و جمعی و مادی و معنویم را پالایش و زیر و رو نموده و مرا تنهاتر از قبل ساخته است.

۱۹۸- هر نزول و عروجی از روح طبق قول قرآن کریم مترادف هزار سال عمر بشری است از برای کسی که مشمول این روح است. پس با هر روحی که آدمی دریافت می کند و با آن عروج می نماید هزار سال پیرتر می شود که با اكمال این واقعه انسانی هفت هزارساله می شود که عمر بشر این دوران است از آدم تا خاتم! و لذا این انسان به مثابه خلیفه خلق خدا بر روی زمین است همان طور که خلیفه خدا به دلیل ارواحی که با خود دارد که هر روحی حامل امر و اراده و علم خداوند در طبقه ای از زمین و آسمان هستی است. زیرا اطاعت از خدا که بنده را خلیفه و عین او می سازد جز به قدرت و یاری روح خدا محال است. به شرط اینکه آدمی به این روح خیانت نکند آن گونه که آدم ابوالبشر نمود و از بهشت حضورش سقوط کرد در درک اسفل!

۱۹۹- و لذا یک انسان روحانی که به همه ارواح الهی نائل آمده، یک تاریخ زنده و مجسم است. نه فقط تاریخ بشری که تاریخ هستی در هفت زمین و آسمان و هر آنچه در آنهاست: جهان صغیر! صغیر به لحاظ فیزیکی و کبیر به لحاظ محتوی و معنا! و اینست راز امام مبین که مظهر عالم امکان و محور مقدرات و ارزش های موجودات عالم است. او نه تنها حافظه زنده و فعال عالم امکان است بلکه حافظه هستی آن نیز هست.

۲۰۰- خداوند در طی زندگانی چنان مرا از همه سو تک و تنها ساخت و در محاصره همه جانبه دشمنان و مدعیانم قرار داد که جز خود او کسی برایم نماند. این نعمات و بلاهای الهی بود که مرا از درون و برون یگانه و مجرد و فرد نمود و مرا با لوح محفوظش روبرو ساخت تا آن را بگشایم و بخوانم. و این گشایش و خوانش و بیان آن جز به یاری این ارواح قدسی ممکن نبوده است.

۲۰۱- کسی که جداً می خواهد جهان و جهانیان را براساس ارزش های الهی تغییر دهد و در این جهت تلاش می کند خداوند خود او را بر این اساس تغییر می دهد و آدم می کند و آنگاه نوبت تغییر جهان است که بر میزان آدمیت خودش تغییر کند و تغییر آغاز می شود. این کل داستان زندگی من است. هر که برای دیگران هر چه بخواهد و تلاش کند خودش مستحق آن چیز می شود از خیر یا شر! این حق غیر است در تو! این قانون آفرینش است.

۲۰۲- نزول هر روحی مصادف می شود با عروج روح قبلی! و این به معنای موتی است که با حیات نوین رخ می دهد. موت جسمانی آدمیان نیز همین گونه رخ می دهد. و هر روحی حامل طبقه برتر و عمیق تری از لوح محفوظ است که گویا و بینا شده و به یاد می آید. به زبان دیگر هر روحی، طبقه ای از حافظه الهی در بشر را زنده و فعال می سازد و بر سرنوشت فرد وارد می کند و آن را خلاق می نماید.

۲۰۳- آخرین موتی که بر من واقع شد ناشی از نزول روح ام الکتاب بود که این موت حدود دو سال به طول انجامید که با سکت های عجیب در سیاهچال مرکزی سمنان آغاز شد که موجب آزادیم گردید و تا دو سال بعد ادامه یافت و تقریباً شبی نبود که موتی را تجربه نکنم و بلاوقفه در حال مردن بودم و متحیر از اینکه چرا هنوز در این دنیا باقی مانده ام. گمان نکنم کسی این گونه مرگ و مردن را در حین زندگی تجربه کرده باشد. من از کودکی با مرگ هماغوش بوده ام. مردن برای من امر عادی شده است و آنچه غیرعادی است زنده بودن من در قالب تن است. می دانم که این سخن برای هر خواننده ای نامفهوم و غریب است و غلو می نماید.

۲۰۴- علاوه بر این موت‌ها چنان نحیف و بی‌جان زیسته‌ام که هرگز فردائی را برای خود متصور نبودم. آرزوی مردن و از این دنیا رخت‌برستن آرزوی مادام‌العمرم بوده است در عین عشق به زندگی و مواهب آن و لذتی که از لحظه به لحظه‌اش برده‌ام که کسی را نمی‌شناسم که چنین لذایذی را تجربه کرده باشد. این تضاد و دیالکتیک عشق و نفرت نسبت به حیات دنیا در سراسر آثارم نیز موج می‌زند. چنین وضعی است که مرا دائماً مقیم الساعه و اکنون کرده است زیرا نه حسرتی از گذشته و نه ترس یا شوقی به آینده داشته‌ام. این تجربه از زندگی مختص خود من بوده و احدی را در گذشته تا به کنون نمی‌شناسم که این‌گونه زیسته باشد الا منصور حلاج!

۲۰۵- اِنَّ الله کان علی کل شیء محیط! براستی که خداوند هر آن بر هر چیزی محیط است. یعنی محیط و صورت بیرونی هر چیزی در هر آن خداوند است که باید شهود شود به شرط اینکه ما هم در «آن» یعنی الساعه و اکنون مقیم باشیم. آنکه چون علی و عارف کامل در هر چیزی نخست خدا و سپس آن شیء را می‌بیند مقیم حال و الساعه است در ذهنش! قلب ما مقیم حال است و آنات را می‌یابد و ضبط و ثبت می‌کند ولی ذهن ما اسیر گذشت زمان است و از اکنون غافل و بیگانه است. همان‌طور که همه اعضای حسی ما دوتائی هستند یکی می‌یابد و دیگری درک می‌کند. یکی می‌شنود و می‌بیند و دیگری فهم می‌کند و می‌خواند که چیست. ولی حس ذهنی ما با حس قلبی ما منطبق نیست و در الساعه اقامت ندارد و اسیر گذشته است. ذاکر شدن ذهن یعنی اینکه در همان حال که دل می‌یابد، ذهن هم درک کند و بخواند. ذهن آدمی عموماً از حال، غایب است و لذا خدا را غایب می‌یابد نه حاضر! هرگاه ذهن ما حاضر شد خدا را حاضر می‌یابد. و این است راز نسیان و غفلت و کفر و انکار بشر نسبت به خداوند و بخصوص انکار دیدار او! انطباق الساعه ذهن و دل همان اساس توحید و موحدشدن است. انسان کامل نیز همین است که جز خدا نبیند.

۲۰۶- اِنَّ الله کان یعنی خدا در آن است در لحظه و الساعه است نه در گذشته و آینده! منظور گذشته و آینده ذهنی و خیالی در حافظه موهوم بشر است وگرنه گذشته و آینده واقعی جز آنات نیستند. ولی ذهن غافل آدمی عموماً در آنات حضور ندارد. حسرت گذشته و هراس یا شوق آینده القای ابلیس در نفس ناطقه است تا هوش و حواس انسان را از واقعه که در آنات جاریست و مظهر خدای حی و قیوم است غافل سازد. اِنَّ الدین لواقع! یعنی دین در هر آن واقع و جاریست. اِنَّ الله کان! یعنی خدا هر آن هست. به شرط آنکه انسان هم در آن باشد و خواب نباشد. و لذا پیامبر اسلام (ص) می‌فرماید: «مردمان خوابند و چون بمیرند بیدار می‌شوند.» یعنی به حال می‌آیند به خود می‌آیند واقعیت را می‌یابند. یعنی در حیات دنیا محبوس خیالات و توهمات خود هستند و از واقعیت هستی بیگانه‌اند.

۲۰۷- انسان فقط در مقام حال و الساعه و آنات است که با واقعیات روبروست. واقعیت حضور و ظهور خداست و دین او که راه وصال اوست. خداوند در کتابش هرگز غایب و پنهان نیست بلکه ظاهر و حاضر و مبین است و دینش هم امری ایده آل و آرمانی و ناکجاآبادی نیست بلکه امر واقع است. و مالک یوم الدین هم امام اوست که اهلش را بر دین خدا وارد می‌کند تا به خدا ملحق شود. و این تجسم صراط مستقیم است. آیا چه راهی کوتاه‌تر و نقدتر و مستقیم‌تر از واقعیت موجود و زنده است. و غیر از این مذهب کفر و شرک و نفاق و دروغ است که ملایان رهبرانش هستند یعنی دلالان دین که مانع رابطه خدا و خلق شده‌اند.

۲۰۸- در مقام الساعه است که هوش و حواس بر جهان واقع بیرون بینا می شود و لوح محفوظ درون هم خوانا و گویا می شود و امر واقع را برای اهلش می خواند و معنا می نماید. کسی که مقیم اکنون نیست هم از امر واقع بیرونی بیگانه است و هم حقیقت لوح محفوظ درونی! این دو روی سکه حقیقت است که جز در الساعه درک نمی شود.

۲۰۹- تاریخ مکتوب در صادقانه ترین روایت هم تحت الشعاع امر طاغوت دوران ها نوشته و ویرایش و انتشار یافته است. پس آنکه از این طریق به جستجوی کشف حقیقت است نهایتاً به طاغوت می رسد و طاغوت را حق می یابد و بنده اش می شود. فلسفه های تاریخ هم این گونه پدید آمده اند.

۲۱۰- حتی واقعی ترین گزارشات تاریخی هم فاقد معنا هستند الا آن معنایی که مورخش در آن القاء کرده است. پس خواننده این نوع گزارشات معنای خاص خودش را در آن جستجو می کند و یا می کارد. و لذا هر حادثه تاریخی به تعداد شنوندگان و خوانندگانش می تواند دارای معانی متفاوت باشد. و این معانی که در واقعیات تاریخی القاء می شود در حافظه فردی مخاطبانش سرچشمه دارد حافظه ای حقیقی یا جعلی! حتی در درون یک خانواده یا نژاد واحدی مفاهیم کاملاً متفاوتی از گذشته تاریخی آن قوم استنباط می شود که مختص یکایک اعضای آن قوم است. گذشته تاریخی مکتوب یا منقول هر قومی بی خاصیت ترین و بی اثرترین جنبه از تاریخ آن قوم است. اصل تاریخ در حافظه جمعی افراد فعال است بی آنکه درباره اش آگاهی روشنی باشد. این حافظه به صورت امیال و صفات و آرمان ها و عشق و نفرت و انتقام و ترس و امید در جان افراد فعالیت می کند که مؤمنان اهل معرفت تدریجاً بر این حافظه احاطه و علم می یابند و از ظلمتش تبری می جویند و از قلمرو نژادپرستانه و کافران قوم خود خارج می شوند و سرنوشت دیگری را برای خود رقم می زنند ولی کافران و جاهلان اسیر این ظلمت می مانند و در آن جان می کنند و در عین خشم و نفرت از این حافظه قومی از آن رهائی ندارند. حس قومی در جان و اندیشه هر فردی، پیچیده ترین و متناقض ترین و شدیدترین نوع احساسات است. حافظه قومی در نفس ناطقه یک کافر مهد دوزخ زندگی اوست که در خواب و بیداری در آتش آن می سوزد و از کابوسش رها نمی شود. آن گذشته گنگ و تاریک در صور انسان ها و روابط و حوادث جاری در زندگی نژادی تعیین می یابد و گوئی این همان است. در قلمرو عواطف نژادی هر کسی به همان شدت که محبوب است منفور هم هست. فهم این عشق و نفرت توأمان در عواطف نژادی و حافظه جمعی رازگشای کل معمای تاریخ در دل و جان آحاد بشر است.

۲۱۱- عشق و نفرت نسبت به نژاد عین عشق و نفرت نسبت به جنس مخالف است همان طور که هسته مرکزی نژاد رابطه زناشویی است. وقتی که کسی برای ادامه حیاتش با کل وجودش محتاج ضدخودش شود نتیجه تاریخی این رابطه عشق نفرت انگیز و نفرت عاشقانه است مگر اینکه ذات این رابطه اصلاح گردد و به تقوا و هویت الهی دگرگون شود.

۲۱۲- در حیات دنیا خیر و شر امور یکسان است. هر چیزی همان قدر که روزی خیر است روز دیگری شر می شود. آنکه عقل ارزیابیش بر خیر و شر بنا شده است نهایتاً به پوچی و نیهیلیزم می رسد. خیر و شر دو عامل رهایی انسان از اسارت مکان و زمان است از برای کسی که در جستجوی حق واحد و مطلق و سرمدی است. شجره نیز همین گونه است تو را می پرورد و نابود می سازد. زمین این گونه است هم محل رویش است هم تدفین! حافظه دنیوی نیز همین گونه است از آن هیچ حق واحد و سرمدی حاصل نمی آید.

۲۱۳- علی^(ع) خود را مظهر لوح محفوظ الهی در جهان خوانده است. و از این روست که فرموده هر چه که نمی دانید از من بپرسید تا پاسخ گویم! این همان علم غیب است. علم غیب در نزد خداست و کسانی که در نزد خدا باشند. و اما انکار برخی از مسلمین و بخصوص اهل سنت نسبت به علم غیب امامان جای تأمل است. مهمترین دلیل این منکرین آنست که پس چرا این امامان در حیات دنیای خود تا آن حد ناکام و درمانده بودند و از علم خود جهت پیروزی اهداف معنوی و دینی خود بهره نمی گرفتند و جان خود را از اسارت دشمنان نجات نمی دادند. اگر علم غیب داشتند چرا دست به اقداماتی زدند که به شکست انجامید. مثل اقدام امام حسین^(ع) در واقعه کربلا که حتی افراد عادی شکست این اقدام را درک می کردند و گوئی خود حسین درک نکرد و به راهی رفت که قتل عام او و یارانش حتمی بود.

۲۱۴- در پاسخ به این منکرین علم غیب امام باید گفت که خود خداوند هم در قرآن می فرماید که مؤمنان را می آزماید تا بر صدق ایمانشان آگاه شود. پس آیا خداوند نادان است و علم غیب ندارد؟ کسی که قدرت اختیار و انتخاب را در نفس ناطقه آدمی در هر لحظه ای فهم نکند هرگز این نوع آیات و حوادث را درک نمی کند و دچار تناقض و بی ایمانی می گردد.

۲۱۵- اگر یکی از عزیزانتان دچار خطا و گناه و خیانتی شد دیگر تا آخر عمر به او اعتماد نمی کنید و او را ملعون ابدی می سازید و امکان توبه و اصلاح و تغییر را از او سلب می کنید؟ این مثالی از رفتار امام حسین^(ع) در قبال دعوت کوفیانی بود که قبلاً به پدر و برادرش خیانت کرده بودند. یزید شرابخوار و کوفیان را می شناخت و لذا ابن زیاد را بدون لشکر به سویشان فرستاد تا با مقداری خرما و طلا آنها را بخرد و خرید. آیا علم امام درباره کوفیان کمتر از علم یزید یا علم ابن عباس و عبدالله عمر و عبدالله زبیر و محمد حنفیه بود که امام را از رفتن به کوفه منع کردند و کشته شدن او را حتمی می دانستند و لذا او را همراهی نکردند. آیا امام از همه اطرافیانش جاهل تر بود؟

۲۱۶- والدین باهوش نسبت به فرزندان خود دارای نوعی علم غیب هستند و همه زیر و بم شخصیت و طرز فکر و اعمال فرزندان خود را می شناسند و می توانند پیش بینی کنند. آیا والدین مسئول و دلسوز از این علم خود بر علیه فرزندان خود استفاده می کنند و آنها را به اسارت می کشند تا مبادا خطائی کنند؟ رفتار انبیاء و اولیای الهی نسبت به مردم نیز کمتر از این نبوده و نیست! آنها هدفی جز بیداری و توبه و رشد و کمال مردم نداشتند. هدف آنها پیروزی دنیوی خودشان در دین نبود زیرا دین خدا هدفی جز رشد خلق ندارد. از این روست که ما خمینی و جمهوری اسلامی ایران را پدیده ای ضد دین می دانیم و ضد مردم که هدفی جز قدرت و حکومت نداشتند.

۲۱۷- آن کلام الهی در کتابش نیز جز با این معنا فهم نمی شود که: «خداوند مؤمنان را می آزماید تا بر صدق ایمانشان واقف آید!» منظور آگاهی بر صدق ایمانشان در لحظه وقوع امتحان است و نه قبل از آن! در این معنا بمان! چه بسا امروز با خود می گوئیم که اگر فردا فلانی را ببینیم حتماً او را تنبیه می کنیم و بلکه می کشیم! ولی چون فردا رسید و آن فرد را دیدار کردیم دلمان منقلب شده و او را می بخشیم! آدمی حتی نسبت به فردای خودش هیچ یقینی ندارد که چه می کند تا چه رسد درباره دیگران! این از ویژگی زمان حال و الساعه است. آنانکه به این قلمرو نزدیک ترند به خلایق و رشد و تعالی و عروج روح نزدیک ترند! اکنون و الساعه، کانون اعجاز و کرامات و شفاعت و خلایق و بدعت است.

۲۱۸- کسی که به راز حیرت‌آور قدرت خلاقه اختیار و انتخاب انسان در هر آن آگاه نیست از فهم این امور عاجز مانده و گمراه می‌شود. اموری همچون علم غیب، بدعت، شفاعت، بخشش، هدایت و عروج روح!

۲۱۹- علم غیب و لوح محفوظ، مجموعه‌ای از اخبار و اطلاعات آرشیوی و کامپیوتری نیست. آنها که علم غیب را علم اخباری و معلومات ثابت آرشیوی در ذهن می‌دانند اصلاً علم را نمی‌شناسند تا چه رسد به علم غیب! علم غیب، علم حضوری و الساعه است نه علم خبری و آرشیوی! علم غیب، علم خلاق و رحمانی و بدیع است.

۲۲۰- علم غیب، علم ثبت اخبار و حوادث قلمرو مکان و زمان و علیت نیست. علم صور و فیزیک و ابدان نیست بلکه علم باطن و حضور الساعه است که علم خلاق است و علم بدعت و شفاعت و کرامت و خلق جدید! به همین دلیل همه اخبار و پیشگوئی‌های مربوط به آخرالزمان که از جانب رسول اکرم و ائمه هدی به ما رسیده است علوم تأویلی هستند و لذا آنهایی که این اخبار را فیزیکی و اسمی و ظاهری می‌دانند همواره به دام افتاده و فریب می‌خورند. زیرا این اخبار در دست دشمنان نیز قرار دارد پس بواسطه قدرت مادی خود می‌توانند ظهور و فرج امام را خنثی و سرکوب کنند و این گونه نیست زیرا حقیقت باطنی این اخبار را فقط مؤمنانی درمی‌یابند که دارای علم باطن و تأویل می‌باشند. اخبار آخرالزمانی که مسلم‌ترین نمونه علم غیب پیامبر و علی و امامان است این حقیقت را به ما نشان می‌دهد که ماهیت علم غیب چیست. علم غیب، علم سرّ است!

۲۲۱- مسئله دیگر اینست که امام هرگز از علم غیب خود جهت مصالح و امیال شخصی خود بهره نمی‌گیرد و همان امری را اراده می‌کند که خدا اراده می‌کند. پس علم او هرگز برعلیه قضای الهی قرار نمی‌گیرد. آنهایی که علم را جز ابزاری جهت منافع شخصی خود نمی‌دانند از فهم این حق عاجزند و می‌گویند: پس علم غیب به چه دردی می‌خورد؟ در نظر این جماعت ساده لوح و قشری علم غیب یک شر و بدبختی بزرگ است که آدمی بر آینده خود آگاه است و هیچ کاری هم بر خلاف بلایا انجام نمی‌دهد و تسلیم است.

۲۲۲- یک مثال بسیار ساده و محسوس می‌زنیم. یک مبارز آزادیخواه در یک شرایط استبداد و خفقان آیا نمی‌داند که جاننش را به خطر انداخته و هر آن ممکن است کشته شود؟ آیا این علم غیب نیست؟ آیا او از طریق این علمش دست از مبارزه خود می‌کشد و جاننش را بر آرمانش ترجیح می‌دهد؟ آیا این عمل او یک خودکشی تلقی می‌شود؟ پس چگونه است که این جماعت منکر علم غیب امام، مدعی می‌شوند که اگر حسین می‌دانسته که کشته می‌شود پس دست به خودکشی زده و مرتکب گناهی بزرگ شده است! این فلسفه‌بافی دنیاپرستان و بزدلان و کافران منافق است که فقط هنگام مبارزه و گذشت و ایثار و انفاق به یاد حلال و حرام و شریعت می‌افتند و به وقت ارتکاب گناهی بزرگ تا عمل خود را توجیه و حلال کنند! شریعت و فقاقت در نزد این جماعت عین تللیس ابلیس است. در نزد اینان اسلام چیزی است در خدمت حفظ منافع دنیویشان! و اگر این منافع را تأمین نکند و برخلاف آن باشد آنگاه خود اسلام را قربانی می‌کنند همان طور که خمینی کرد!

۲۲۳- هر حادثه‌ای ماده‌ای دارد و معنایی! ظاهری دارد و باطنی! امام نظر به باطن و معنای امور دارد و بر آن اساس عمل و اقدام می‌کند. و این بدان معنا نیست که ظواهر امور را نمی‌داند بلکه برحسب ظواهر عمل نمی‌کند. امام

منظر حق است همان طور که خداوند نیز می فرماید که نظر به نیت اعمال مردم دارد و به ظواهر آنها قضاوت نمی کند. امام نیز مظهر نظر الهی است در میان خلق!

۲۲۴- خداوند بواسطه اعمال و اقدامات و موجودیت مؤمنان و امامانش در هر مکان و زمانی، مردمان را امتحان می کند یعنی قوه و گوهره اختیاری را که در آنها نهاده است مورد خطاب قرار می دهد که هر خطاب و امتحان الهی مصداقی از واقعه الست بر بکم است! زیرا امام مظهر ربوبیت پروردگار در میان خلق است. و این تکرار همیشگی واقعه خلقت آدم در خلق روحانی است و امر به خلاق به سجود و اطاعت از آدم دورانها! زیرا امامان وارثان آدم در هر عصری هستند که موجب می شود که مردمان انتخاب کنند میان کفر و ایمان و میان امر خدا و ابلیس! در واقعه نهضت حسینی نیز این امتحان و آدمیت تکرار شد و صفوف شیاطین و ملائک تفکیک گردید در میان مردمان آن عصر! واقعه کربلا جنگ بین شیاطین و ملائک بود در صور بشری!

۲۲۵- در واقعه نهضت حسینی هر انسانی با حداقل عقل می دانست که این نهضت محکوم به شکست و قتل عام است. نهضت حسین محکوم به شکست و کشتار بود حتی اگر کوفیان خیانت نمی کردند زیرا حریف سپاه یزید نمی شدند. و کوفیان هم این نابرابری قوا را دیدند و به حسین پشت کردند وقتی دیدند که ابن زیاد خون آشام به حکومت عراق فرستاده شده است. بنابراین پیش بینی عاقبت نهضت حسینی امری واضح و ساده بود و نیازی به علم غیب نداشت همان طور که همه نخبگان اهل بیت و یاران قدیمی حسین^(ع) و حسن^(ع) و علی^(ع) او را از این کار نهی کردند و برای ممانعت از اقدام او التماس ها کردند و گریستند ولی نتوانستند مانع حرکت او به سوی کوفه شوند. پس این اقدام حسین یک امر و امتحان الهی بود و برپائی یک آدمیت جدید و یک انتخاب جدید بین کفر و ایمان و حق و باطل و یک صف بندی جدید بین شیاطین و ملائک انسی! حسین، آدم عصر خود بود!

۲۲۶- آیا فرق امام حسین^(ع) از سائر ائمه^(ع) چیست که همه آنها به ظاهر در بیعت خلفای جور بودند در لباس اسلامیت! ولی حسین^(ع) از بیعت خارج شد نه فقط به دلیل شرابخواره بودن یزید که همه خلفای اموی و عباسی شرابخواره و فاسدتر هم بودند و عباسی بسیار بدتر از اموی! ولی همه امامان بیعت با این خلفا را در ظاهر حفظ نمودند الا حسین! حسین که بود و فرق او از سائر امامان چه بود؟

۲۲۷- هر یک از ائمه هدی^(ع)، الگو و اسوه ای از نجات و هدایت در شرایط گوناگون از برای طبقات گوناگون مؤمنین بودند. اینکه هر مؤمنی بسته به درجه ایمان و اخلاص و معرفتش و بسته به شرایط خاص اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و در شرایط حاکمیت یا محکومیت، اکثریت یا اقلیت، آزادی یا اسارت، خفقان یا گفتگو چگونه زیستی باید داشته باشد.

۲۲۸- علاوه بر اینکه هر یک از امامان مظهري از نور کلمة الله در ظرف مکان و زمان و جهان بودند و به اهل معرفت می فهماندند که عین اراده خدا در میان ایشانند و آنچه که می کنند و هستند اراده و فعل الهی برای خلق می باشند. و لذا از طریق شناخت امام هر عصری می توان خدای را در آن عصر شناخت و از اراده اش پیروی نمود.

۲۲۹- هر امامی از وجه بیرونی دارای دو هویت کاملاً متفاوت بوده است. اکثر ائمه در بیعت با خلفای جور عصر خود زیستند و با آنها ننجیدند زیرا این حکومت‌ها مظهر قهر و غضب خدا بر کفر و شرک و نفاق مسلمین بودند. و اما هویت دیگرشان مختص مؤمنین و تابعین بود که همواره انگشت‌شماری بیش نبودند که اهل سرّ امام تلقی می‌شدند و امامان فقط از برای این انگشت‌شماران، هویت الهی و امامت ذاتی خود را بسته به ظرف فهم و اخلاص‌شان برملا می‌کردند.

۲۳۰- ولی امام حسین به دلیل طلب و شوق مردم کوفه و عراق که امامت و رهبری امام را تمنا می‌کردند به‌سوی‌شان آمد نه از برای حکومت بر آنان، که جهت ولایت و هدایت معنوی خلق! هر چند که بر ماهیت پنهان کوفیان آگاهی داشت به‌سوی‌شان آمد تا حجت را بر ایشان تمام کند و آنها را به خودشان بنمایاند که چرا لایق حکومت یزید هستند. و از این حیث موفق شد هر چند به قیمت خون خود و اهل بیت و یاران اندک‌ش!

۲۳۱- امام حسین، فقط امام مخلصین است که با طاغوت عریان بیعت نکرد. بنابراین مسلمانانی که در آن عصر به حسین خیانت کردند علناً و آگاهانه و بی‌کمترین تردید و شبهه‌ای در جناح طاغوت عریان یعنی یزید قرار گرفتند و کفر خالص را رقم زدند در مقابل ایمان خالص حدود هفتاد تن از یاران حسین! و لذا قیام حسین جامعه آن دوران را دوقطبی کرد و انتخاب بین کفر خالص و ایمان خالص را به‌صورت توفیق اجباری ممکن نمود. این همان وضعیتی است که امروزه در آخرالزمان در سراسر جهان و جوامع اسلامی حاکم است و کسانی که ایمان خالص را در نقطه مقابل کفر خالص برگزیده‌اند به دیدار با امام زمان می‌رسند که رجعت حسینی است. و از این‌روست که در آخرالزمان در عصر ظهور عریان طاغوت جهانی فقط با هویت حسینی می‌توان به امام زمان ملحق شد و دیدارش نمود و به روح‌القدس رسید. همان‌طور که دیدار با امام زمان برای خود بنده در شب عاشورای ۱۳۷۴ هـ رخ نمود و تا اربعین این واقعه به دیدار با رسول اکرم نیز نائل آمد و محل نزول روح‌القدس گشتم و روح‌القدس در جانم مستقر و خلاق گردید و تا حدود سه سال بعد در واقعه کسوف بزرگ دوران در مشهد مقدس به آدمیت رسیدم و هویت آدم هشتم را در جمال خویشتن رؤیت کردم و به یقین عینی رسیدم. در سال ۱۳۹۴ در واقعه نزول روح ام‌الکتاب که آن‌هم از شب عاشورا آغاز شد به حقیقت همه این حوادث غیبی و روحانی نائل آمدم و به یقین دانستم که سیر زندگی من، مراحل خلق جدید انسان بوده است و من انسان کامل دوران و آدم هشتم آخرالزمان هستم. و این از برکت رجعت حسینی در آخرالزمان است و کسی از این رجعت برخوردار است که به طاغوت حاکم این دوران کاملاً پشت کرده باشد و هیچ برخورداری از حکومت‌های این عصر نداشته باشد.

۲۳۲- پس فقط انسان حسینی به امام زمان ملحق می‌شود. و به یاد آوریم که حسین با طاغوت عصر خود ننجید بلکه با آن بیعت نکرد و قصد خروج از قلمرو اموی را داشت که او را محاصره نموده و بین بیعت و کشته شدن مخیر کردند. تا زمانی که اکثر مردمان دل به طاغوت و ارزش‌های ظلمانی دارند جنگ با طاغوت امری مهمل و باطل است.

۲۳۳- شرط واجب در الحاق به فرج امام زمان در آخرالزمان، حسینی‌شدن است یعنی خروج از نظام طاغوت حاکم بر جهان مدرن به‌لحاظ مادی و معنوی! و کسی که پشت به کل این جهنم تکنولوژیسم و مدرنیسم و حکومت‌های طاغوتی و دجالی نمود از زمانه خویش پاک شده و اکنونی می‌شود و حضور امام زمانش را که مقیم در ارض ملکوت است درک می‌کند. این کل ماجرای دیدار من با امام زمان است که در عاشورای ۱۳۷۴ رخ نمود آنگاه که دل از کل این دنیای

دجالی و فاسد کندم و به دازگاره مهاجرت کردم و در همان بدو ورودم صیحه آسمانی رخ داد و همان شب حضور امام را درک نمودم و نزول روح القدس را که روح مختص امام است. و از آن موقع تاکنون در حبس و حصر کامل دجال ولایت فقیه زیسته ام که بارها قصد جانم را کردند.

۲۳۴- آدمی تا به کل دنیا پشت نکند و از آن دل نکند و به نور معرفتش طاغوت را از نفس ناطقه و جانش نزداید قادر به درک و شناخت امام و امامت نخواهد شد. از میان ائمه هدی^(ع) فقط امام حسین بود که در چنین شرایطی قرار گرفت و پیروانش را بین حق کامل و باطل محض مخیر ساخت و آنانکه روی به امام کردند در طی دو شبانه روز به معرفت نوری امام نائل آمدند و ارواح ده گانه عاشورائی را دریافتند و همه حسینی و ملکوتی گشتند.

۲۳۵- و هر که حسینی شد به نور امامش ملحض شده و به یاری ارواح عاشورائی بر خلق جدید انسان وارد شده و آدم می شود که مقامی برتر از آدم ابوالبشر است که حامل یک روح بود. پس آدم حسینی این دوران آدم کامل است و موجودی الهی!

۲۳۶- پس حسینی شدن شرط لازم برای ورود به خلق جدید انسان در آخرالزمان است. و بدان که حسینی شدن به معنای مسلح شدن و چریک شدن و انقلابی شدن و ناجی دیگران شدن نیست بلکه آدم شدن است که پشت کردن به معیشت و معنویت طاغوتی و دجالی است و از نزد خدا روزی خوردن و با دستان او از نو آفریده شدن!

۲۳۷- خروج از نظام طاغوت بسیار مهمتر و سرنوشت سازتر و شاقه تر است از ماندن در شکم طاغوت و تغذیه کردن از آن همچون یک انگل و گاز گرفتن و مشت و لگدزدن در شکم آن که مبارزه انقلابی و چریکی و مسلحانه و قهرآمیز با ظلم نامیده می شود. خروج از نظام طاغوت یک عمل حسینی است که انسان را لایق الحاق به نور امام می سازد و بر خلق جدید وارد می کند و موجودی الهی می پرورد و این موجود الهی نور نجات خلق می شود. نور خروج از دوزخ طاغوت که حکومت های زمانه هستند تحت هر عنوانی! و این خروجی اساساً روحانی است به همراه هجرت از سلطه نژاد که بانی طاغوت پرستی است.

۲۳۸- امامت کامل و خالص فقط مجال یافت که از وجود امام حسین^(ع) در جامعه عصرش جاری گردد و آن تجلی حق بود که در کربلا رخ نمود. و کامل تر از آن در وجود امام دوازدهم تحقق یافت که همان امر غیبت است که به معنای الحاق امام به ذات باری تعالی می باشد. و لذا امام سوم و دوازدهم سنخیت ویژه ای با یکدیگر یافته و رسالت ظهور و فرج آخرالزمانی تماماً بر دوش آنهاست و اینست که فرج و ظهور امام زمان در آخرالزمان مترادف با رجعت حسینی است.

۲۳۹- آنچه که لوح محفوظ الهی را در فطرت بشری دچار ظلمت و نسیان می سازد زندگی تحت الشعاع طاغوت است که نظامی مبتنی بر اصالت نژادی و طبقاتی و فرقه ای و اقتصادی است که ریشه در حسرت گذشته و هراس آینده دارد و خصم قسم خورده آزادی فکر و عقیده و بیان و هویت فردی است و عاشق گله داری و رعیت پروری و همسان سازی! و فرقی نمی کند که این همسان سازی گله وار صورت سنتی و شرعی داشته باشد یا مدرن و صنعتی و یا معجونی از این دو! کسی که همه را مثل خودش و مقلد خودش می خواهد فرقی نمی کند که شاه باشد یا شیخ یا

رئیس جمهور! کسی که تاب تحمل غیر را ندارد یک عنصر طاغوتی است. هر جباری یک طاغوت است بخصوص جبار مذهبی و عقیدتی!

۲۴۰- جهان طاغوت جهان سیاست است به معنای سلطه زر و زور و تزویر و زار! سیاستی که تماماً در خدمت ثروتمندان و دزدان و دنیاپرستان است که در سودای جهانخواری هستند و در همه جا دستشان در دست ملایان شرک است که آنها را تقدیس می کنند. طاغوت، جهان زرق و برق و غوغا و تبلیغات و شایعه سازی و تهمت نسبت به خدا و رسول و دین و اولیای الهی است. در نظام طاغوت همه معانی و ارزش ها به پول منتهی می شود و پول محک و میزان ارزیابی ارزش هاست. آدمی، ایمان و اخلاق و فطرت و عاطفه و تعهداتش را معامله و تبدیل نمی کند الا به پول! و لذا هر که وعده به دنیا می دهد عنصری از طاغوت است. پس تا ذات پول را شناسیم ذات طاغوت و دجالیت را هم شناخته ایم! پول چیست؟

۲۴۱- در نقطه مقابل پول، ایمان قرار دارد. ایمان همه دنیا و پدیده ها و ارزش ها را تأویل به نور می کند و پول هم تبدیل به ماده می کند. و لذا علی^(ع) می فرماید: «من امام مؤمنانم و پول هم امام کافران است.»

۲۴۲- کافران، رزق و روزی و معنای وجودشان را از پول می یابند و مؤمنان از نزد امامشان! کسی که برای کسب پول بیشتری کار می کند یا با نظام حاکم مبارزه می کند نیز طاغوتی است. کسی که سعادت و سلامت و معیشت خود را از پول می بیند از اهالی طاغوت است و فاقد ایمان! در واقعه کربلا نیز مردمان دو قطبی شدند: امامی و پولی! آنانکه ایمانشان را به پول معامله کردند اکثریت بودند و اقلیتی که عمده شان اهل بیت حسین بودند بر مدار امام خود جمع آمدند و مابقی به گرد ابن زیاد که خزانه کوفه را بین مردم تقسیم کرد. در هیچ جای تاریخ اسلام این گونه آشکارا مردم قطب بندی نشدند که در عصر حسین! زیرا حسین از قلمرو سلطه پول خارج شده بود.

۲۴۳- پول بهترین و کامل ترین محک خودآزمائی و ایمان شناسی و معرفت شناسی در انسان است. یکی برای پول از ایمان خود می گذرد و دیگری برای ایمان خود از پول می گذرد. آنکه از پول می گذرد از ظلمت طاغوت عبور کرده و به قلمرو نور وارد می شود که قلمرو امامت و الوهیت نفس ناطقه است که لوح محفوظ را نقد و احیاء و گویا می سازد و ذکر آغاز می شود. و نفس به نور کلام الله در لوح محفوظ، ناطق می گردد و این نطق روح القدس است زیرا روح القدس، روح مختص انسان کامل است.

۲۴۴- انسان پولکی شده همان موجودی است که به قول قرآن کریم، قلبش از سنگ سخت تر می شود زیرا پول از جنس فلز است که از سنگ هم سخت تر است. و این همان جمود و مرگ و خموشی لوح محفوظ و نفس ناطقه است و مرگ فکر و ذکر!

۲۴۵- خداوند می فرماید: «آنانکه از ستمی که بر آنان رفته هجرت می کنند خداوند بهترین رزق را در حیات دنیا به آنها می دهد و اجر اخروی ایشان برتر است.» و برترین هجرت، خروج از قلمرو طاغوت و سیطره پول است. در سیطره ای که اگر پول نداشته باشی بایستی بمیری و آنانکه پول دارند به قیمت ایمانشان است. زیرا آنکه رزاق خود را پول می داند ایمانش را از دست داده است. و آیا کسی را می شناسید که غیر از این بیندیشد؟ پس بدان که خروج از

سیطره پول، واقعه‌ای عظیم و خلاق است. و اساس طاغوت هم پول و پول‌پرستی و پول - خدائی است. آنچه که کوفیان را به‌سوی ابن زیاد کشاند پول - خدائی بود!

۲۴۶- حسین^(ع)، درب خروج از جهنم طاغوت آخرالزمان است و مهدی هم درب ورود به جنات نعیم الساعه در ارض ملکوت که قلمرو رزق بدون پول است و در آنجا از نعمات و رحمت و کرامتی برخوردارند که به هیچ مخیله‌ای خطور نکرده است و این وعده خدا در قرآن کریم است و وعده رسول خدا به شیعیان علی^(ع)! این همان فرج (گشایش) امام است و رزق صلواتی که حاصل صلوة خدا بر محمد و آل محمد و شیعیان است. بنده عمریست که از این رزق برخوردار بوده‌ام به‌همراه برخی از کسانی که در مقاطعی از زمان در کنارم بوده‌اند و بر این حقیقت گواهند!

۲۴۷- «و خداوند از ورای آنها بر آنها محیط است و آن قرآن مجید در لوح محفوظ است.» قرآن - یعنی کسی که به قرآن لوح محفوظ نفس خود برسد احاطه خداوند را بر خود می‌بیند و جز خدا نمی‌بیند! و این هنگامی رخ می‌دهد که آدمی بر جنات نعیم و ارض ملکوت امام وارد شده باشد که مقام الساعه است و این وقوع قیامت نفس است: «و در آن روز جز خدا یاور و پناهی نیست و او کافیست!» «و قیامت آن هنگام است که باطن آدمی بر او آشکار می‌شود!» قرآن کریم - و این باطن همان لوح محفوظ و حضور و احاطه خداوند است.

۲۴۸- «او بهترین حفظ کننده است.» قرآن - این حفاظت الهی فقط به این معنا نیست که ما را از گزند بلایا محفوظ می‌دارد که او خود بلایا را به‌سوی بندگان می‌فرستد. پس حفاظت الهی برای آن است که هیچ چیزی از اعمال و امیال و محسوسات و ادراک ما در زندگی گم و گور نشود و به نسیان نرود و همه چیز در نفس ناطقه ما ثبت و محفوظ می‌ماند و ما در جهان گم نمی‌شویم و از بین نمی‌رویم او بهترین حافظ است. و اما این وجود محفوظ و محفوظات وجود در کجا و کی و چگونه نقد و زنده و فعال می‌شود و در اختیارمان قرار می‌گیرد و خودی می‌شود. آنگاه که روی به خود کنیم و خود را طلب نمائیم و بخوانیم: «اینک بخوان کتاب وجودت را که خود برای خواندندش کفایت می‌کنی!» قرآن! آیا این «اینک» چه زمانی است؟ هم‌اینک است که به یاری روح حسینی و نور محمدی واقع می‌شود آنگاه که از گذشته و آینده حافظه خود پاک شویم. و این به قول الهی در کتابش مصداق پاک شدن از پس و پیش است. حسین ما را از گذشته پاک می‌سازد و محمد (امام زمان) هم از آینده! و بدین گونه لوح محفوظ در موقعیت الساعه رخ می‌نماید و احاطه و حضور الهی درک و شهود می‌شود: «او بر شما احاطه دارد و آن در لوح محفوظ است!» قرآن - از کتاب خدا همین آیه برای بیداری و رستگاری انسان کافیست! زیرا کسی که روی به خود نمود و خود را بخواند جز خدا در خود و کل زندگیش نمی‌یابد که احسن الخالقین و خیر الحافظین و خیر الرازقین و کافی و وافی است. و این خوانش (قرآن) که برای همه مردمان میسر و لازم است نه نیازی به روانشناسی و فلسفه و عرفان نظری دارد و نه تفسیر و علوم غریبه و ورد و جادو! هر که روی به خود کند امامش را می‌یابد که کتاب وجودش را از زبان خود او برایش می‌خواند و تأویل می‌کند. در این رویکرد بایستی اُمّی و ساده و بی‌غش و بی‌کلک بود و مؤمن! مؤمن به حضور خدا در خویشتن که مؤمن است به تو! پس با اطمینان به او در خودت روی نما: «ای به اطمینان رسیده به‌سوی خدایت برگرد و بر بهشت من وارد شو!» قرآن -

۲۴۹- اگر به‌قول خود امام، امام لوح محفوظ الهی است و به‌قول الهی در کتابش هم احاطه و حضور خداوند در بشر در لوح محفوظ اوست که در فطرت بشر است پس پرواضح است که خداوند جز در امام نیست و امام مظهر نورالله

است. و لذا اهل عرفان نفس که لوح محفوظ فطرتش را می‌خواند به نور امام است. و لذا عارفی بی‌امام نداریم امام حی و حاضر و موجود نه امام خیال و خواب! و عارفی که مقیم الساعه فطرت و خوانای لوح محفوظ است برپاکننده الساعه یعنی قیامت دوران است. پس هر عارفی در آخرالزمان یک قائم است قائمی از قائمان آل محمد! این قائمان فقط لوح محفوظ حیات و هستی فردی خود را نمی‌خوانند بلکه محفوظات همه خلق را بر ایشان می‌خوانند و آنها را به یاد می‌آورند و به فکر وامی‌دارند: «ما ذکر را به همراه کتاب‌هایی بر شما نازل کردیم تا حقیقت آنچه که بر مردم نازل شده را تبیین کنی تا شاید تفکر کنند!» قرآن- ذکر همان بازخوانی لوح محفوظ است!

۲۵۰- و اما علم کتاب چیست که خداوند آن را به برخی از بندگان برگزیده‌اش اعطا می‌فرماید تا با این علم، کتاب وجود را از لوح محفوظ بخوانند. علم کتاب در حقیقت، سواد خواندن کتاب‌الله است از لوح محفوظ! این سواد بی‌تردید از اُمیت است و نه الفباء و صرف و نحو و ادبیات که در مدرسه تعلیم می‌دهند.

۲۵۱- علم کتاب سه جنبه دارد: خواندن که از طریق چشم است، بیان کردن که بواسطه زبان است و نوشتن که بوسیله دستان است. و همه این سه جنبه علم کتاب از روی یک نسخه یا لوح است یعنی کتاب‌الله یا لوح محفوظ که در دل گشوده می‌شود از برای کسی که این علم اعطاء شده است و آن قلم الهی است که بواسطه دو چشم می‌خوانیم، در زبان بیان می‌کنیم و با دست می‌نویسیم! در این واقعه به دقت تأمل کن تا قلم را ببینی که چه اعجاز و کرامت کبیری است که لوح محفوظ الهی را در دل می‌یابد و می‌فهمد و انتشار می‌دهد! قلمی در چشم، قلمی به زبان و قلمی در دست! در حقیقت انسان اهل قلم و علم کتاب، مظهر لوح محفوظ است در آثاری که می‌آفریند. یعنی لوح محفوظ را از عالم غیب به عرصه عین می‌آورد و برای همگان خوانا می‌سازد. کتب عرفانی در جهان مظاهری از لوح محفوظ هستند! «مائیم که ذکر را نازل می‌کنیم و خود حافظ آنیم.» قرآن-

۲۵۲- کلامی که بیانگر و ذاکر حقیقی از لوح محفوظ باشد مخاطبانش را بیدار و منقلب ساخته و بر وجه خلاق و نوینی از زندگی وارد می‌کند و به معنای حقیقی کلمه، برپاکننده انقلاب و قیامتی در هوش و احساس مخاطب است. این ویژگی را بسیاری از خوانندگان آثار ما اعتراف کرده‌اند که موجب رستگاری اهل ایمان و اتمام حجت بر منکران است. یکی از ویژگی‌های آثار این نوع معارف بر خوانندگانش اینست که همه می‌گویند: «من همیشه در دلم می‌دانستم که همین‌گونه است ولی نمی‌توانستم آن‌را فهم کنم و بر زبان آورم...!!» این به معنای فطری بودن این معارف در لوح محفوظ است که همه آن‌را ناخوانده می‌خوانند و ناشنیده می‌دانند و کافیت که یکی این معارف را با صدای بلند بر زبان و قلم براند آنگاه انقلابی برپا می‌شود.

۲۵۳- آن مؤمنانی که با این معارف فطری آشنا می‌شوند همچون تشنگانی هستند که پس از عمری قحطی به چشمه‌ای جوشان رسیده‌اند. بسیاری از این خوانندگان می‌گویند: «روزی که این معارف را نخوانیم احساس بیگانگی و غفلت و گمشدگی داریم حتی معارفی که بارها خوانده و از بر شده‌ایم. و با این حال هر بار که می‌خوانیم گوئی اولین بار است که خوانده‌ایم.» این به معنای تأویلی است که در ذات این معارف حضور دارد و آن‌را غایتی نیست و لذا هر بار که خوانده می‌شود لایه نوینی تأویل و معنا می‌گردد. این معنا و معنویت غیرقابل توصیف است چون از جنس نور است و دل را روشن نموده و به سرچشمه وجود متصل می‌کند. این اتصال در هرباری، مرتبه‌ای برتر از تأویل است و طبقه عمیق‌تری از نفس ناطقه را تنویر می‌کند و بر ابعاد و وسعت وجود می‌افزاید. مفاهیم علیتی برخاسته از این آثار،

سطحی‌ترین وجه معنوی آن است که در همان نخستین بار حاصل می‌شود. و آنچه ماندگار و بی‌پایان است وجه روحانی و نوری این معارف است که اهلش را مقیم الساعه نگاه می‌دارد که وجه‌الله است.

۲۵۴- آدمی در دوره حیات خاکیش اگر می‌خواهد در اقامت مستمر الساعه و حضور و احاطه الهی باشد و از نزد همو ارتزاق کند و هدایت شود ناچار است که در رویارویی با دنیا و دنیاپرستان بسیار شکننده و ضعیف و بیمار باشد تا به‌سوی ایشان میل نکند و دچار بازی‌های شیطانی نشود و این عصمت و حفاظت و احاطه خدا بر مؤمنان در حیات دنیاست و لذا همه انبیاء و اولیای الهی و مؤمنین خالص در صورت دنیوی خود بس ضعیف بوده‌اند و این معنای استضعاف است که آن‌را با معرفت پذیرا می‌شوند تا در حضور خداوند قوی و غنی گردند و بی‌نیاز! زیرا الساعه مرز بین دنیا و آخرت و بود و نبود و مرگ و زندگیست! و لذا روی دنیوی آن همسایه مرگ است و روی اخرویش هم سرمد و احد و مطلق و قهار و خلاق است. و این دیالکتیک وجودی انسان عارف در آخرالزمان است که همه ناظران را متحیر ساخته و به هزاران شک و تهمت مبتلا می‌سازد. برخی او را جادوگر می‌خوانند و برخی انسانی بس حقیر و بدبخت!

۲۵۵- همه امامان ما در حیات دنیا محبوس و محصور و رنجور و در فقر و بی‌کسی و در محاصره خائن‌ان و جواسیس زیستند و این محاصره در هر دوری شدیدتر و تنگ‌تر شد تا امام دوازدهم را در رحم مادرش محاصره نمودند تا به قتل برسانند. این سنت امامت برای شیعیان در دوران غیبت است. این از خاصیت زیستن در الساعه و قلمرو «ان الله کان علی کل شیء محیط» است یعنی اشد ضعف ظاهری و قدرت باطنی! اشد ناامنی بیرونی و امنیت درونی! زندگانی خود این بنده حجت کاملی بر این وضعیت است که بزرگترین امتحان الهی در معرفت است از برای ناظران! این ضعف بیرونی یک حفاظت عظیم از مکر و رندی خداوند است که کافران و دشمنان را می‌فریبد و مشرکان و مذبذبان را رسوا می‌سازد و صراط‌المستقیم نجات و هدایت از برای مؤمنان است.

۲۵۶- وادی آخر پس از وصول حق همانا صبر بر حق است تا حصول و وصول همه طبقات لوح محفوظ در تصدیق حقانیت واقعه در آخرالزمانی که سراسر فساد و فتنه و تباهی است. و این صبر در بسیاری موارد به‌طور توفیق اجباری بر مؤمنان وارد می‌شود که صورت بلا و ضعف و بیماری دارد تا مؤمن را از دخالت در امور ناحق مصون دارد تا بازیچه دجالان و بازیگران نشود و عدل الهی را عین رحمتش دریابد که شامل حال همگان است پس وارد بر بازی‌هائی که تحت عنوان آزادیخواهی و عدالت‌طلبی و دموکراسی در جریان است نگردد. بزرگترین رسالت ایمانی و عرفانی در این عصر همان شهادت بر حقانیت واقعه است و نه دخالت در وقایع!

۲۵۷- بی‌خوابی از بزرگترین و محوری‌ترین حقیقت و راز زندگی عارفان آخرالزمان است. زیرا کسی که به آخرالزمان وجودش رسیده دیگر خوابش نمی‌برد خواب پدیده‌ای در زمان است نه بر زمان! و من از پنج سالگی دچار این وضعیت بوده‌ام! من در حسرت شبی خواب کامل زیسته‌ام. من هرگز نخوابیده‌ام. من به‌جای خوابیدن هر شب هر چند وقت یکبار می‌میرم و دوباره باز می‌گردم زیرا مرگ هم یک خواب است کامل‌ترین خواب‌ها!

۲۵۸- نهایت علم و معرفت و تجربه من از خودم، از خداوند خالق و از جهان هستی و آدمیان به مرحله‌ای رسیده که فقط می‌توانم درباره یک امر دعوی معرفت یقینی داشته باشم و آن اینست که من هیچ نمی‌دانم و هیچ نمی‌فهمم!

من از بابت این جهل بی‌انتهایم بارها به درگاه خداوند شکایت برده‌ام و او بالاخره مرا به یقین رساند یقین به جهلم که هیچ نمی‌دانم و همه دانائی‌های من مقدمه‌ای بر این نمی‌دانم بوده است.

۲۵۹- آنهایی که از حکومت‌ها و دولتمردان و کارگزاران حکومتی توقع عدالت و انصاف دارند و از دزدی‌ها و رشوه‌خواری و رانت‌خواریشان ناراحت می‌شوند آدم‌هایی احمق هستند زیرا هنوز در جایگاه آنها قرار نگرفته‌اند. جز علی مرتضی و انسان کامل قادر به رعایت عدل و قسط نیست و مابقی مردم همه در سلسله‌مراتب دزدی و حرامی و غارتگری قرار دارند بسته به امکان و شرایط و اختیاراتی که دارند. آدمی تا زمانی که رزق و روزی خود را از نزد غیر خدا می‌خورد دزد است.

۲۶۰- آیا حافظه ما چه اموری را شدیدتر و دقیق‌تر در خود ثبت و حفظ می‌کند؟ امور عاشقانه و واقعه محبت را! این حقیقت بیانگر این امر است که اولاً عشق، اصیل‌ترین و خودی‌ترین و جدی‌ترین تجربه انسان است و لذا ماندگارترین تجربه‌هاست و به قول حافظ تنها سخن ماندگار در زیر سقف آسمان است زیرا راست‌ترین تجربه‌هاست. همان‌طور که حافظه ما امور و افعال ریائی و دروغین را هرگز در خود ثبت و حفظ نمی‌کند و لذا گفته می‌شود که دروغگو کم حافظه است که امور سیاسی هم در جرگه تجربیات و افعال دروغین بشر است و لذا تجربه سیاسی همواره بی‌بنیاد و ناماناست. یک دلیل اصلی که سیاست‌ها و امور دروغین مستمراً تکرار می‌شوند از همین روست زیرا در حافظه ثبت نمی‌شوند که تجربه ماندگار باشند و به کار آیند. و لذا افراد و جوامع بشری هرگز تجربه و عبرت سیاسی ندارند و علم سیاست دائماً رنگ عوض می‌کند. و اما حقیقت دیگر که از ماندگاری تجربه عشق در حافظه حاصل می‌شود اینست که حافظه ذاتاً یک امر قلبی است و لوح محفوظ در قلب ما جای دارد و ذهن ما فقط قادر به خواندن و به یاد آوردن آن است مثل دکمه پلی (play) در دستگاه ضبط صوت است. و اما معنای دیگری که از تجربه عشق در حافظه استنباط می‌شود اینست که در عشق همه هوش و حواس آدمی به تمام و کمالش فعال و دخیل می‌گردد پس عشق به عنوان واقعه‌ای که از ازل در لوح محفوظ حضور داشته و در زندگی ما فعال و بازتولید می‌شود به مثابه هسته مرکزی لوح محفوظ و ذات آن است همان‌طور که ذات آفرینش انسان از عشق و رحمت مطلقه خداوند است. پس لوح محفوظ ما ذاتی جز عشق ندارد پس هیچ عمل و تجربه‌ای چون عشق موجب بازخوانی و ذکر لوح محفوظ نمی‌شود. که برترین و عمیق‌ترین عشق‌ها هم عشق عرفانی یعنی عشق به حقیقت و معرفت است و لذا عارفان قادر به یادآوردن کل وقایع تاریخ عالم هستی از ازل تا ابد هستند و قدرت پیشگوئی آنها نیز جلوه‌ای از این ذکر هستی‌شمول است.

۲۶۱- حافظه، هیچ چیزی را همچون جمال و خاصه جمال انسان به یاد نمی‌سپارد و به یاد نمی‌آورد. چرا؟ زیرا این خود جمال انسان و اعضای تشکیل‌دهنده‌اش به صورت است که چیزها را درک نموده و در خود ثبت و حفظ می‌کند.

پس حافظه، هیچ چیزی را به اندازه خودش به یاد نمی‌سپارد و به یاد نمی‌آورد! پس ذات حافظه همان جمال انسان است که از خدایش جمال یافته است و این جمال همان عنصر عشق است. قلب به یاد می‌سپارد و ذهن هم آن را به یاد می‌آورد! و این به یاد سپردن و به یاد آوردن کل هویت و معنویت و روحانیت انسان است در درجات یاد! پس انسان جز یاد (ذکر) نیست! پس معرفت‌شناسی جز یادشناسی و شناخت لوح محفوظ و حافظه نیست. و زمان، مجال یادآوری است.

۲۶۲- زمان، مجال به یاد آوردن فرصت‌های از دست رفته است. زمان هم موجب نسیان و خسران است و هم موجب ذکر و جبران! و این دیالکتیک ذات زمان است که دیالکتیک همه دیالکتیک‌هاست و لذا خداوند به آن سوگند خورده است در سوره عصر! دهر هم موجب نسیان و غفلت و خسران و هلاکت و مرگ است و هم موجب جبران همان اموری که تباهشان ساخته است. زمان هم محی است و هم ممیت! و لذا رسول اکرم^(ص) دهر را از نام‌های خداوند خوانده است. این اعجاز و جادوی زمان در ماهیت لوح محفوظ است. همان‌طور که حافظه هم عامل نسیان است و هم ذکر! حافظه، در نفس ناطقه و جان و تن آدمی تجسم زمانیت است. حافظه، مکان زمان است و زمان مکان یافته!

۲۶۳- زمان در گذشتن خود در حافظه موجب از یاد بردن و نسیان است و در بازایستادن و توقف خود است که به یاد می‌آورد که ایست زمان همان الساعه یا آخر زمان است.

۲۶۴- حافظه فقط در حال به یاد آوردن است که مشمول گذشت زمان نمی‌شود چون مقیم اکنون است. ذکر، حضور و احاطه بر زمان است.

۲۶۵- ذهن آدمی، گذشته را در حال به یاد می‌آورد و حال را به گذشته می‌سپارد تا شاید بعداً به یادش آورد.

۲۶۶- آیا ظرف زمانی حال چگونه زمانی است؟ و آیا به یادآوردنی می‌باشد؟ آیا می‌توان حال را به یاد آورد؟ آیا حال در دل به یاد می‌آید و یا در ذهن؟ به زبان دیگر زمان یک عارف چگونه زمانی است؟ زیرا عارف کامل دائماً در حضور و مقیم الساعه است. آیا زمان بیرونی بر او چگونه می‌گذرد. آیا او می‌تواند زمان بیرونی را به یاد آورد آنگاه که از حال خارج شد؟

۲۶۷- کسی که در حال زندگی می‌کند یعنی در دل خود زندگی می‌کند که قلمرو بی‌زمانی و بی‌مکانی است. آیا چنین کسی چون از حال خارج شود می‌تواند آن دوره‌ای را که در مکان و زمان نبوده به یاد آورد؟ در اینجا یاد دو قلمرو مورد سؤال است یکی یاد زندگی قلبی و روحانی است و دیگری یاد حوادثی که در قلمرو مکان و زمان از بیرون بر او گذشته است: یاد خود و یاد غیر خود در ارتباط با خود!

۲۶۸- در قرآن کریم گزارشی وجود دارد که بیانگر همین مسائل مذکور ماست. رسول خاتم در حین نزول وحی که او را مقیم الساعه می‌نمود تلاش می‌کرد تا کلام وحی را همزمان بر زبان راند تا دیگران ثبت کنند ولی نمی‌توانست و دچار اختلال می‌گشت. و لذا خداوند به او متذکر می‌شود که تا وحی به پایان نرسیده و از حال خارج نشده تلاش نکند که کلام وحی را بر زبان آورد و نگران از یاد بردن کلام وحی نباشد زیرا خود خداوند یکبار دگر آن کلام را به یادش می‌آورد و آن را در ذهن او جمع آوری می‌کند. این واقعه نشان می‌دهد که آدمی بدون یاری خداوند قادر نیست که حال خود را پس از خروج از حال خود به یاد آورد الا گسسته و مردد و نیمه‌تاریک و نیمه‌روشن و سرگشته و حیران! زیرا حال را فقط می‌توان در حال به یاد آورد ولی هیچ حالی قابل تکرار نیست که اگر قابل تکرار باشد دیگر حال نیست بلکه یاد گذشته است. پس به یاد آوردن وقایع حال به زبان قال نیز یک واقعه برتر و روحانی و ذاکرانه است. این همان ذکر ذکر است. و قرآن موجود در نزد مسلمین همین ذکر ذکر است.

۲۶۹- در معارف اسلامی آنچه که معروف به احادیث قدسی است همچون گزارشاتی که رسول خاتم از ماجرای معراجش داده است نیز از مصادیق ذکر ذکر است که گزارش وقایع قدسی و متافیزیکی است که در حال به دل عارف یا پیامبر و امامی نازل شده است و سپس به یاد آمده و گزارش شده است. مجموعه آثار ما نیز مصداقی از یاد یاد است که در طی حدود بیست سال توانستیم به یاری حق وقایع ماورای طبیعی سال‌های نزول روح را به یاد آوریم و بنگاریم که کمال این ذکر ذکر در واقعه نزول روح ام‌الکتاب از سال ۱۳۹۴ تاکنون در حال نگارش است. و لذا جهت این ذکر ذکر خداوند ما را مستمراً بر مرز بین دنیا و آخرت و مرگ و زندگی نگاه می‌دارد که حریم اکنونیت و حضور حق است.

۲۷۰- پس این قرآن عربی که در نزد ماست آن کتابی نیست که بر سینه پیامبر در همان نخستین سال‌های رسالتش نازل شد. بلکه این قرآن عربی فقط بخش بسیار کوچکی از آن قرآن اولیه است که فقط برحسب نیاز بازخوانی شده و ذکر ذکر است. و لذا در قرآن عربی سخن از دو کتاب و دو قرآن است: این کتاب و آن کتاب، این قرآن و آن قرآن! یعنی کل کتاب‌الله بر سینه محمد نازل شد و فقط بخش‌هایی از آن در ذهن محمدی به یاد آمد و بازخوانی شد که نیازهای آن روزهای جامعه اعراب را برآورده می‌کرد. پس فقط کسی که در دلش با محمد است و محمد در دل اوست صاحب اصل و کل کتاب‌الله است که آن را در عصر خودش برحسب نیازهایش باز یافت و بازخوانی می‌کند که همان ادامه نزولی است که پایان ندارد! و حضور محمدی در دل مؤمنان محمدی همان حضور روح ام‌الکتاب و لوح محفوظ است که تحت الشعاع نور امام مبین از بیرون، تنویر و ناطق می‌گردد برحسب نیازهای هر عصری! و لذا محمد و علی به‌مثابه ظاهر و باطن کتاب‌الله هستند! محمد، یاد (ذکر) است و علی هم یاد یاد! و لذا امام را مبین گویند یعنی بیانگر و به یادآورنده لوح محفوظ که همان قرآن و کتاب‌الله است.

۲۷۱- و لذا قرآن، نزولی است بر دل! و بیان هم عروجی است از دل بر ذهن! اولی محمدی است و دومی هم علوی و امامی! اولی ذکر ازل است و دومی هم ذکر آخر است که حاصل فکر در خویشتن است. یعنی ذکر ذکر حاصل فکر در احوال خویشتن می‌باشد. از این روست که خداوند، فکر را راه و روش رسیدن به حقایق قرآن معرفی کرده است. پس آنکه زندگی و جهان‌ش را قرآنی نمی‌یابد فاقد قوه تفکر و تعقل است حتی اگر فیلسوف و علامه دهر و مفسر قرآن باشد.

۲۷۲- اکنون وادی فنای خود است و لذا تجربیات و وقایع این قلمرو پس از خروج از آن به یادآوردنی و خواندنی نیست الا اینکه اهلش پس از خروج از آن حال، تدریجاً به قدرت تفکر و تأملات درونی و نصرت الهی به نقطه حال نزدیک شود و از خارج این گود اکنونیت (الساعه) از قلمرو مکان و زمان نظر بر قلمرو بی‌مکانی و بی‌زمانی کند و آن را بخواند و بیان نماید. و نزدیک شدن به این نقطه صفر، تن و روان را دچار بحران و ضعف و بیماری می‌سازد. و لذا بلایا هستند که اهلش را به این نقطه نزدیک می‌کنند.

۲۷۳- دل مؤمن محمدی، جایگاه نزول هفت آسمان است و لذا دل مؤمن را زمین آسمانی و آسمان زمینی نامند همان‌طور که در سوره طلاق آمده است. خدای محمد از هفت آسمان فرود آمده و در آسمان دنیا در دل محمد منزل گزیده است و هر که محمدی است. و لذا فرموده که: «خدای من هر شب بر آسمان دنیا فرود آمده و رؤیت می‌شود همچون ماه شب چهارده!» پس لوح محفوظ دل مؤمن محمدی زنده به ارواح و انوار هفت آسمان است که باید خوانده شود و به یاد آید و این همان واقعه ذکر است که شاه کلید ورود به قرآن و کتاب‌الله است.

۲۷۴- هر آنچه که امروزه تحت عنوان علوم و فنون و ادبیات و هنر و تعلیم و تربیت و فرهنگ و مذهب در مدارس و دانشگاه و رسانه‌ها و خانواده‌ها آموزش داده می‌شود خاطرات و محفوظات ذهن دیگران در طول تاریخ است. یعنی بخشی از حافظه منقول و روایتی و به‌یاد آمده گذشتگان است که آموزش داده می‌شود گذشتگانی به‌نام پیامبران، فلاسفه، دانشمندان، مورخین، ادیبان و شاعران و امثالهم! این همان حافظه جمعی آگاه بشر مدرن است که روز به روز جهانی‌تر می‌شود تا آنجا که حافظه جمعی واحدی در جهان پدید می‌آید که مولد فرهنگ و فکر واحدی است که جمعاً و یکجا در هر کامپیوتری ذخیره شده و در دسترس همگان است. این لوح محفوظ بشر آخراًزمان است که سرنوشت بیرونی او را نیز رقم می‌زند به‌سوی جهنمی که عذاب‌هایش بی‌پایان و نو به نو است. این لوح محفوظی است که از تاریخ به ارث رسیده است از غیر! غیری که اینک خویش آحاد بشری در جهان شده و سرنوشت بشر مدرن را بر زمین رقم می‌زند که خدایش کامپیوتر است و صاحب این خدا هم صاحبان این کامپیوترها در سازمان‌های اطلاعاتی ابرقدرت‌ها و بخصوص آمریکا است که به‌هرگونه که بخواهد این حافظه جمعی بشر مدرن را می‌نویسد و اجرا می‌کند و کل بشریت هم مجاری تحقق این حافظه طاغوت است. و لذا بشر مدرن هم به خلق جدید دوزخی بسان لشکریان شیطان آفریده می‌شود که در خدمت این طاغوت جهانی است که مظهر ابلیس آخراًزمان است. امروزه مؤمنان همچون اصحاب کهف به کلی هوش و دل و حواس خود را از تمدن طاغوتی رویگردان ساخته تا بواسطه این حافظه کامپیوتری طاغوت مبتلا و مسخ نشوند.

۲۷۵- هر یک از کتاب‌هایی که نوشته‌ام با نگاه و احساسی بوده که گوئی آخرین کتاب من است و لذا هر کتابی در حکم یک وصیت‌نامه معنوی است. این هویت آخراًزمانی آثار من است یعنی در آخرین لحظات زندگیم رقم خورده‌اند از نظر احساس درونی خودم! و لذا هر یک از آثارم به‌مثابه حرف آخر من است. به همین دلیل کسانی می‌توانند با این معارف رابطه‌ای راست و درست برقرار کنند و حقایقش را دریابند که بخواهند حرف آخر خود را با خود بگویند و بشنوند. و حرف آخر معمولاً راست‌ترین و یقینی‌ترین و قلبی‌ترین حرف‌هاست که در آن هیچ مصلحت دنیوی نیست درست همچون وصیت‌نامه!

۲۷۶- و از آنجا که آثار من حرف آخر من است به‌ندرت به کارهای دنیوی می‌آید مگر اینکه دنیا را به مرز آخرت بکشاند و آخراًزمان و قیامت اهلش را برپا کند. و لذا هر کسی که به یک فقره از توصیه‌های من عمل نموده قیامت خود را برپا کرده و انقلابی در خانواده‌اش رخ نموده و سرنوشتش دگرگون شده است. و آنگاه که پس از مدتی به‌خود می‌آید با خود می‌گوید: عجب کاری کردم دیوانه شده بودم. طلسم شده بودم. این کتاب‌ها آدم را جادو می‌کنند...؟!

۲۷۷- بخصوص آنهایی که در آغاز جوانی با ما و آثارمان آشنا می‌شوند زندگیشان را از آخر شروع می‌کنند. یعنی با عشق و روح و ایمان و انقلاب و قیامت آغاز می‌کنند و سپس به‌سوی دنیاپرستی باز می‌گردند و کفر پیشه می‌کنند جز انگشت‌شماری! و آنگاه در اواخر عمرشان به راستی و درستی آنچه که در اوایل زندگی به‌سویشان آمده بود اقرار می‌کنند و افسوس به این امر که چرا ره‌هایش نمودند و انکارش کردند و تهمت ناحق زدند و خود را رسوا و هلاک کردند و به ولی نعمت خود خیانت نمودند. برخی از اینها در خیانت به‌جائی رسیدند که ما را به دستگاه امنیتی رژیم فروختند و معامله کردند. یکی از اینها از فرط عذاب و رسوائی و ذلت راه افتاده و در همه جا به خیانتی که به ما کرده اقرار می‌کند. یکی از او پرسیده بود که حال که بر خیانت خود آگاه شده‌ای پس چرا توبه نمی‌کنی و به راه درست

باز نمی‌گردد؟ که در پاسخ شنیده بود: نمی‌توانم چون معامله کرده‌ام و این اعترافات را می‌کنم تا شاید از عذابم کم شود!!

۲۷۸- روح جاری در معارف ما بیش از هر کسی، آنهایی را منقلب می‌سازد که در غایت دنیاپرستی و ذلت و عذاب دنیا به دام افتاده‌اند که نجات می‌یابند. در حقیقت به آخرالزمان دنیاپرستی و مفاسد خود رسیده که روح آثارمان به دادشان رسیده و آنها را از دوزخ برکشیده است. پس بازگشت دوباره این جماعت به همان دنیاپرستی سابق خود پس از درک حقیقت، هیچ بهانه‌ای نمی‌تواند داشته باشد جز شیطنت! زیرا شیطان بی‌هیچ حجتی و با آگاهی کامل با حضرت آدم دشمنی کرد فقط به قصد سلطه و برتری جوئی و از روی بخل! بسیاری از این جماعت پس از نجات، مدعی خود ما شدند و به انکار و عداوت با ما پرداختند درست بسان شیطان!

۲۷۹- این دشمنی با ما عین دشمنی با وجدان و نفس ناطقه و لوح محفوظ خودشان است که به قدرت روح معارف ما، احیاء و خلاق شده است زیرا روح ما در آثارمان حامل نور ذکر و قدرت به یاد آوردن لوح محفوظ است. پس آنکه خود را به یاد آورده چگونه می‌تواند از یاد ببرد؟ حق عذاب الهی فقط از این منظر به عنوان اشد رحمت خدا فهم می‌گردد زیرا جز عذاب قادر به پاک کردن لکه این خیانت از نفس ناطقه اهلش نیست تا انسان بتواند دوباره به لوح محفوظ الهی در خویشتن راه یابد و فقط در حسرتش تا ابد نماند! و لذا به قول الهی در کتابش هرگاه که عذابی نازل می‌شود آدمی می‌داند که این عذاب از کجا و برای چه نازل شده است.

۲۸۰- خداوند در کتابش می‌فرماید که ظالمان را در آفرینش خودشان شاهد قرار نداده است در حالی که مؤمنان را شاهد بر آفرینش قرار داده است. این شهادت جز ذکر و خوانش لوح محفوظ نیست. یعنی مؤمنی که اهل ذکر لوح محفوظ است در لحظه به لحظه زندگانش شاهد بر خلق جدید خویشتن است که به دستان خدا و با نظارت خودش آفریده می‌شود. این شهادت و نظارت حاصل خوانش لوح محفوظ ازل است که در فطرت اوست تا انسان شود که این انسان شدن سراسر توأم با درد و رنج است و شهادت و صبر و معرفت و خوانش لوح محفوظ!

۲۸۱- در این شهادت و نظارت بر آفرینش انسانی خویش که توأم با خوانش لوح محفوظ (قرآن) و بیان آن است فقط یک خطر و معصیت در راه است و آن شرک در امر آفرینش خداست به دلیل بی‌صبری ناشی از رنج‌های این آفرینش نو! و این شرک همانا توسل به غیر خداست که موجب ابطال عمل و عذاب می‌باشد. هر که غیر خدا را در این امر به یاری طلبی شرک و عذاب آور است. هر که غیر خدا را رزاق و دوست و حامی و طبیب و داروی خود سازی عین شرک است بخصوص توسل به نژاد و طاغوت که اشد شرک‌ها و ستم‌هاست و اشد عذاب‌ها را سبب می‌شود. به قول علی^(ع) سنت زندگانی مؤمنان آخرالزمان همچون سنت اصحاب کهف در دوره خوابشان است یعنی قطع رابطه با دنیا و دنیاپرستان و طاغوت و پیروانش در سراسر جهان و بخصوص قطع رابطه با نژاد و خویشانی که کفر و ظلم‌شان آشکار شده است! زیرا چنین روابطی هم موجب عذاب مؤمنان است و هم گمراهی مضاعف کافران می‌شود و آنها را در خیانت به مؤمنان گستاخ‌تر و جسور می‌سازد و آن را دال بر ذلت مؤمنان می‌دانند. این خود خداست که دوستی با کافران و دشمنان خدا و رسول را منع نموده است و خدا خود ارحم الراحمین است و مؤمنان حق ندارند در رحمت از خدا و رسول پیشی گیرند و با دشمنان خدا و رسول دوستی و رأفت نمایند که این ظلمی دوجانبه است و مستلزم جهاد اکبر می‌باشد زیرا مؤمنین هرگز در دل‌هایشان نسبت به دشمنان خود کینه ندارند که این حق است ولی بایستی حدود

الهی رعایت شود وگرنه چه بسا موجب هلاکت مؤمن شود. این یک دشمنی نفسانی و شخصی نیست که آدمی بخواهد عفو کند و بگذرد و به جای قصاص، لطف و یاری رساند. دشمنی با خدا و رسول و دین، دشمنی با انسانیت و همه ارزش‌های حقّه عالم وجود است و مؤمن مطلقاً حق ندارد با چنین کسانی دوستی و رأفت داشته باشد حتی اگر والدین و خواهران و برادران و عزیزان باشند. این بزرگترین امتحان الهی در دین و اخلاص و خلق جدید انسان است. آدمی تا تک و تنها نشود درست همچون آدم ابوالبشر، لایق خلق جدید انسان و آفرینش روحانی و عرفانی نیست.

۲۸۲- کافران خصم رحمت و محبت و عطوفت و گذشت و تقوا و صدق و خیر می‌باشند پس رحمت و محبت درباره اینها عین بیرحمی و دشمنی است با رحمت و محبت! حداکثر گذشته و رحمی که اهل ایمان می‌تواند نسبت به کافران و اشقیاء داشته باشد گذشت از قصاص و انتقام متقابل است نه رحم و دوستی کردن با آنان در حالی که هنوز غرق در کفر و فسادند.

۲۸۳- «کیست ظالم‌تر از کسی که نشانه‌های خداوند به یادش آورده شد و سپس از آن روی گردانیده و نسیان پیشه نمود و ما هم بر دل‌هایشان پوششی سخت افکندیم تا دیگر هیچ فهم نکنند و گوش‌هایشان را نیز سنگین ساختیم که نشنوند. پس اگر اینها را به‌سوی هدایت بخوانی هرگز هدایت نمی‌پذیرند.» سوره کهف- در این آیات سخن بر سر ذکر لوح محفوظ الهی است که نشانه‌های خداوند را در وجود خودشان به یادشان می‌آورد که گروهی از آن روی برگردانیده و دچار نسیان شده و خداوند هم بر دل‌هایشان که درب لوح محفوظ است پوششی می‌کشد تا دیگر هیچ به یاد نیاورند و نفهمند. این عذاب عظیم است.

۲۸۴- آنکه نشانه‌های خدا را در خود و زندگیش به یاد آورد (به روحی از جانب اولیای خدا) و آنگاه به عداوت و انکارشان پرداخت خداوند به‌کلی درب دلشان را بر روی آنها می‌بندد که دچار نسیان و حماقت عظیم شوند و در مکر با خدا و رسول فلج شوند. این مکر خداست با کسانی که با آیاتش مکر کردند. این مکر ذاتی است و از جمله حقوقی است که در لوح محفوظ خوانده می‌شود و لذا می‌فرماید: «خیانت نکردند الا به‌خودشان! فریب ندادند الا خودشان را!» قرآن کریم-

۲۸۵- «اگر از مؤمنین باشید بقیة الله در خیر امور برایتان کافیست و زین پس مرا بر شما هیچ حفاظتی نیست.» قرآن کریم- یعنی حفاظت وجود شما و لوح محفوظ شما در نزد بقیة الله و امام زمان گشایش می‌یابد و خیر و اختیارش به شما می‌رسد و دیگر خداوند بر کسی حفاظتی ندارد. یعنی کسی که با امام زمان در ارتباط روحانی قرار ندارد و تحت ولایتش زندگی نمی‌کند کمترین حفاظت و امنیت و سلامت و معیشت سالمی ندارد و بلکه فاقد حافظه فردی و جمعی و فطری است یعنی فاقد حداقل عقل است زیرا بزرگترین حافظ امنیت و هویت هر کسی عقل اوست که از لوح محفوظ خود تغذیه می‌کند. و بقیة الله یعنی بقا و حضور خدا در عالم ارض! و جز این خدائی بر زمین نیست.

۲۸۶- کسی که غیر امر و اراده و فعل الهی را در زندگی و سرنوشت و خیر و شر اعمال خود دخیل می‌داند دچار شرک است با هر توجیهی که باشد. همان‌طور که قرآن کریم در منطق مشرکین می‌فرماید که: «می‌گویند ما بتان را نمی‌پرستیم بلکه آنها را وسیله تقرب به خدا می‌دانیم!» بنابر این بایستی مراقب باشیم که درباره امامان دچار چنین توجیهی نشویم و امامان را وسیله تقرب و فضل خدا ندانیم بلکه آنها را عین ظهور کلمه الله و امر و فعل الهی بدانیم

یعنی بقیة الله بدانیم به معنای بقای خدا در جهان! بنابراین وقتی اسماء الله را می خوانیم امامان مظاهر تجلی این اسماء هستند.

۲۸۷- به طور مثال کسی که بیمار است و پزشکان و داروها و غذاها را وسیله شفای خود می داند و به آنها تمسک می جوید تا بهبود یابد دچار شرک شده است. خداوند آدمیان را بی سبب و وسیله رزق می بخشد همان طور که بدون واسطه و اسبابی هم آفریده است. آنچه را که بشر اسباب و وسائل آفرینش و رزق و درمان خود می پندارد یک توهم و کوری و جهل محض است که در اسارت دهر و زمانیت دچارش گشته است و لذا تقارن و تقارب اشیاء و حوادث را علت و معلول و خالق و مخلوق یکدیگر می پندارد که خطاست. پاک شدن از شرک در مراتب و انواع کبیرش تنها رسالت آدمی پس از ایمان آوردن است و گرنه ایمانش را به شرک آلوده و دچار اشد کفر یعنی نفاق می گردد.

۲۸۸- بت پرستی کهن، محسوس ترین معنا و بیان شرک است. و شرک فقط این نیست که چیزی محسوس و مجسم را به طور رسمی پرستش و عبادت و سجده کنیم بلکه دل دادن به هر چیزی یا هر ایده و معنایی غیر خدا، عین شرک است. اهمیت خاص جهت هر نیازی به گونه ای که دل و عقل را تسخیر کند و ملکه ذهن شود شرک است. رزق و شفا و نجات الهی از سمت بی سوئی و غیب مطلق به سوی بشر می آید و اهل ایمان به نور معرفت بایستی این سمت را دریافته و همواره نظر بر وجه الله که امام است داشته باشد و هیچ سبب و وسیله و بت خوش رنگ و لعبی را واسطه رابطه اش با خدا قرار ندهد. و از آنجا که کلمه الله در ذهن آدمی یک ایده آل کثیر المعانی است قابل تبدیل می باشد و فقط وجود امام حی است که ضامن توحید عملی است. وجود امام سرّ تحقق لاله الا الله است.

۲۸۹- از رسول خاتم (ص) روایت شده که فرمود: «هر که بخواهد بر بهشت خدا وارد شود می شود جز کسی که خود نخواهد.» پرسیدند که چطوری می شود که کسی مشتاق بهشت نباشد؟ فرمود: «آنکه دشمن علی و ولایت اوست!»

۲۹۰- از این معنا درک می کنیم که دشمن علی و ولایتش، دشمن خودش می شود زیرا علی، حق و میزان انسان است و ظهور فطرت الهی بشر است پس دشمن علی با خودش به دشمنی می رسد پس منکر بهشت می شود که قلمرو اراده کن فیکون است. بنده این واقعیت را بارها به عینه در بسیاری از دشمنان علی و ولایت او درک کرده ام که چگونه به دشمنی با خود و عزت و شرف و آسایش و سلامت خود می رسند و به طرزی مالیخولیائی با هر چه که موجب نجاتشان شود جدال و عداوت می کنند در عین آگاهی! و این امر عجیبی است که در قرآن نیز مذکور است: «و آنها در عین علم و آگاهی، گمراهی گزیدند!»

۲۹۱- کسی که سرچشمه علم و آگاهی یعنی معلم و امامش را انکار می کند نمی تواند از خیر علوم که اندوخته برخوردار شود و آن علوم هم اراده صاحبش را انکار می کنند. زیرا علم و آگاهی هم فی ذاته دارای هویت و اراده است و بازیچه کسی نمی شود که صاحبش را انکار کرده است. یعنی خود آن علوم نیز با چنین خائنی مکر می کنند: «و بواسطه علمشان گمراه شدند!» قرآن! این هم مکر خدا با مکاران است تا آنها را با طرز فکر خودشان تنبیه نموده و به خودشان آورد و لذا خداوند را خیر الماکرین خوانند!

۲۹۲- بنابراین علم بی‌طرف و بی‌خاصیتی که بازیچه بشر باشد وجود ندارد. و اتفاقاً باطرف‌ترین و بانظرترین چیزها همان علم و معرفت است که صاحب اراده حق است زیرا: «خداوند بواسطه علمش به هر چیزی احاطه دارد!» قرآن- بنابراین علم بی‌طرف و بی‌اراده و کور و کر و بازیچه نداریم. حتی علوم تجربی و مادی و آزمایشگاهی که با ریاضیات تبیین شده‌اند فی‌ذاته دارای اراده و هویت حق می‌باشند و کافران را از این طریق گمراه می‌کنند تا در مکرشان با حق نتوانند حق را بازیچه سازند. بنابراین علوم و معارفی که در نزد انسان‌هاست دارای هویت هستند یا کافرند یا مؤمن درست به‌مانند صاحبانشان! یک علم و آگاهی واحدی در نزد یک کافر، کافران عمل می‌کند و در نزد یک مؤمن هم مؤمنانه عمل می‌کند. در این معنا تا توانی بمان و بیندیش!

۲۹۳- ذات خداوند علم محض است پس در علمش با بشر هم حضور و احاطه دارد و علمش بیگانه از نور ذاتش نیست حتی علمی مثل فیزیک و شیمی و نجوم و ریاضیات و غیره!

۲۹۴- علم در نزد کافران همچون خودشان منکر و یاغی است و تحت امر و اراده و فعلشان در نمی‌آید ولی در نزد مؤمنان، تسلیم و مؤمن و مرید است و اراده‌شان را به فعل می‌آورد. به‌طور مثال همه بر شر و خطر بسیاری از چیزها علم و آگاهی دارند ولی فقط اندکی از مؤمنان می‌توانند از این علم و آگاهی برخوردار شده و آن‌را در زندگی خود جاری سازند و از شر امور مصون بمانند ولی بقیه مردم در عین آگاهی خود به این شرها تن می‌دهند و مبتلا می‌شوند: «بسی از علمی که یافتند گمراه شدند!» قرآن-

۲۹۵- برخلاف ادعای بشر مدرن، عمر انسان در طول تاریخ تدریجاً کاهش یافته است نه افزایش! عمر بنی آدم در هزاره اول تاریخ از آدم تا نوح، حدود هزارسال بوده است. در هزاره دوم از نوح تا ابراهیم تدریجاً به پانصد سال رسیده است و در هزاره سوم از ابراهیم تا موسی به حدود دویست و پنجاه سال کاهش یافته و از موسی تا عیسی که هزاره چهارم است به زیر دویست سال رسیده و از عیسی تا عصر محمد هم که هزاره پنجم است به حدود صدسال کاهش یافته و هزاره ششم که عصر محمدی است از صدسال هم تدریجاً پائین‌تر رفته است. یعنی بشر هر چه به آخرالزمان نزدیک‌تر شده و عمر تاریخی او به صفر نزدیک شده عمر فردیش نیز به‌طور متوسط کاهش یافته است. این گزارش هم در کتب مذهبی و تورات ذکر شده و هم در مکاشفات باستان‌شناسی به اثبات رسیده است و پیامبر این مشهور این دوران‌ها هم بزرگترین سند این قاعده هستند. حضرت آدم و نوح و فرزندانشان از حدود پانصد تا هزار سال عمر کردند. حضرت ابراهیم و فرزندانشان حدود دویست تا صد و پنجاه سال عمر کردند و این عمر تدریجاً تا عصر محمدی به حدود نیم قرن کاهش یافته است. و این بیان دیگری از معنای آخرالزمان است تا آنجا که به قول الهی در کتابش در آخرین دوره آخرالزمان، همه کودکان، پیر به دنیا می‌آیند و طبعاً عمر دنیوی آنها بر روی زمین هم مستمراً کوتاه‌تر می‌شود و مردمان در همان آغاز زندگیشان احساس پایانش را دارند و میل به زندگی هم دائماً کاهش می‌یابد تا آنجا که خودکشی‌های جمعی در سراسر جهان یکی از علائم آخرین ایام این دوران است. پس این ادعائی کاملاً دروغ است که در آخرالزمان و عصر مدرنیزم، میل و امید به زندگی در بشر افزایش یافته باشد مگر عمر نباتی بواسطه داروهای تخدیری و دستگاه‌های تنفس مصنوعی و پیوند اعضای مردگان به زندگان و حتی پیوند اعضای حیوانات به آدمیان و حیات آلزایمری و نسیانی! انسانی که فاقد لوح محفوظ و حافظه الهی باشد از جنس نبات و جماد است.

۲۹۶- «و شما را خلفای روی زمین قرار دادیم آیا با خداوند هیچ خدای دیگری هست؟ فقط تعداد اندکی این حقیقت را درک می‌کنند.» قرآن- یعنی خلفای الهی و امامان حق بر روی زمین خود مظهر خداوند هستند و نه خدائی در کنار خداوند! و فهم این معنا جز در نزد اهل ذکر و لوح محفوظ الهی ممکن نیست که همواره اندکند!

۲۹۷- در صدها روایت از ائمه‌هدی بخصوص امام باقر^(ع) و صادق^(ع) منقول است که منظور از الساعه و یوم الدین و قیامت همانا واقعه ظهور قائم آل محمد و علائم آن عصر است و وقایع آخرالزمان که غایت و نهایت پنجاه هزارساله‌اش به قیامت کبرا می‌رسد.

۲۹۸- این بدین دلیل است که امام، مظهر تجلی و تجسم و تعین و تحقق و لوح محفوظ است و هر آنچه در قرآن کریم ذکر شده را به عینیت می‌آورد و حافظه کهن بشری را که از یادرفته و یا افسانه پنداشته شده زنده می‌سازد و به ثبوت می‌رساند.

۲۹۹- همین‌طور است که علی^(ع)، مستضعفین را که خداوند خلفایش بر زمین نامیده همان امامان و اولیای ایشان بر زمین خوانده است و نه فقرا و درماندگان اقتصادی و اجتماعی و امثالهم!

۳۰۰- محال‌ترین معانی و حقایق در قلمرو این ظهور رخ می‌نماید که جز در افسانه‌ها گزارش نشده است که امروزه به کلی از عرصه باور بشری خارج است و آن ظهور بود نبود در هر امری است یعنی ظهور کلمه ال لا! که نور این ظهور قائم آل محمد است.

۳۰۱- منطق حاکم بر این عصر رویداد محال‌ها همانا دیالکتیک است. دیالکتیک در بنیادی‌ترین معنایش یعنی ظهور ضد هر چیزی از بطن آن چیز و تبدیل هر چیزی به ضد خودش! و این ظهور اشد و اکمل تقواست که از بطن عالم و آدم به جبر رخ می‌نماید و در کاملان الهی هم به اختیار و عشق! چرا که تقوا یعنی قیام انسان برعلیه اراده خویشتن در آخرالزمان خواه ناخواه محقق می‌شود و این همان ظهور امرالله است از عالم و آدم! و لذا کافران و جاهلان این واقعه را سراسر افسانه و جادو می‌خوانند! و این همان ظهور الساعه و یوم الدین و قیامت و واقعه و حق مبین است که برای اهل معرفت تجلی عشق الهی از زمین و اهالی آن است زیرا فقط عاشق است که به نور معرفت و اختیارش ضد خویشتن است. و خدا به همین عشق جهان و انسان را آفرید و دینش را بر اصل تقوا هم بر این اصل قرار داد. و لذا این قیامت عشق و یوم الدین است که دین خدا عین واقعه می‌شود و واقعیت می‌یابد. و اینها همه نام‌های متفاوت عصر ظهور است: حق آمد و باطل رفت! این همان اسرار و حقایق لوح محفوظ الهی است که بر حق عشق نوشته شده است و امام زمان مظهر این حق است در عصری که مهلت بشری در کفر و انکار و شرک و فسق و کبر و غرور و شقاوت و جهلش به سر رسیده است. و الساعه معنای این پایان مهلت است و پایان تاریخ کفرش!

۳۰۲- آنچه مقام عصمت و طهارت انبیاء و ائمه و کاملان الهی خوانده می‌شود تماماً ناشی از حیات ناطق لوح محفوظ الهی در نفس ناطقه آنهاست به درجات هفتگانه حیات روح! در قرآن کریم مکرراً شاهد توبیخ و سرزنش الهی نسبت به رسولانش از جمله رسول خاتم هستیم که بارها به آستانه خطا و گناه رسیده‌اند و خداوند آنها را بخشوده و پاک کرده است و هیچ ناپاکی در نفس آنها نقش نبسته است و آن به دلیل حیات روحانی و ناطقه لوح محفوظ است

که اجازه نمی‌دهد هیچ امر و معنای خطا و ناحقی در نفس ناطقه آنها نوشته شود و لوح محفوظ را در دلشان تیره و تار کند. و امام زمان در ظهورش به‌مثابه مظهر تمامیت هفت فصل کتاب‌الله و لوح محفوظ است و آنرا بر جهان بشر می‌خواند و عرضه می‌کند. و لذا در روایات آمده که امام زمان در ظهورش کاری جز تأویل و تعیین قرآن نمی‌کند. و این همان مقام ذکر کامل است که لوح محفوظ را در خود به یاد می‌آورد و می‌خواند و در این خوانش خلق جدید انسان را رقم می‌زند.

۳۰۳- مولوی ما در کتاب مثنوی آشکارا ادعا می‌کند که کتابش عین قرآن و کلام‌الله است و لذا جز دست‌پاکان به حقانیتش نمی‌رسد. مولوی به‌همراه شمس نیز از قائمان آخرالزمان بودند که فصولی از لوح محفوظ ذاتش را به یاد آورد و خواند و بیان کرد و تا به امروز قیامت‌های بسیاری را برپا نموده است که قیامت زندگی ما نیز پرتوی از آن قیامت مولانائی است که ما را بر قیامت وجود امام زمان ملحق ساخت.

۳۰۴- در تورات و انجیل، خداوند به عنوان وجود مطلق و غیرمتجلی و غیرظاهر و فاقد هر صفتی است. «منم آنچه هستم» تنها توصیفی از خداوند در تورات و عهد عتیق است که عین ذات مطلق است و نه بیشتر! فقط در قرآن کتاب آخرالزمان است که خداوند آن‌همه صفات و افعال دارد که جمله دال بر ظهور و تجسم و تعیین و فعلیت است که حواس بشری قادر به تجربه و درک اوست. او حتی رنگ دارد و زراعت می‌کند و غذا و آب به بندگان می‌خوراند و می‌نوشاند و خوشحال و ناراحت و خشمگین می‌شود و انتقام می‌گیرد و عفو می‌کند و می‌کشد و زنده می‌سازد و...! و این خدای محمد در آخرالزمان است که از وجود امامانش تجلی کرده است و از امام آخرش به تمام و کمال ظاهر است. پس امامان شریک قدرت خداوند و صفاتش نیستند بلکه مظاهر خداوند هستند در درجات تجلی!

۳۰۵- معراج پیامبر اسلام، کامل‌ترین ذکر و تجلی لوح محفوظ جان یک انسان است که برایش خوانده و شنیده و رؤیت شده و بلکه به فعل می‌آید منتهی فقط برای شخص خود رسول! زیرا لوح محفوظ و کتاب‌الله همان لوح و قلمی است که خداوند بواسطه‌اش جهان هستی را از آغاز تا پایانش آفریده است و در جان انسان یکبار دیگر رخ می‌دهد. و اما در آخرالزمان از وجود امام زمان و اولیای او این واقعه به‌گونه‌ای رخ می‌دهد که جهانیان هم آنرا می‌یابند و می‌بینند و هر کسی به درجه ایمان و ذکر و عرفانش آنرا می‌فهمد که چیست و چه واقعه‌ای است. و مرتبه‌ای از این واقعه برای این بنده نیز رخ نموده است که آثارم شرح و بیان آن است.

۳۰۶- اگر لوح محفوظ را همچون یک لوح فشرده یا هارد کامپیوتری در نظر آوریم، لوحی است که در جان آدمی چون روشن شود کل جهان هستی لامتناهی را در مقابل هوش و حواس اهلش متجلی می‌سازد و خود او را هم در این کارگاه هستی معرفی می‌کند که چیست و کیست و کجاست و چکاره است. لوح محفوظ همان کتاب‌الله است که خداوند خواندنش را به برخی از عارفانش تعلیم می‌دهد یعنی علم کتاب که در قرآن ذکر شده است. و فرق قرآن و کتب آسمانی از کلام ائمه و اولیاء و عارفان صاحب علم کتاب همان فرق بین نزول و تأویل است: قرآن و بیان آن در هر عصری! بنابراین نمی‌توان تأویل و بیان را کلام مستقیم وحی دانست. تأویل به معنای بیان قرآن و کتاب‌الله در ظرف مکان و زمان و فرهنگ و دوران‌هاست. قرآن، کلام خدا در جریان نزول از آسمان به‌سوی زمین جان نبی است و بیان هم جریان عروج این کلام از زمین جان ولی به‌سوی آسمان است از زبان ولی و نه فرشته وحی!

۳۰۷- پس در اینجا سئوالی بس مهم قابل طرح است که در طول تاریخ معرفت دینی در جهان اسلام مورد مناقشه علما و عرفا بوده است و آن اینکه آیا قرآن برتر است یا بیان! آیا نبی برتر است یا ولی؟ آیا فقیه برتر است یا عارف؟

۳۰۸- مسئله اینست که بیان منهای قرآن ممکن نیست و بیان، تأویل و شرح و تعین قرآن در عالم واقع است. و در عین حال قرآن بدون بیان فاقد هر نور و هدایتی است و بلکه قرآن به تنهایی عمده‌تاً موجب ضلالت است و همان‌طور که در خود قرآن آمده، این کتاب فقط برای رسواسازی منافقین است که مکتوب شده است. همان‌طور که علم بیان که علم الساعه و آخرالزمان و قیامت و هدایت بر صراط است لزوماً از روی قرآن عربی حاصل نمی‌آید در عین حال که قرآن عربی هم می‌تواند حجتی بر راستی و حقانیت آن باشد. اکثر قریب به اتفاق عرفای اهل تأویل و حتی امامان ما بدون اتکاء به آیات قرآن عربی به علم بیان پرداخته‌اند و گاه که مخاطبی رد پای قرآنی این تأویلات را طلب کرده آیه‌ای از قرآن عربی هم عرضه کرده‌اند. این حقیقت در دریائی از روایات امامیه حضور دارد و آشکار است در اصول کافی، بیان‌الائمہ، ام‌الکتاب، الہفت الشریف و امثالہم! یعنی آن قرآنی هم که مبنای علم بیان و تأویل است این قرآن عربی که در نزد مسلمین است نمی‌باشد که اکثر امامان ما بارها متذکر شده‌اند که همه حقایق و اسرار امامت در این تدوین عثمانی حذف شده است و به روایتی این قرآن فقط حدود یک سوم اصل قرآنی است که بر محمد (ص) نازل شده است. قرآنی که مبنای علم بیان و تأویل است از نزد امام زمان بر قلوب عارفان وارد می‌شود به زبان امّی هر عارفی! این قرآن عربی موجود حداکثر می‌تواند برای عارفان عرب قابل تأویل باشد. و اینکه روایت شده که امام زمان در آخرالزمان به زبان هر قومی کتاب‌الله را بر آن قوم تلاوت و تأویل می‌کند دال بر این حقیقت است که کتاب‌الله بایستی به زبان مادرزادی هر فرد و قومی نازل شود تا موجب هدایت گردد. یعنی خداوند به زبان و منطق و احساس و مسائل و شرایط مادی و معنوی هر فرد و گروهی با ایشان سخن می‌کند. همان‌طور که مثلاً خداوند در قرآن محمدی، یک عرب خالص و کامل متعلق به همان عصر است و گوئی این ذات خود محمد است که با محمد سخن می‌گوید و این همان معنای نزول وحی است از آسمان هفتم وجود محمد به آسمان دنیایش که فرهنگ و زبان دنیوی محمد است. بطن هفتم فطرت الہی محمدی با بطن اول و دنیویش که نفس اماره اوست سخن گفته است و این گفتگوی نفس واحده است با نفس اماره! پس این نزولی تماماً باطنی است. و این آسمان‌های زمینی و آسمان صغیر جان محمد است.

۳۰۹- قرآن عربی می‌فرماید: «اگر این کتاب به زبان عربی سلیس و امی نمی‌بود احدی ایمان نمی‌آورد.» معلوم است که مخاطب قرآن عربی فقط قوم عرب است و لاغیر! آیا براستی امروزه آن کتاب آسمانی که موجب ایمان و هدایت قوم ایرانی باشد که به زبان اصیل ایرانیان هم باشد چه کتابی است؟ بی‌تردید دین محمد، دین آخرالزمان است و قرآن هم همچنان در حال نزول است بر قلوب عارفان محمدی! نزلنا تنزیلاً: یعنی نزولی مستمر و جاری که از روح محمدی بر قلوب مؤمنان عارفش که علم کتاب داده می‌شوند در حال نزول است به زبان‌های اقوام گوناگون بشری در سراسر جهان! این عارفان حامل علم کتاب در میان ایرانیان در طول تاریخ چه کسانی هستند؟ حلاج، روزبهان، بایزید بسطامی، سلمان فارسی، مولوی و امثالہم که هر یک فصلی از کتاب‌الله و لوح محفوظ را گشوده و تبیین نموده‌اند تا به حقایق ام‌الکتاب که در مجموعه آثار ما رخ نموده‌اند که بطن هفتم کتاب‌الله و ذات معانی است که در تأویل کلمة‌الله (ال لاه) ممکن شده است که قلب معرفت‌شناسی قرآنی می‌باشد یعنی معرفت‌شناسی الہی!

۳۱۰- از طرف امامان شیعه دریائی از معارف برجای مانده که دین محمد و آخرالزمان و قرآن را جز برپائی قیامت الساعه نمی دانند که مصادف با ظهور امام از وجود قائمانش در دوره غیبت می باشد غیبتی که قلمرو ظهور است که این یگانگی ظهور و غیبت به مثابه تحقق ذات کلمه ال لاه می باشد که مصدر یگانگی بود و نبود می باشد. و کل مجموعه آثار ما هم تبیین این حقیقت است که حق الحقایق دین خدا و سر آفرینش می باشد که در دین محمد و امامانش محقق می شود که زندگانی و معارف ما تماماً تجربه و درک وجودی و حسی و عرفانی و شهودی این حق است.

۳۱۱- تنها کلام مکتوب و جامع و حیرت آوری که از امام دوازدهم در آستانه غیبت کبرا به جای مانده یعنی خطبه یا دعای سباسب که ترجمه اش کرده ایم بیانگر راز این یگانگی ظهور و غیبت است. در این خطبه می فرماید که به ذات عصمت و حفاظت قهار الهی ملحق شده است و دیگر ابداً کسی او را دیدار نخواهد کرد و در این غیبت همه کافران و اشقیاء و دشمنان حق را به دست خدا نابود می کند. پس اگر ظهور فیزیکی باشد در پایان این نابودسازی کفر و ظلم بر روی زمین است که منجر به برپائی حکومت واحد عدل و قسط و رحمت بر روی زمین خواهد شد که جز مؤمنان در جهان باقی نمانده اند که این مربوط به آخرین دوره آخرالزمان پنجاه هزارساله در جهان است که چیزی به قیامت کبرا باقی نمانده است که این قیامت کبرا هم هرگز به معنای نابودی جهان هستی نیست بلکه به معنای تجلی خدا از زمین و آسمان است همان طور که در قرآن مذکور است.

۳۱۲- از مجموعه روایات منسوب به ائمه هدی^(ع) پرواضح است که قائم آل محمد هیچ ربطی به امام و امامت ندارد به لحاظ شجره و نسب زمینی! در همه این روایات درک می کنیم که خود امامان بیش از همه در عطش ظهور قائم بوده اند آن هم نه فقط قائمی که در عصر غیبت امام ظهور می کند بلکه قائمی که در عصر خود امامان، هم می تواند ظهور کند. و لذا از زبان برخی از ائمه ذکر شده که قائم در عصر خود امامان به آستان ظهور رسیده و به دلایلی دچار بداء شده است. یکی پنداشتن امام و قائم در باور شیعه از جمله بزرگترین سوء تفاهات بوده است که جنبه عمدی و آگاهانه هم داشته که ریشه در دسیسه ملایان درباری شیعه داشته است بخصوص سادات! و نیز از زبان ائمه هدی روایاتی متواتر آمده که نخستین و شقی ترین دشمنان قائم سادات بنی فاطمه هستند.

۳۱۳- آیا آنچه که در نزد بشر مدرن، موسوم به تاریخ تمدن و شکوه فرهنگ های اقوام بشری است چگونه حاصل می آید؟ بناهای برجای مانده از اعصار کهن به همراه الواح یا کتب تاریخی که به جای مانده است. این بناها در تار و پودش، از خون و استخوان و زجر مردمان بی پناه و گرسنه است که به بیگاری و بردگی گرفته شدند و مالیات های جابرانه که از مردمان به زور ستانده اند. هنوز هم در لابلای این بناها استخوان آن کارگران دیده می شود. و کتاب ها و الواحی که به امر شاهان و جباران نوشته شده تا شکوه و قداست و عظمت کذائی آنان را در تاریخ ثبت کند. اینست علائم فرهنگ ها و تمدن های گذشته بشری که امروزه به آنها فخر می شود و در جهت احیایش تلاش می کنند: تمدن رومی، تمدن ایرانی، تمدن اسلامی، تمدن هند و چین و امثالهم! این تمدن طاغوت است و فقط هم طاغوتیان در صدد احیایش می باشند. و لذا آنچه که از راه تاریخ به ارث رسیده و فهم می گردد طاغوت است و اینست که همه فلسفه های تاریخی دارای ذات طاغوتی و استکباری و جبار هستند چه مذهبی باشند یا غیر آن! همان طور که

جمهوری اسلامی ایران حاصل نوعی فلسفه تاریخ تشیع است. حقایق تاریخ گذشته جز از راه تلاوت و خوانش و بیان لوح محفوظ حاصل نمی‌آید.

۳۱۴- «ما نشانه‌های خود را در درون و برون‌شان می‌نمایانیم تا بدانند که او حق است. آیا به ربوبیت شما کفایت نمی‌کند. ولی مسئله اینست که به دیدار پروردگارشان شک دارند در حالی که خداوند بر هر چیزی محیط است.» قرآن کریم- این ما، امامان هستند و این او هم قائم است که مظهر لقای خداوند است که اکثر مردم درباره‌اش تردید دارند. در اینجا چهار جناح حضور دارد: ما، آنها، او و خداوند! ما که ائمه هدی هستیم که سالکان را هدایت می‌کنند به سوی قائم آل محمد که او است. و نشانه‌های ائمه هدی که هویت آنها تماماً در وجود قائم آل محمد جمع شده و به ظهور می‌رسد. و لذا این امامان هستند که قائم را حمایت نموده و به قیام یاری می‌کنند و سالکان همه نشانه‌های ائمه را در قائم درک می‌کنند و او را مظهر حق می‌یابند ولی به دلیل تردیدشان در لقای الهی بر زمین، درباره قائم دچار تردید می‌شوند. پس معلوم است که قائم آل محمد همه نشانه‌های امامان را در خود داراست و نهایتاً مظهر حق و تجلی رب است. متأسفانه هیچ‌یک از مفسران بزرگ از علما تا عرفا جرأت نداشتند تا بگویند که در این آیه سخن بر سر چیست و این ما و ایشان و او و رب کیانند و اصلاً چه خبر است.

۳۱۵- امامان، انواری هستند که فصول مختلف لوح محفوظ را در دل سالکان خوانا می‌کنند و این نشانه‌های امامان در درون انسان است که نشانه‌های قائم را در جهان بیرون بیان می‌کند و نشان می‌دهد که همه این نشانه‌ها در وجود قائم آل محمد جمع است و به جمال واحده تجسم یافته است که تجلی خداوند است از برای کسانی که به لقای الهی در این جهان باور دارند. این معرفی یک انسان امامیه یا شیعه حقیقی و کامل است.

۳۱۶- همان‌طور که رسول اکرم فرموده، همین جهان هستی در آن واحد مظهر و مصدر تمامیت بهشت و جهنم است. از طریق علوم جزئی (ذره‌ای) به ساختار دوزخی جهان می‌رسیم و از طریق علوم تأویلی و ذکر هم به ساختار و موجودیت بهشت نائل می‌آئیم زیرا در هر ذره‌ای از جهان هستی، کل اسرار و قوانین جهان هستی مندرج و متمرکز است و می‌توان از جزء به کل رسید و از یک به همه و از شناخت مخلوق به معرفت خالق رسید و همچون خالق، جهان‌های برتر و دگر آفرید جهان‌های بهشتی و دوزخی! و این همان معنای لوح محفوظ در دل ذرات است. این همان راز آفرینش جهان هستی از نفس واحده است که این واحد همان خداوند است.

۳۱۷- هر قیام و قائم و قائمیتی دو وجه دارد: قیام به سیف و قیام به قلم! قیام به سیف از برای کفار و ستمگران و طاغوت است ولی قیام به قلم، اهل ایمان و اخلاق را خطاب قرار می‌دهد. و هر یک از این دو قیام درب‌های جهنم و جنات را برای خلائق می‌گشاید که دسته‌دسته به سوی آنچه که لایقش هستند حرکت می‌کنند. فرمانده قیام به سیف در عالم غیب است یعنی امام دوازدهم است همان‌طور که در خطبه سباسب شاهد هستیم که یک خطابه جنگی است. ولی فرمانده قیام به قلم، عارفان امام می‌باشند در هر عصر و قومی! امام صامت و امام ناطق، امام مستقر و امام مستودع! امام و مهدی!

۳۱۸- همان‌طور که قائم آل محمد در عرصه ظهورش مظهر تجلی حق و ربوبیت خداوند است رو در رویش دجال حضور دارد که او هم دعوی الوهیت دارد و خود را خدا و رزاق و صاحب خلق می‌خواند که جز عده بس قلیلی همه

مردم از او پیروی می کنند که راز اصلی این پیروی اینست که دجال به همه مردم وعده رزق و معیشت رایگان می دهد و از این طریق دل و عقل و اراده مردم را تسخیر می کند. طبق روایات شیعه، دجال یک ایرانی است که از اهالی قریه ای در منطقه اصفهان می باشد و با خری سفید و گول پیکر که از ماتحتش دود و آتش بیرون می آید وارد می شود. با این نشانه ها پیدا کنید دجال را در این دوران تحت لوای ولایت مطلقه فقیه که بر خود خدا و رسول هم ولایت دارد!

۳۱۹- انقلاب صنعتی پدید آمد تا بشر بتواند در رفاه و آسایش و لذت بیشتری زیست کند که حاصلش تباه سازی آب و خاک و هوا و غذا و تن و روان و جان همه زندگان شد. و آنگاه در قرن اخیر انقلابات اجتماعی پدید آمد تا اینهمه نعمات و رفاه حاصل از این انقلاب صنعتی بین مردمان به تساوی تقسیم شود که این مساوات و عدالتی در جهنم بود که فقط آتش و فساد و ظلم را بین مردم به تساوی تقسیم کرد و خفقان و سرکوب و زندان و شکنجه و اعدام را به همه خلائق برساند و همه را به فیض برساند. و سپس دجالانی در سراسر جهان و خاصه ایران پیدا شدند که به مردم وعده دادند که این آتش و فساد و گنداب و جاسوسی و اعدام را به رایگان به همه هدیه می کنند. این خلاصه ای از داستان مدرنیته در جهان است.

۳۲۰- در آخرالزمان شقی ترین و فریبکارترین حکومت ها ظاهر می شوند و بدین گونه خداوند درجه ستمبری مردمان را در قبال طاغوت امتحان می کند. و هر که به طاغوت پشت کرد و از قلمرو آن به لحاظ مادی و معنوی خارج شد به نور حمایت و شفاعت امام زمان ملحق می شود و رستگار می گردد. داستان مردم ایران در قبال رژیم ولایت فقیه نیز همین گونه است. اینست که فرج امام در اوج شقاوت و ستم طاغوت حاصل می گردد از برای کسانی که از طاغوت رویگردان می شوند.

۳۲۱- قائمان آخرالزمان همان مؤمنان و عارفانی هستند که در دوره غیبت امام زمان به نور امام ورود کرده و مشمول فرج امام گشته اند و لذا خود این دیدارکنندگان و ملحقین به نور امام که با امام زمان محشورند و با او زیست می کنند آئینه تجلی امام زمان برای مردمان هستند و اینان همان یاران سیصد و سیزده گانه امام در جهان می باشند. اینان برپاکنندگان قیامت آخرالزمان می باشند و قیامت خودشان برپا شده است و به لقای الهی رسیده اند. و اینان نور ذکر خلق جهت احیای لوح محفوظ هستند.

۳۲۲- چرا دجال ملعون ترین بشر روی زمین در تاریخ معرفی شده است و درست در نقطه خلاف ناجی موعود قرار گرفته است؟ زیرا دروغگوترین بشر است که به اسم بزرگترین معنا مرتکب بزرگترین دروغ می شود یعنی به اسم خدا، مردم را از خدا رویگردان می کند و ایمان و اعتماد مردم را نسبت به خداوند نابود می کند. همان طور که دروغگوئی ملعون ترین ارزش ها در همه اقوام و مذاهب است زیرا اعتماد را نابود می کند و دوستی را از بین می برد. چرا که ارزشی بالاتر از دوستی نیست که بر اعتماد استوار است. و لذا دروغ را ام الفساد خوانند و تنها کاری که ایمان را در دل اهلش از بین می برد یعنی اعتماد بین خدا و خلق را نابود می کند. و دجال مظهر بزرگترین دروغ ها و خیانت ها و بزرگترین دشمن اعتماد و دوستی است بین انسان و خدا! همان طور که امام، دوست انسان هاست دجال هم دشمن آنهاست. امام، مظهر صدق و صدیق اکبر است همان طور که دجال هم مظهر کذب و دروغ اکبر است. و دجال، دشمن در لباس دوست و کافر در لباس ایمان است و نابودگر در لباس ناجی!

۳۲۳- دروغ به این دلیل بد است و بدترین بدی‌هاست که اعتماد را که بنیاد دوستی و دوست داشتن است نابود می‌کند که بالاترین اعتماد و دوستی هم بین انسان و خداوند است که دجال دشمن آن است پس بدترین موجودات است زیرا دروغ‌گوترین آنهاست که به اسم خدا دروغ می‌گوید: «کیست ظالم‌تر از کسی که به خداوند دروغ می‌بندد!» قرآن کریم- و این معرفی دجال است که به اسم خدا دروغ می‌گوید و لذا خلق را به خدا بی‌اعتماد و کافر می‌کند و دشمن! و ظلمی بزرگتر از این نیست! و این هویت ملایان مذاهب و خاصه اسلامی و شیعی است که نهایت آن دجال است که در آخرالزمان ظهور می‌کند که دجال این عصر خمینی است. و من تنها کسی بودم که حتی لحظه‌ای هم او را باور نکردم.

۳۲۴- مردمی دروغگو اسیر رهبرانی دروغ‌گوتر از خود می‌شوند تا در آئینه رهبران خود، تمامیت نفس خود را تماشا کنند تا شاید توبه کنند و صدق پیشه نمایند و آنگاه نوبت ظهور ناجی صدیق و امام حق است تا این توبه‌کاران را برهاند! اینست که ظهور دجال مقدمه واجبی بر ظهور موعود صدیق است.

۳۲۵- بنده تنها کسی در داخل کشور بودم که در سال ۱۳۸۹، رساله‌ای تحت عنوان خمینی‌شناسی در فضای مجازی منتشر کردم که در آنجا کذب همه ادعاهای خمینی را آشکار کردم کذب فقاقت و عرفان و مسلمانی‌ش را! و از این بابت محکوم به زندان شدم و در زندان هم مسمومم کردند که موجب سکت من شد. این سکت موجب آزادی‌م گردید و حیات جدیدی که از جانب امام زمان یافتم برای چندمین مرتبه! کاریزمای جادویی خمینی در مردم ایران و همه جریانات سیاسی آن چیزی جز طلسم شیطنانی نبود که ریشه در دروغ و ریای عقیدتی مردم ایران داشت که دجال را منجی حق یافتند! در حقیقت امام زمان در عقیده مردم ایران همان دجالیت بود. خمینی مظهر نفاق عقیدتی مردم و گروه‌های انقلابی بود.

۳۲۶- دین به عنوان ابزاری جهت رسیدن به حکومت و قدرت و یا در منظر شیعی، امام زمان به عنوان ابزاری جهت رسیدن به آرزوهای دنیوی و سلطنت و ریاست جهانی، محور نفاق عقیدتی مردم ما و گروه‌های سیاسی بوده است. دین مجموعه‌ای از عقاید و رفتار اخلاقی و معنوی و توحیدی است که بایستی هدف زندگی باشد و نه وسیله آن! بایستی هدف مبارزه و انقلاب باشد نه ابزار آن! در انقلاب ۵۷ این رابطه کاملاً وارونه گشت و لذا یک انسان کذاب و واژگون‌سالاری چون خمینی به رهبریش رسید.

۳۲۷- آنهایی که برای عقب نماندن از قافله تمدن طاغوتی غرب به تفاسیر علمی و فلسفی و انقلابی قرآن دست زدند تا نشان دهند که اسلام هم از تمدن غربی چیزی کم ندارد هسته مرکزی این دروغ و نفاق و واژگونی در انقلاب ۵۷ بودند که خمینی در رأس این واژگونی قرار داشت. از نهضت آزادی تا مجاهدین خلق و روحانیت انقلابی و گروه فرقان و پیروان چپ و راست شریعتی همه دچار این نفاق و واژگونی و احساس حقارت در قبال تمدن مدرن غرب بودند و لذا هر گروه و فردی سعی نمود تا اسلام و قرآن را تفسیر غربی و مدرن نماید و بگوید اینست اسلام راستین! جهت یکی نشان دادن اسلام و مدرنیسم این همه جنایت رخ نموده است.

۳۲۸- آیا برآستی اسلام راستین کدامست؟ دین راستین چیست؟ دین و اسلام راستین آنست که پیروش انسانی راستین باشد یعنی دروغگو و ریاکار و فریبکار نباشد راست باشد. راست بگوید و راست عمل کند و راست بفهمد و برای

رفع نیازهایش مجبور به مکر و ریا نباشد. پس صدق اصل و محور و مقصد دین و اسلام است که قرآن و رسول خدا و علی^(ع) آن را تبیین نموده‌اند. یعنی دین و اسلام راستین آنست که به اهلش یاری دهد تا بتواند از اسارت دروغ برهد و راه و روش صادقانه زندگی را بیابد و راست باشد. در حالی که جمهوری اسلامی ایران و دولتمردان و رهبران دروغگوترین و مکارترین پدیده‌های این عصر بوده‌اند و این واژگونی را بر اساس فقه توریه و تقیه، تقدیس و توجیه کرده‌اند. هر دین و آئینی که توجیهی برای دروغگوئی و مکر و فریب داشته باشد راستین نیست دجالی و شیطانی است. چنین مذهب و مکتبی به لوح محفوظ و حافظه فطری انسان امکان گویا و خوانا شدن نمی‌دهد و بلکه آن را خفه می‌کند و کسی که خود را خفه کرد همه اطرافیان خود را هم دچار خفقان می‌سازد و به کسی اجازه صادق بودن نمی‌دهد و اینست راز سرکوب و استبداد و خفقان و سانسور و قتل عام مردم راستگو!

۳۲۹- آدمی بواسطه دروغگوئی بر لوح محفوظ دلش مَهر می‌زند و باطلش می‌سازد و دجال هم امام این رسالت شیطانی در بشر است تا لوح محفوظ الهی در فطرت بشر را دچار نسیان و انقباض و ظلمت سازد تا بشر هیچ نوری از ذات الهی در خود نیابد و بی‌خود و دیوانه گردد تا بواسطه شیاطین به تصرف درآید. اینست که دروغگوئی را اَمّ الفساد و ذات هر گناه و مفسده‌ای دانسته‌اند زیرا آدمی را از ذات خودش بیگانه و دیوانه ساخته و بی‌وجود می‌کند.

۳۳۰- کفر در لغت به معنای پنهان داشتن و انکار حقایق است پس دروغگوئی و ریا ماهیت اجرائی کفر است. کفر، اسم است که مسمایش کذب است. پس انسان دروغگو و ریاکار در لباس هر دین و آئینی که باشد کافر است. همان‌طور که امام صادق^(ع) می‌فرماید تنها چیزی که ایمان را در دل نابود می‌کند دروغگوئی است. ایمان خصمی جز دروغگوئی ندارد و راهی جز صدق و راستی!

۳۳۱- پس هر که راستگوئی و بی‌ریائی پیشه کند مؤمن و رستگار است تحت عنوان هر دین و مکتبی باشد و یا حتی لامذهبی! و لذا در قرآن کریم در همه جا صدیقین هم‌طراز انبیای الهی هستند.

۳۳۲- حال انسان دروغگو اگر دارای عناوین و الفاظ دینی باشد دجال می‌شود که امام دروغگویان و کافران است که آنها را به‌سوی دوزخ رهنمون می‌شود.

۳۳۳- آدمی به‌میزانی که واقعیت‌های زندگیش را که جریان دارد ناحق می‌داند به جنگ و انکار آن برمی‌آید و این اساس پیدایش دروغگوئی است. پس دروغگو خصم هستی و عاشق جهان بایستی و ایده‌آل خویش است یعنی یک انقلابی است در انواع و مراتبش! پس بیهوده نیست که همه انقلابات به فساد و ظلم بزرگتری می‌رسند و همه انقلابیون نهایتاً رسوا می‌شوند زیرا بر دروغ و دروغگوئی بنا شده است. و لذا عاقبت هر انقلابی یک فریب‌خوردگی بزرگ است که همه اعتراف می‌کنند.

۳۳۴- در برخی فرهنگ‌ها دروغ‌ها آنقدر کهنه و نهادینه و گاه مقدس شده‌اند که عین دین و اخلاق و مقدسات هستند و عین راستی! و این واژگونی کامل است که خداوند با زیر و رو کردن چنین جوامعی آنها را بر مقعد صدق بازمی‌گرداند و این یعنی انقلاب! انقلابی که به اراده حق بر جامعه‌ای فرود می‌آید تا مردم بر کذب باورها و

احساساتشان بیدار شده و توبه کنند. انقلاب ۵۷ از این نوع انقلابات است که تا به امروز ادامه یافته است تا مردم بر کذب عقاید و فرهنگ خود آگاه شده و توبه کنند و هرگاه که این توبه کامل شد عذاب این انقلاب رفع می‌شود.

۳۳۵- علاوه بر این آن اعتقادات دینی، فلسفی و حتی علمی که نتواند به حق واقعیات جاری جهان نائل آید به‌سوی کذب و مکر و ریا می‌رود. همه ایدئولوژی‌های انقلابی از این دست هستند. هر که بگوید که نباید چنین باشد و باید چنان باشد ذاتاً کذاب است و کافر! زیرا اصل توحید جز تصدیق ظاهر و باطن نیست که لوح محفوظ خوانای صادقی در جهان بیرون باشد. زیرا اوست ظاهر و باطن! پس کسی که واقعیات جهان بیرون را عین حق نداند کذاب است و لذا موحد نیست چون خلقت عالم را نفی می‌کند و منکر خداست. پس جز کسانی که به مقام رضا و رضوان الهی نرسیده‌اند اسیر کفر و کذب هستند. انسان رضوانی کسی است که لوح محفوظ و نفس ناطقه‌اش خوانای برحق جهان بیرون است و مصدق خلقت الهی! و لذا علی^(ع) می‌فرماید هرگاه در کار جهان و جهانیان عیبی دیدی بدان که عیب از فهم توست پس توبه کن!

۳۳۶- پس توحید نیز اسم است که مسمایش صدق است. پس انسان موحد همان انسان صدیق است که باطنش مصدق و تسبیح کننده جهان بیرون است. و این لوح محفوظ نفس اوست که جهان را عین حق می‌یابد و می‌خواند و تبیین می‌کند. پس آنکه لوح محفوظ جانش، ناطق و زنده نیست هیچ میزانی برای تشخیص راستی وقایع زندگیش ندارد و دائماً محتاج دیگران است تا به او امر و نهی کنند و بدین‌گونه جذب طاغوت می‌شود و تبلیغات حاکم بر جامعه!

۳۳۷- آنچه که تفکر و تعقل نامیده می‌شود تلاش برای خواندن لوح محفوظ فطرت خویشتن است: «چرا در خود تفکر نمی‌کنند تا ببینند که هر آنچه که خداوند آفریده برحق است!» قرآن کریم- یعنی لوح محفوظ، حقانیت هر آنچه که در جهان آفریده شده و جریان دارد را نشان می‌دهد.

۳۳۸- آدمی در جریان انکار و گریز از واقعیت‌های زندگیش به دام کافران و فریبکاران و دجالان و طاغوت می‌افتد و برده و بنده ظالمان می‌شود. آنکه حق حیاتش را در واقعیات زندگیش دریابد از غیر بی‌نیاز می‌شود و به آزادی و استقلال و عزت در زندگی می‌رسد.

۳۳۹- ولی تفکر و تعقل که کندوکاو در لوح محفوظ است در قرآن کریم مختص اهل ایمان است یعنی کسانی که به نوری از وجه رب یعنی امام زمان رسیده‌اند و دلشان روحانی و منور و راسخ گشته است و می‌تواند کتاب‌الله را در خویشتن بگشاید و بخواند که این همان واقعه معرفت نفس است و شناخت حق و صراط مستقیم هدایت و ورود به یوم‌الدین و تحقق این حقیقت که: دین هر آن واقع است! یعنی حق در عین واقعیت جاریست.

۳۴۰- ولی همه کسانی که لوح محفوظ را می‌خوانند مایل و قادر به بیان آشکارش برای مردمان نیستند. آنکه اسرار لوح محفوظ را تبیین می‌کند یوم‌الدین و قیامت عصرش را هم برپا می‌کند و او قائمی از قائمان آل محمد است که قیامت به تأویل و شمشیر قلم می‌نماید و بدین‌وسیله شمشیر امام زمان به‌دست کافران و منافقان می‌افتد و همدیگر را قلع و قمع می‌کنند تا زمین از فساد این ظالمان پاک شود و برای ظهور جهانی امام و حکومت او مهیا گردد. و اینست

راز قیام به سیف که در روایات درباره امام زمان و ظهورش به ما رسیده است که باطنش قیام به قلم است در دست قائمان آل محمد که محل ظهور امام خویشند.

۳۴۱- ذات وجود، وحدانیت و احدیت است همانگونه که در سوره توحید تعریف شده است و لذا تا آدمی هم احد و صمد و بی علت و معلول و بی تا نشود صاحب وجود نشده است و هنوز مفروض است نه موجود! و تا آدمی درون و برونش یگانه نشود و آنچه که هست عین آنچه که باید باشد یافته نشود به قلمرو احدیت و صمدیت وارد نمی شود و الساعه و بی تا نمی گردد. یعنی انسان نمی شود که خلیفه خدا تلقی گردد. و این ممکن نمی شود الا در خواندن لوح محفوظ دانش و تعین آن در عالم بیرون! یعنی آنگاه که به قول هگل، فکر عین واقعیت آید یعنی حقیقت و واقعیت امر واحدی یافته شود. و فقط در این صورت است که انسان واجد وجود می گردد یعنی وجود را می یابد و موجود می گردد که ذکر دائمش این معناست که: انّ الله کان علی کل شیء! یعنی حضور و ظهور حق در هر چیزی درک شود. و این توشه حیات جاوید است.

۳۴۲- آدمی پس از مرگش فقط معنای زندگی خود را با خود به ارث می برد و در آخرت ادامه می دهد. این معنا همان درک خدا در خود است و زندگی! همان طور که «معنی» در لغت به مفهوم «با خود» است و خودی جز خدا نیست پس هر معنایی به مثابه نوری از حضور خدا در خود است. و انسانی که فاقد این معنا باشد با مرگش دچار برزخ بین وجود و عدم می شود تا قیامت کبر! زیرا خدا معنای وجود است که با مرگ تن باقی می ماند: معنای خود و با خود بودن و خود بودن! «انّ الله معنا!» قرآن کریم-

۳۴۳- آخرالزمان عصر قیام به سیف است و سیف به معنای شکافتن و تأویل است. که این شکافتن یا ظلمانی است یا نوری! همان طور که همه علوم مدرن حاصل شکافتن ناری است و لذا علوم ذره ای مادر همه علوم مدرن محسوب می شوند که از شکافتن ذرات حاصل آمده اند. ولی شکافتن و سیف تأویلی و نوری مختص اهل معرفت و ذکر است که با شمشیر قلم ذات چیزها را می شکافند و به ازلیت ذات تأویل می کنند که نهایتش تأویل کلمه الله است در هر چیزی که یگانگی بود و نبود را آشکار می کند. که همان یگانگی غیب و شهود و زمین و آسمان و ظاهر و باطن و اول و آخر است. حاصل شکافتن ناری، جهنم دوران است که طبیعت را به قدرت آتش می شکافد. و ماحصل شکافتن نوری، جنات نعیم است که طبیعت را به نور کلمه الله می شکافد. و کافران و مؤمنان دسته دسته به یکی از این دو شکاف وارد می شوند. آنهایی که از نگاه آخرالزمانی گریزانند بی تردید از اهالی جهنم می باشند زیرا چشم خود را بر وقایع این دوران بسته اند پس در ظلمات به سر می برند و با چشمان بسته بر جهنم وارد می شوند.

۳۴۴- امروزه کسی که آخرالزمان را فهم و باور نکند هیچ چیزی را فهم و باور نمی تواند کرد و اسیر توهمات و القائات و تبلیغات طاغوت و دجال هاست و در سرایشی دوزخ در حال سقوط است. فجیع ترین سرنوشت را مسلمین دارند که نسبت به وقوع آخرالزمان غافل و منکرند زیرا نوک تیز حوادث آخرالزمانی متوجه آنهاست چرا که اسلام دین آخرالزمان است.

۳۴۵- کسی که آخرالزمان را نمی شناسد و یا آن را انکار می کند و خرافه می خواند مثل کسی است که در سن کهولت به سر می برد و هنگام مرگ اوست درحالی که او خود را نوجوانی می پندارد و بر این اساس می اندیشد و برنامه ریزی

می‌کند. انسان آخرالزمانی حق ندارد که به زمان امیدوار باشد و زمانمند زندگی و اندیشه کند. در آخرالزمان هیچ مشکلی به مرور زمان حل و فصل نمی‌شود و زمان دادرس نیست. هیچ گشایش و نجاتی جز در الساعه نیست. آخرالزمان عرصه ظهور و بروز و تحقق همه آرزوهای تاریخی بشر است که بطالت و واژگونیش هویدا است.

۳۴۶- فصل آخر کتاب الله و لوح محفوظ در آخرالزمان به فعل و تجلی می‌آید و بدین‌وسیله کتاب وجود به تمام و کمال رخ می‌نماید و قابل خواندن است. و قرآن فصل آخر این کتاب است و لذا سراسر شرح قیامت و الساعه و یوم‌الدین و علائم آن است.

۳۴۷- یعنی بشر مدرن آخرین مهلتش را در حیات زمینی تجربه می‌کند و دیگر به حیات خاکیش باز نمی‌گردد و بر حیات اخروی وارد می‌شود با توشه ناری یا نوری که از حیات زمینی اندوخته است. یعنی پس از مرگش تا قیامت کبرا بر حیات ناری یا نوری زمین وارد می‌شود و نه حیات خاکی! حال آنکه تا قبل از این بارها مرده و دوباره به حیات خاکی در تولدی جدید بازگشته است به اسم و رسم و خاندان و قوم و سرزمینی دگر! و اینک حدود هزار سال بر زمین زندگی خاکی داشته است و این پایان عمرش در کالبد خاکی است. اینک هم او پیر شده است و هم زمینی! کودکانی که پیر دنیا می‌آیند حدیث آخرالزمان در قرآن است. انسان‌های این دوران جملگی حدود هزار سال عمر زمینی دارند که عمر آدم ابوالبشر است. با این تفاوت که حضرت آدم این عمر هزارساله را در همان نوبت نخست بر زمین زندگی کرد ولی فرزندان این مهلت هزارساله را در چند مرحله آمد و شد کرده‌اند و ادوار گوناگون تاریخ را آزموده‌اند.

۳۴۸- از این‌روست که قرآن کریم این همه اصرار دارد تا ادوار گذشته و پیامبران گذشته و اقوام کهن را به یاد آوریم تا خودمان را در آن اعصار پیدا کنیم که چه بودیم و چه کردیم تا این بار عبرت بگیریم و از آن دوران عبور کرده و گامی به پیش گذاریم و رشد و تعالی کنیم. بسیاری از ما در عصر نوح غرق شده‌ایم یا در اقوام عاد و ثمود و لوط هلاک گشته‌ایم و یا احتمالاً در جمع مؤمنین بوده‌ایم. تأمل و تفکر در قصص قرآنی عین یادآوری سرنوشت خود ما در آن اعصار است.

۳۴۹- و اینک طبق قول قرآن همه انبیاء و شهداء و صدیقین در آخرالزمان بازگشته‌اند و در اتحاد و بیعت با امام زمان هستند که همان یاران خاص امام می‌باشند که قائمان آل محمد در آخرالزمان محسوب می‌شوند.

۳۵۰- قائم کسی است که لوح محفوظ فصل آخرالزمان را می‌خواند، بیان می‌کند و علائم تجلی و ظهور و فعلش را هم در جهان واقع نشان می‌دهد و قیامت را آشکار می‌کند: «قیامت فرا رسیده و ما آن را برای مدتی معین پنهان داشتیم!» قرآن کریم- در واقع قائم، عیان‌کننده قیامتی است که از چشم مردم پنهان مانده بود.

۳۵۱- یکی از متواترترین احادیث منسوب به معصومین درباره ظهور قائم آخرالزمان که از حیرت‌آورترین روایات نیز هست اینست که شقی‌ترین دشمنان خونی قائم، سادات بنی فاطمه و بنی هاشم هستند. زیرا از جنبه نژادپرستی هم که باشد بایستی شدیدترین حامیان قائم باشند تا از طریقش به قدرت و ریاست برسند. مسئله اینست که امام دوازدهم از وجود غیر ظهور می‌کند که نه تنها سادات و هاشمی و فاطمی نیست بلکه حتی عرب هم نیست. که این حقیقت نیز در روایات دیگری منسوب به ائمه و رسول خاتم آمده است که مورد قبول علمای شیعه نیست. یکی از عارفان بزرگ

اسلامی یعنی ابن عربی یک رساله مستقل در این باب نوشته است. یکی از معروفترین این روایات منسوب به باقرالعلوم است که فرمود: «ما معانی خدا هستیم که در شما شیعیان خالص ظهور می کنیم!» از این سخن برمی آید که حقیقت امامان از غیر بارز می شود و ظهور قائم ظهور حق نیز می باشد و هر دو یکی است. و روایت دیگری از امام صادق^(ع) می گوید که: «قائم ما از پشت هیچ یک از پدران ما نیست.» این بزرگترین معمای اعتقاد شیعه است که حل آن موجب گشایش بزرگترین بن بست عقیدتی - اجتماعی شیعه در تاریخ است.

۳۵۲- نجات و کمال آدمی از ایمان آغاز می شود و اصل ایمان آنست که آدمی بداند که هیچ عیبی در کار جهان و جهانیان و شرایط زندگیش نیست الا در فهم آن! فهم و باور حق هر آنچه که هست و واقع می شود. ظهور امام زمان^(عج) و قائمانش جز ظهور چنین معرفتی نیست که حاصلش پیدایش جنات نعیم است که یک حیات طیبه عرفانی است. این غایت انسان در زندگی بر روی زمین است یعنی حصول جنات نعیم در حیات این دنیا! و این است کمال انسان زمینی که هنگامی بر کل جهان رخ می دهد که بنیاد این تمدن مدرن تکنولوژیستی برچیده شده باشد بدون اینکه بشر به عصر حجر بازگردد. و این مرحله سوم تاریخ تمدن بشری است پس از تجربه سنت و مدرنیته! تاریخ تمدن مؤمنین و متقین و مخلصین! بنده در چنین تمدنی سال ها زیسته ام منتهی در محاصره کافران و اشقیاء و لذا نخستین کاشف جنات نعیم در آخرالزمانم! و اینست که پساتاریخم!

۳۵۳- اراده وجودی و فعلی هر چیزی در جهان هستی در لوح محفوظ است که در فطرت الهی انسان نوشته شده است. و خداوند هر کسی را که او را عبادت و اطاعت کند زمین و آسمان ها و هر چه در آنهاست را مریدش می سازد. و این وعده خدا در کتابش می باشد. پس دستیابی به اراده جهان هستی یعنی دستیابی به لوح محفوظ ذات خویشتن و این اجر اطاعت حق است و اطاعت حق جز تصدیق و تسلیم اراده اش در جهان نیست زیرا اراده خدا جز در آفرینش جهان آشکار نمی شود. پس تصدیق هر آنچه که هست و واقع می شود همان عبادت و اطاعت اوست که اهلش را به قدرت خوانش لوح محفوظ دارای قدرت کن فیکون در خلق جدید می سازد.

۳۵۴- امام باقر^(ع) می فرماید که «قائم ما به امر جدید، کتاب جدید و احکام جدید قیام می کند به گونه ای که همه می گویند که آیا او از آل محمد است!» چنین مضمونی در احادیث دیگری از ائمه هدی نیز به کرات آمده است که همه مسلمین و علمای شرع او را متهم به بدعت می کنند. آیا برآستی این بدعت و امر جدید و کتاب جدید و شریعت جدید چیست که طبق روایات متواتر همه اعراب حجاز و شیعیان ری (تهران امروز) و بنی فاطمه (سادات) متحداً با او می جنگند و او را تکفیر می کنند و البته همه از بین می روند!

۳۵۵- روایت متواتر دیگری از ائمه هدی نیز می گوید که حکومت جهانی قائم آل محمد، حکومتی به روش سلیمان نبی است یعنی حکومت و نظامی متافیزیکی می باشد که همه قوای غیبی در آن حضور می یابند از انس و جن و حتی شیاطین به خدمت قائم درمی آیند. جنات نعیم که ما آن را جامعه امام زمانی می خوانیم در معنای لغویش نیز دال بر همین امر است زیرا جنات جمع جنت است و جنت هم از ریشه جن به معنای غیب و ماورای طبیعت می باشد. و این همان بهشت غیبی است که عینیت می یابد و مؤمنان در سراسر جهان در آن زیست خواهند کرد. و طبیعی است که آن امر و کتاب و شریعتی که در بهشت حاکم است ذاتاً از حیات دنیوی و مادی بشر که ماهیت برزخی - دوزخی دارد متفاوت است. و آن دین و راه و روشی که بشریت را به جنات نعیم می رساند غیر از قرآن عربی و شریعت و فقاهتی

است که در صدر اسلام حکم فرما بود که تا به امروز ادامه یافته است هر چند که دیگر خاصیت و خیری ندارد و لذا در حال انقراض می باشد. از این منظر بایستی مذهب و مکتب قائم را امری کاملاً جدید و بدیع دانست که ظاهرپرستان فقهاتی و متشرع از درکش عاجزند و آنرا انکار نموده و تکفیر می کنند و با قائم می جنگند زیرا بهشت، باطن این جهان و باطن قرآن و اسلام است که اهل ظاهر و دشمنان تأویل و علوم باطنی و معارف عرفانی همواره آنرا انکار و تکفیر نموده اند همان طور که همواره به تکفیر حکما و عرفا و متصوفه پرداخته اند.

۳۵۶- آنچه که فرج امام زمان خوانده می شود گشایشی مادی و اقتصادی و دنیوی نیستند بلکه گشایشی معنوی و روحانی و عرفانی و باطنی و قلبی است که هوش و حواس و دل و ادراک ماورای طبیعی را در اهلش احیاء کرده و آنها را بر باطن جهان یا جنات نعیم وارد می کند که بمانند حیات اخروی پس از مرگ است. همان طور که احکام شرع مختص حیات دنیوی است و به کار حیات اخروی پس از مرگ نمی آید امر قائم و کتاب و قانونی که او به اجرا می آورد تا مؤمنان را بر حیات روحانی و بهشتی وارد کند غیر از قرآن عربی و فقهات و شریعت و عبادات ظاهری است بلکه تأویل و باطن قرآن و کتاب الله است که جز اهل باطن آنرا نمی شناسند و لذا همه یاران خاص امام در عرصه ظهورش عارفان و صوفیان حق هستند که جنات نعیم را می شناسند زیرا پیشاپیش آنرا کشف کرده و در وجهی از آن به سر می برند و مظاهر رجعت انبیای سلف در آخرالزمان هستند. جامعه صلواتی نیز همین است یعنی جامعه ای که محل صلوٰة و ورود و تجلی روح محمد و آل محمد است. یعنی جامعه محمدی شده! جامعه محمدی شده یعنی جامعه عادل که در آن هر کسی خود خودش و به تمام و کمال برجای خود مستقر است و هر که خودش باشد و در او جز حق نباشد در جنات نعیم است و بهشت نعمات حق را رؤیت می کند و در آن اقامت می گزیند: «براستی که پاکان مقیم در جنات نعیم هستند!» قرآن کریم- اینست معنای برپائی عدل امام زمان! وقتی هر کسی فقط خود خودش باشد در نزد خداست و از دستش روزی می خورد! اگر این معنا را فهم کردی همه معماهای ظهور امام را فهم کرده ای! بنده این واقعه را در زندگیم درک نموده و زیسته ام!

۳۵۷- درباره هویت شخصی قائم دو دسته روایت وجود دارد که دسته اول او را همان امام دوازدهم می داند که مورد پسند عامه شیعیان اثنی عشری است و دسته دوم او را اصلاً غیر محمدی (به لحاظ نسبت اجدادی) و بلکه عجمی می داند که مورد پسند اهل تسنن و اقلیتی از عرفای امامیه است. گروه اول، آن روایات مربوط به گروه دوم را از اساس جعلی می خواند همان طور که گروه دوم روایات مربوط به گروه اول را جعلی می نامد. در حالی که این هر دو دسته از روایات امری توأمان است زیرا امام دوازدهم خود اصل قائمیت است ولی در دوره غیبتش از وجود شیعیان مخلص و عارفش به عرصه ظهور می رسد که در هر قرن یک مهدی (هدایت شده) وجود دارد که تحت تعلیم و تربیت امام قرار دارد و طبق روایتی از شخص پیامبر اکرم^(ص) پس از دوازده امام، دوازده مهدی در هر قرن بروز می کند و آنگاه نوبت ظهور خود امام دوازدهم است. که این روایت رسول جامع آن هر دو روایت است. ولی افسوس که مرض فرقه گرائی و نژادپرستی در مسلمین موجب شده که عامدانه به تحریف و گزینش شخصی روایات بپردازند. این هر دو دسته در عصر ظهور خود امام در مقابل ایشان قرار می گیرند و هلاک می شوند که در عداوت با امام متحد می گردند.

۳۵۸- امام زمان در دوره غیبتش دارای کالبد نوری و مقیم در جنات نعیم و ارض ملکوت است که دست هیچ احدی به او نمی رسد. پس آن همه نگرانی درباره جان و سلامت ایشان در دعاها و شیعیه از چه روست؟ پس معلوم می شود

که این دعاها برای سلامتی و حفظ جان قائم مربوط به امام زمان نمی‌شود و بلکه درباره یک مهدی از جانب امام است که با کالبد خاکی در میان مردم زندگی می‌کند و مظهر پیام و نور امام و فرج اوست همچون حلاج، حسن صباح، سیدجمال، شریعتی و امثالهم!

۳۵۹- «او شما مجاهدان را برگزیده تا پیرو دین حنیف ابراهیم باشید که رسول شاهد در شما و شما شاهد در مردم هستید و خداوند برای شما کفایت می‌کند که خوب یاور و کارگزاری است.» قرآن کریم- این مجاهدین برگزیده همان مهدی‌ها و قائمان آل محمد در عصر غیبت هستند. و اینها انسان‌های محمدی هستند که رسول مقیم در دل ایشان است و بواسطه همین نور است که امام زمان خود را درک و گاه رؤیت می‌کنند در کالبد نوری در قلمرو ارض ملکوت! این اوئی که این مجاهدان را برگزیده همان امام زمان است. و نخستین جهاد این مجاهدان همانا پاک شدن از امراض نژاد و نژادپرستی است همچون ابراهیم خلیل که برای خدا از پدر (یا عمو) و همسر و فرزندان گذشت. زیرا شقی‌ترین خصم این مؤمنین و مجاهدین همانا خاندان آنها هستند یعنی والدین و همسر و فرزندان و خواهران و برادران!

۳۶۰- کل راز و ذات عالم آفرینش، حق غیر است که قلمرو ظهور خویش می‌باشد. این راز در همه سلسله مراتب آفرینش و دین خدا و امر هدایت جاریست. حق خویش از غیر ظهور می‌کند و لذا خداوند از امامش بروز می‌کند که خلیفه اوست. و قائم هم از غیر نژاد امام ظهور می‌کند و خلیفه امام است. و مؤمنان هم عرصه ظهور حقایق قائم هستند و مردم هم قلمرو ظهور اسرار این مؤمنان می‌باشند. و این سلسله مراتب ظهور خویش در غیر است. کسی که این حق را دریابد و باور نکند دستش به لوح محفوظ الهی در فطرتش نمی‌رسد زیرا آدمی غیر خدا و بلکه کافر نسبت به خالق خویش است یعنی نسبت به حضور حق در لوح محفوظ، کافر است و این عین کفر نسبت به حق خویش است در خویشتن که به نور معرفت به ایمان و دوستی با حق می‌گراید. و جز با خرد دیالکتیکی نمی‌توان به این حق عظیم عالم هستی نائل شد و مستحقش گردید یعنی حق دوستی با ضد خود!

۳۶۱- غیبت امام زمان واقعه‌ای فیزیکی و در مکان و زمان نیست که جانش در خطر باشد که شیعیان بخواهند شبانه‌روز برایش دعا کنند که به‌دست دشمنانش نیفتد. آنکه برایش دعا می‌شود قائم و خلیفه و مظهر نور و اسرار اوست که در هر قرنی یک مهدی است که نه عرب است نه سید و نه هاشمی! بلکه خورشیدی از مغرب است. در حقیقت شیعیان نمی‌دانند که در دعاهائی مثل ندبه برای چه کسی دعا می‌کنند و این امر به تنهائی از جهل و غفلت شیعیان درباره مهمترین اصل اعتقادشان کافیست. امام زمان در خطبه سباسب آشکار می‌فرماید که به حریم این حفاظت الهی ملحق شده و دیگر احدی او را نخواهد دید و او در آن قلمرو مشغول قتال با کفار و اشقیاء و ستمکاران است که همه آنها را به دست خداوند هلاک می‌کند. بنابراین قتال امام با دشمنان خدا و رسول حدود هزار سال است که جریان دارد و آن هلاکت ظالمان به‌دست یکدیگر است و این گونه است که دشمنان خدا و رسول به دست یکدیگر از روی زمین برچیده شده و جز مؤمنین باقی نخواهند ماند و آنگاه هنگام ظهور خود آن حضرت است که عین رجعتش از آسمان به زمین است همچون حضرت مسیح و به‌همراه آن حضرت!

۳۶۲- بنابراین ظهور قهری امام در قبال کافران و ظالمان حدود هزار سال است که آغاز شده است و ظهور رحمانیش در پایان این قتال بزرگ از برای مؤمنین رخ می‌نماید که گشاینده درب‌های جنات نعیم است. و ظهور رحمانی امام در

طی این هزار سال از وجود قائمان و نائبانش بوده است که نخستین آنها منصور حلاج و آخرینشان ابن بنده است که خاص مؤمنین این دور غیبت بوده است.

۳۶۳- و اما یکی دیگر از روایات مربوط به قائم آل محمد که از جانب رسول اکرم و همه ائمه هدی به تواتر نقل شده اینست که بر زبان راندن و انشای نام قائم بر شیعیان از اشد حرامهاست و این هسته مرکزی تقیه در تشیع است. در حالی که می دانیم نام امام دوازدهم از صدر اسلام تا به امروز معروف و مشهور بوده است و همه می دانند که او محمدبن حسن عسکری است و به همین دلیل در صدد کشتن امام در بدو تولدش بودند که ناکام شدند. پس این حرام بزرگ و تقیه ای که شکستن آن موجب خروج از دین می شود مربوط به چه امریست جز قائم امام دوازدهم که در هر عصری یک نفر از شجره غیرمحمدی و غیرعربی است که زبان ناطق امام است و هموست که در دعای ندبه مدنظر است. سؤال دکتر شریعتی از علمای عصرش درباره وثوق دعای ندبه نیز از همین منظر بود که احدی پاسخش را نداد. او نیز بر این باور بود که قائم غیر امام دوازدهم است که در دعای ندبه مدنظر است که شیعیان برای حفظ جاناش به درگاه خدا دعا می کنند.

۳۶۴- بنده در شب عاشورای ۱۳۷۴ شمسی به جنات نعیم و ارض ملکوت برده شدم و به محضر امام زمان رسیدم که با جمع کثیری از انبیاء و شهداء و صدیقین محشور شده و نماز جماعت اقامه کردیم و همه با من بیعت کردند. و امام مرا با ایشان محشور و متحد نمودند. فردای آن شب که از اطاقم بیرون آمدم جغرافیای زادگاهم دازگار را مکان دیگری یافتم که جزیره ای در میان دریاچه ای بود. در عید فطر رمضان همان سال در اوج بیداری دیدم آسمان شکفته شد و همچون گل سرخی بر سرم پرپر گشت و چهار حرف م ح م د بر من وارد شد. این همان واقعه فراخوانی امام جهت ظهور قائم است که همه علانمش در روایات آمده است.

۳۶۵- طرز فکر و احساس و گفتار و کردار هر انسانی چیزی جز بازخوانی و تفسیرش از لوح محفوظ وجودش نیست. همان طور که هر کتاب واحدی بواسطه تعداد خوانندگانش دارای معنا و تفسیر و بازتاب است لوح محفوظ وجود آدمی هرچند که کتاب واحدی است و همان کتاب الله و قرآن است ولی بواسطه هر کسی به گونه ای خوانده شده و فهم و بازتاب می یابد بسته به قدرت خوانائی و فهم و بیانش! همان طور که قرآن عربی هم در طول تاریخ خوانندگان و مفسرین گوناگون و ضد و نقیضی داشته است که هم عارف و صوفی پدید آمده و هم متکلم و فقیه و فیلسوف و هم رمال و جادوگر! قدرت ذکر و یادآوری همان میزان و مرتبه و کیفیت خوانش و بیان و بازتاب لوح محفوظ است. قرآن عربی هم از همین منظر فهم می شود. حتی ائمه هدی که خود قرآن ناطق و لوح محفوظ مبین بودند نیز هر یک خوانش و بیان و بازتاب متفاوتی داشتند مثل حسن و حسین و سجاد و باقر که هیچ شباهتی در بازتاب لوح محفوظ ندارند و هر یک منحصر بفردند.

۳۶۶- همه مراتب عبودیت و حکمت و معرفت و رفعت و نزول و عروج روح و تعالی معنوی انسان چیزی جز مراتب خودشناسی الهی نیست و در یک کلمه درد معرفت و عطش فهم خود و جهانی که در آن زیست می کنیم که: این چیست و چرا چیزی هست به جای اینکه اصلاً نباشد! چرا من هستم در حالی که بهتر اینست که اصلاً نباشم. گوئی که امر سازگار و راست و درست همان نبودن است و وجود داشتن امری اضافی و سربار است و همه رنج ها از همین است. اینست که میل به فنا عشق همه عارفان است که برخاسته از رنج گریزی ناشی از وجود داشتن در قالب یک تن

و یک من است. تا آنگاه که این من را مورد تهاجم و عداوت کل خلق می‌یابی و این تن را هم بر دار و مصلوب! و تن هر کسی صلیب روح اوست. و این درد و عطش معرفت را هم کسی ندارد الا اینکه صاحب روح باشد. انسان از منظر و جایگاه این روح است که عطش فهم صاحبش را می‌یابد و صاحبش با این روح است که درد خودشناسی دارد. این روح است که دمامد بر صاحبش فریاد می‌زند که: بنگر که کیستی! و هرگاه که آدمی از شعاع این فریاد و سؤال می‌گریزد و به آن نمی‌پردازد و از بی‌جوابی خسته و نومید می‌گردد تنش به دام بلایا می‌افتد و رنجور و فقیر و حقیر می‌شود گاه در دام چاه و گاه بنده شاه و گاه اسیر زنی بی‌وفا و پرجفا و گاه به انواع دردها مبتلا! خداوند برخی را برمی‌گزیند تا خود را بشناساند و آفرینش جهانش را به او بنمایاند که سراسر حق است و نهایتاً خلیفه‌اش را به او معرفی می‌کند و خلقتش را به‌سوی او می‌فرستد تا آنها را هم به حق بخواند.

۳۶۷- ولی خداوند آن مؤمنی را به روحی از خودش مؤید می‌سازد که با همان عقل حسّی خودش صادق باشد و تعقل کند که برترین روح، روح محمدی است که روح‌العقل می‌باشد و از آسمان هفتم نازل می‌شود و با این روح است که مؤمن به لقای رب و دیدار با امام زمانش نائل می‌آید. و این روح قرآن و کتاب‌الله است که برپا کننده قیامت آخرالزمان است که همه ادوار حیات تاریخی فرد در گذشته‌اش را هم به یادش می‌آورد و آنکه در این قیامت و ذکر کامل شد و در حضور خداوند، عدم خود را یافت وجود الهی می‌یابد و آنگاه او قائم عصر است که حامل روح آدم و نوح و ادریس و ابراهیم و موسی و یونس و الیاس و سلیمان و عیسی و محمد است و زرتشت و بودا و لائوتزو و همه انبیاء و شهداء و صدیقین تاریخ! و لذا مؤمنان همه اقوام و مذاهب روی زمین با او بیعت می‌کنند.

۳۶۸- از میان همه ابداعات شیطانی بشر در آخرالزمان که لوح محفوظ و حافظه فطری و حتی روزمره را دچار ابطال و پوچی می‌سازد ریاضیات و حساب است که ذات مشترکانه تمدن مدرن تکنولوژیستی می‌باشد که از طریق مساوی‌سازی اشیاء و امور و مبانی، ذات حواس و هوش و درک بشر را نابود می‌کند و حافظه‌اش را در تاریکی قرار داده و دچار نسیان می‌کند. و این اساس بنیادی نجس و فساد و دوزخ آخرالزمان است که تکنولوژی صورت بیرونی و مجسم آن است که تماماً بر ریاضیات بنا شده است. تکنولوژی تجسم بت‌پرستی تمام و کمال این دوران است که جز ناپاکی و پلیدی و مرگ و تباهی ارمغانی ندارد و کانون هر دروغی می‌باشد و دجالیته! همان‌طور که قرآن کریم اعلان نموده که هرگز نمی‌توان نعمات الهی را از طریق شمارش ارزیابی نمود. و هر موجودی در عالم یک نعمت الهی برای انسان است. همان‌طور که علی^(ع) نیز اعلان نمود که هر چه قابل شمارش است محکوم به نابودی است. سقراط نخستین حکیمی بود که شیطانی بودن افسون ریاضیات را درک و اعلان نمود و از همین جا بود که افلاطون به او پشت نمود و درست برخلاف این حقیقت بر سر در آکادمی خود نوشت: «هر که ریاضیات نمی‌داند وارد نشود!» و این سرآغاز نفاق فلسفه افلاطونی بود که در مریدش ارسطو علنی شد و ارسطو را بنیانگذار مکتب و فلسفه اصالت تکاثر نمود که جوهره استکبار و سلطه و جهانخواهی است. تکاثر، ذات علوم و فنون مدرن است که در علوم ذره‌ای به عرصه ظهور می‌رسد: «وای بر افسون کثرت پرستی آنگاه که قبرهایتان را دیدار می‌کنید و آنگاه با دوزخ روبرو می‌شوید و در آن‌روز درباره نعمات پرسیده می‌شوید!» قرآن کریم- آری جهنم حاصل نابودسازی نعمات بواسطه تکثیر و کثرت‌پرستی است که بواسطه ریاضیات رخ می‌دهد!

۳۶۹- از رسول اکرم سؤال شد که چرا در قرآن این همه از بنی اسرائیل سخن رفته است. فرمود: «زیرا امت من نیز به همان راه و انحرافات بنی اسرائیل می‌رود.» که از ویژگی‌های این قوم کثرت پرستی و تکاثر و ربا و زیاده‌خواهی و پرستش فنون (گوساله سامری) و بالاخره نژادپرستی است که خود را قوم برگزیده و برتر می‌خواند و در سودای فتح جهان است. این صفات شیطانی امروزه بخصوص در حکومت شیعه دوصد چندان خودنمایی کرده است.

۳۷۰- نژادپرستی سید و ملا و عطش مالیخولیائی جهت علوم ذره‌ای و میل به سلطه جهانی و تکاثر در جمهوری ولایت فقیه در این عصر حتی از بنی اسرائیل حاکم بر اسرائیل هم سبقت گرفته است. و بیهوده نیست که شقی‌ترین خصم قائم آخرالزمان از این فرقه بنی فاطمه معرفی شده است در روایاتی از رسول اکرم و سائر ائمه هدی! همان طور که رهبر این فرقه رسماً اعلان کرده که علوم اتمی و تسلیحاتی برترین ناموس این نظام است و به خاطر آن ملت ایران را به‌سوی نابودی می‌برد. ملتی که امام زمانش هم یک شاه جهانخوار است که جهت به حکومت رساندن این سادات کل بشریت را قتل عام می‌کند. و بیهوده نیست که کل تنش و بحران حاکم بر جهان مدرن حاصل رقابت و عداوت بین فرقه بنی اسرائیل و فرقه سادات فاطمی است که بالاخره به‌دست یکدیگر نابود می‌شوند به تیغ نامرئی قائم آل محمد! این نبرد بین دو جناح از لشکریان شیطان است که خصم قسم‌خورده انسان هستند.

۳۷۱- «خود را ناقص نمی‌داند الا انسان کامل.» علی^(ع) - پس انسان کامل کسی نیست که کامل شده باشد بلکه کمال جو و در جستجوی کامل است و کاملی جز خدا نیست. و این احساس نقصان تا به آنجا می‌رسد که انسان کمال جو با عدمیت کاملش روبرو می‌شود در حضور وجود که خداست. و لذا نهایت این سخن علی^(ع) اینست: «خود را عدم نمی‌داند الا انسان صاحب وجود!» و این توصیف وجود انسان کامل است که مظهر کلمة الله است: ال لا! که همان بود نبود است! بنابراین لوح محفوظ در آدمی دارای دو وجه وجودی و عدمی است. تجربیات و خاطرات وجودی و عدمی! پس دو حافظه داریم حافظه ال و حافظه لا!

۳۷۲- و اما یکی دیگر از ارکان اعتقادی مذهب امامیه امر رجعت آخرالزمانی است بدین معنا که همه انبیاء و شهداء و صدیقین و امامان به‌همراه اشقیاء و ظالمان و دشمنان خدا و رسولان در آخرالزمان برمی‌گردند تا در همین حیات دنیا به حق خود برسند تا کل بشریت برای قیامت کبرا مهیا شود چرا که طبق قول مکرر الهی در کتابش همه خلق بایستی محاسبه و مؤاخذه شده و به اجر و جزای خود برسند و پاک شوند تا برای رویارویی با پروردگارشان آماده باشند که این قلمرو حیات زمینی است. پس همه اعمال بشری بر روی زمین تصفیه می‌گردد در تولدهای مکرر و رجعت آخرالزمانی که آخرین بازگشت به حیات خاکی است جهت لقای الهی در قیامت بزرگ جهانی! و اما حتی بسیاری از علمای شیعه هم درباره این اصل مذهب امامیه در شک و شبهه به‌سر می‌برند و برخی به‌کلی انکارش می‌کنند ولی اهل تسنن این اصل را تکفیر می‌کنند. ولی این اصل با بیان متفاوت و توجیهات گوناگونی در سائر ادیان الهی هم وارد شده است. علی^(ع) در خطبه‌های نادره، بسیاری از صفحه‌های این رجعت را به تصویر کشیده است. بیش از دویست روایت از ائمه هدی درباره رجعت گزارش شده است که جملگی از علائم پس از ظهور قائم آل محمد است که نخستین رجعت از آن حسین^(ع) است و سپس علی^(ع) و رسول اکرم^(ص) و سلمان فارسی^(ع) و سائر امامان که هر یک در رجعت خود بر دشمنان خود غلبه کرده و سالیان متمادی و گاه چند هزار سال بر جهان حکومت می‌کنند که درباره رقم این سال‌ها اختلاف است. ما در رساله ام‌الکتاب در این باب به تفصیل سخن نموده‌ایم. رجعت به‌مثابه قیامت صغرا و مقدمه

قیامت کبراست. قیامت صغرا یا رجعت واقعه‌ای زمینی است در حالی که قیامت کبرا واقعه‌ای آسمانی است و پس از درهم پیچیده شدن بساط افلاک رخ می‌دهد.

۳۷۳- خداوند همه انبیاء و شهداء و صدیقین و اولیای خود را در رجعتشان به فتح و پیروزی در دین نائل می‌سازد و دشمنانشان را به دستشان می‌کشد همان دشمنانی که در حیات اول با آنها به ناحق جنگیدند و آنها را کشتند نیز باز می‌گردند و کشته می‌شوند. و بدین گونه خداوند حساب دنیا را در حیات دنیا تصفیه می‌کند و امور دنیوی بشر در دنیا به حقش می‌رساند. بسیاری از آیات قرآن فقط در باور به امر رجعت است که قابل فهم و تأویل می‌باشد.

۳۷۴- دوازده مهدی در عصر غیبت امام که رسول خاتم^(ص) خبرش را به ما رسانده است به مثابه رجعت دوازده امام در غیر شجره محمدی در اقوام گوناگون بشری هستند که حقایق امامت را به کل بشریت می‌رسانند به زبان‌های هر قومی و منطق هر دینی! همان طور که باز در روایات آمده که قائم به زبان هر قومی و به کتاب هر دینی سخن می‌گوید. این دوازده مهدی که هدایت شده دوازده امام و خلق جدید آنها و از طینت معصوم هستند همان قائمان حق امامانند. همان طور که باز در روایات به تواتر آمده که هر امامی را کتاب خاص خود اوست که از زبان قائم خودش در هر قومی سخن می‌گوید که اسرار کتاب الله را در هر دین و آئینی تبیین می‌کند. بنابراین مهدی یا قائم دوازدهم به مثابه ظهور خود امام دوازدهم است که دل و روحش همان ارض ملکوت اقامت امام می‌باشد و به وقتش رخ می‌نماید همان گونه که محمد و علی نور واحدی بودند و محمد از باطن علی رخ نمود که دین خدا را برپا ساختند. اینک امام و قائم دوازدهم عین ظهور محمد و علی هستند که دین آخرالزمان را برپا می‌کنند. و بیهوده نیست که از همه ائمه هدی روایت شده که ذکر دائم شیعیان در آخرالزمان ذکر یا محمد یا علی است. و منم مهدی و قائم دوازدهم که در دوازدهمین قرن غیبت زبان ناطق اسرار و حقایق امام زمانم که در عاشورای تابستان ۱۳۷۴ شمسی به قائمیت امام برگزیده شدم به شهادت همه انبیاء و شهداء و صدیقین تا کتاب خاص امام را تحت نظر و املاي ایشان بنویسم و جهان را مهبای ظهور سازم. همان طور که هر نبی را یک ولی است هر ولی را نیز یک مهدی است. ولی پیامبر خاتم^(ص) حضرت علی بود و مهدی علی هم سلمان فارسی بود. اولین مهدی امام دوازدهم هم منصور حلاج بود و آخرین مهدی او در این عصر منم!

۳۷۵- قائم همان خورشیدی است که از مغرب طلوع می‌کند زیرا شب زنده‌دار است و ظلمت شب را بواسطه معرفت نفس در خود می‌شکافد و خورشید حقیقت از جانش طلوع می‌کند. و لذا قائم، خورشید خودشناسی دوران است که تحت الشعاعش هر کسی می‌تواند به نور حق نائل آید حقی که همو امام زمان و خلیفه خدا بر زمین است. و لذا دین و عقل و عرفان قائم از راه الساعه حاصل آمده است نه وراثت تاریخی و نژادی! و اینست که باعث و بانی آخرالزمان است. تاریخ در وجود اوست که به پایان می‌رسد و آخرالزمان برپا می‌گردد و این قلمرو ظهور امام است. از این‌روست که امام از وجود قائم ظهور می‌کند و لذا همه امامان و معصومین تاریخ او را حمایت می‌کنند زیرا ظرف ظهور حقایق و اسرار دین خدا و فطرت الهی بشر است که امامان اسوه‌های آن می‌باشند و لذا می‌گویند: «منم آدم، منم نوح، منم ادریس، منم ابراهیم، منم موسی، منم عیسی، منم محمد، منم علی و...!» قائم انسانی است که از راه عقل عرفانی و معرفت نفس به نور دین و حقیقت نائل آمده است نه از راه شریعت و سنت و علوم منقول و وراثت! اینست که همه انبیاء و شهداء و صدیقین با وی بیعت می‌کنند و او را یاری می‌نمایند. از راه وجود قائم است که رجعت انبیاء و امامان

محقق می‌شود و عدل اقامه می‌شود زیرا او از راه خود به خدا رسیده است و مقیم در خود و عین خود است و بی‌خودی در او راه ندارد.

۳۷۶- قائم عجمی کسی است که ظلمت جهل و کفر و عدمیت خود را به نور عقل و معرفت نفس شکافته و به نور ایمان و فطرت ذاتی خود ملحق شده است و لوح محفوظ جاننش را خوانده و امام زمانش را در این خوانش و بیان کشف نموده و نهایتاً دیدار کرده است و در این دیدار موفق به دیدار با تجلیات حق نیز گشته است و این است زمینه وجودی برپائی قیامت آخرالزمان و سرّ طلوع خورشید از مغرب! از این‌روست که بیان و منطق قائم را کل بشریت درک می‌کند زیرا ماهیت و منطق کفر را به‌خوبی می‌فهمد زیرا همه طبقات آن و مراتب دوزخ مردمان را طی طریق نموده و می‌شناسد. چون قائم و امام همزمان در میان خلق آشکار شوند دین خدا سراسر عالم را درمی‌نوردد و همه کافران و مؤمنان مذاهب را جمع می‌کند و شرک و نفاق را از میان برمی‌دارد. زیرا قائم به زبان و منطق کافران به‌سوی حق می‌خواند و این مختص آثار ماست.

۳۷۷- مکتب اصالت خودشناسی - خداشناسی، مختص قائمان آخرالزمان است که اهلش را به کشف درک حضور امام در فطرت الهی خویشتن نائل می‌سازد که به همین نور به لقای وجه رب نیز می‌رسد. و لذا قائم کسی است که از عدم به وجود می‌رسد و از کفر به ایمان و از ظلمت به نور و از خود به خدا! و آنکه او را در این امر عظیم هدایت می‌کند امام است و لذا قائم را مهدی گویند یعنی هدایت‌شده امام! همان‌طور که خداوند جهان را از عدم آفرید به‌قدرت قلم خویش، قائم نیز با همین قلم الهی موفق به کشف این راز می‌گردد. قائم همان صاحب قلم ن است که وصفش در سوره قلم آمده است.

۳۷۸- این قائمی که همه انبیای گذشته و ائمه هدی در بیعت ظهورش زیسته و در عطش این ظهور ناله‌ها و دعاها نموده‌اند و دریائی از پیشگویی در این باب بر جای مانده و در همه مذاهب به‌مثابه آخرین امید نجات و رستگاری بشر بر روی زمین است و چنین امیدی به آینده‌ای دور جز در امر رجعت معنا ندارد و قابل تحقق نیست. او انسان کامل آخرالزمان و تنها ادامه‌دهنده و تعالی‌بخش حیات و هستی بشریت در ادوار بعد است یعنی آدم بانی تمدن و بشریت بعد از این عصر است یعنی آدم هشتم!

۳۷۹- اگر قرار باشد که ظهور قائم و فرجش فقط نصیب مردمان عصر خودش گردد پس این همه اخبار و روایات و پیشگویی به چه کار مردمان اعصار و قرون در سراسر جهان می‌آید جز حسرت و افسوس! الا اینکه در رجعت آخرالزمانی این امر شامل کل بشریت و بخصوص مؤمنان گردد که این عدل و رحمت و قیامت زمینی است که پیروان همه مذاهب کهن تا به امروز را دربرمی‌گیرد. این روایات و اخبار بخشی از لوح محفوظ است که بواسطه انبیاء و اولیاء و حکیمان الهی خوانده شده و به اقوام بشری رسیده است تا امید خود را در زندگی از دست ندهند.

۳۸۰- قائم ندای باطن همه آحاد و گروه‌های بشری است از طیف کافران تا مؤمنان به‌جز طیف مشرکین و منافقینی که مطلقاً فاقد هر انتخابی هستند. قائم، تأویلگر کفر کافران به ایمان است و تأویلگر ایمان مؤمنین به اخلاص و وحدت وجود!

۳۸۱- هر امر و ادعای باطلی در حد کمالش در آخرالزمان خود از ذات خودش ابطالش را به عرصه ظهور و اثبات می‌رساند. همان‌طور که مثلاً کانون علیّت که منطق ذاتی علوم و فنون مدرن است در مرحله نهائی خود در مکانیک کوانتوم ابطال خود را آشکار ساخت و ثابت کرد که علت بی‌علت است. ابطال تمام و کمال این قانون ابلیسی در تمدن تکنولوژیستی پیدایش دوزخ بر روی زمین است که باعث و بانی خود و پیروانش را نابود می‌کند زیرا دوزخ ظهور غلبه و اعمال علت‌پرستان است که هر چیزی را علت یا معلول چیز دیگری می‌دانند. حال آنکه هر چیز خود علت و معلول خویش است و این قانون تکوین و الساعه است که پیروانش را به بهشت و جنات نعیم رهنمون می‌سازد که در آن قلمرو انسان علت هر چیزی است انسانی که خدا را در خود یافته و می‌پرستد. و قائم سلطان این وادی است که پیروانش را از اسارت زمان و مکان و اسباب و علل و نجوم نجات می‌دهد.

۳۸۲- زمان، مهلت رهایی از اسارت زمان است همان‌طور که مکان هم قلمرو امکان خلاصی از مکانیت است و جان هم امکان الحاق به جان جهان است که در کائنات لامتناهی جاریست. و من و منیت هم وسیله کشف مَنان است که اعطاکننده آن به هر فردی است. ولی این امکانات در نزد کافران مفاهیمی کاملاً واژگونه دارد یعنی می‌خواهند این عناصر اسارت روح را جاودانه کنند. در آخرالزمان واژگونی و ابطال این مفاهیم در نزد کافران نیز محقق می‌گردد به شرط آنکه در کفرشان صادق و بی‌ریا و قاطع باشند که آنگاه به وادی ایمان وارد می‌شوند تا از نابودی نجات یابند. ولی اهل شرک و نفاق هلاک می‌شوند یعنی در عوالم مادون بشری مسخ می‌شوند در حیوانات و نباتات و جمادات و ذرات!

۳۸۳- قرآن کریم بدین‌گونه ماهیت و منطق مشرکان بت‌پرست را معرفی کرده است. مشرکین می‌گویند که ما بت‌ها را نمی‌پرستیم بلکه الله و احد را می‌پرستیم و بت‌ها را وسیله تقرب الی الله قرار می‌دهیم! آیا این همان منطق عامه شیعیان در قبال امامان نیست؟ این منطق در آثار علمای بزرگ شیعه آشکارا تبیین شده است و چنین منطق مشرکانه و رسوائی بدین دلیل است که مقام ربوبیت امامان را درک و تصدیق نمی‌کنند و مصادیق این کلام خدا هستند که: «تا بدانند که او حق است و به ربوبیت کفایت می‌کند ولی مسئله اینست که در دیدار با پروردگارشان تردید دارند!» یعنی باور ندارند که دیدار با امام عین دیدار با رب است و امام مظهر رب در عالم ارض می‌باشد نه اینکه واسطه و دلال ربوبیت خدا باشد بلکه ظهور رب است. همان‌طور که علی^(ع) فرموده: «هر که مرا ببیند خدای را دیدار کرده است.» معنای خلیفه نیز همین است یعنی امام، برجای خدا قرار دارد و عین اوست و لذا کسی که از امام به‌عنوان ظهور رب محروم است از خدا محروم است: «خیر شما در بقیة الله است و دیگر مرا بر شما حفاظتی نیست!» قرآن - و از زبان امامان بارها روایت شده که خود را بقیة الله می‌خوانند و وجه الله و امرالله و خلیفة الله و روح الله و عین الله و یدالله! پس کانون اصلی شرک شیعه همانا قائل شدن دوئیت بین رب و امام است و لذا تمام ابطال و رسوائی و هلاکت شیعه برخاسته از این شرک است که اشد شرک‌هاست که به نفاق انجامیده است چرا که در توسل به چنین خدا و امامی، هیچ دعائی اجابت نمی‌شود و شیعه قلباً به‌سوی کفر و انکار می‌رود ولی ظاهر ایمانی خود را به نمایش می‌گذارد و اینست نفاق شیعی! که یکی از بارزترین جلوه این نفاق گرایش به انواع خرافات مالیخولیائی است مثل دعانویسی و رمالی و جن‌گیری و جن‌پرستی و قبرپرستی و خودزنی و عزای ابدی توأم با انواع مفاسد و رباخواری و زناکاری و خودفروشی و پرستش طاغوت و دجال آخرالزمان! و چنین باور و عملکردی موجب ابطال و نسیان لوح محفوظ است و این نیز از بارزترین صفات اکثر شیعیان در این دوران است که زمینه انواع امراض روانی و جسمانی می‌باشد و لذا

شاهدیم که امروزه شیعیان جهان خاصه ایرانیان تبدیل به مریض‌ترین و مفلوک‌ترین اقوام بشری در جهان شده‌اند و فاسدترین!

۳۸۴- اصل تقیه در مذهب امامیه یعنی علنی نکردن مقام ربوبی امامان در نزد غیرمؤمنان! این تقیه فقط در عصر ظهور جهانی قائم آل محمد شکسته می‌شود! و اصلاً قائمیت قائم جز به معنای برپا کردن و علنی نمودن و محقق ساختن مقام ربوبی امام نیست که مابقی امور این ظهور ناشی از همین امر ربوبیت امام است که آشکار می‌گردد برای کافران و مؤمنان! و نخستین کسی که این ادعا و ظهور را تصدیق می‌کند حضرت مسیح است. و لذا مؤمنان مسیحی نخستین مردم غیرمسلمانی هستند که به این ظهور می‌پیوندند. امام زمان و قائمش مظهر ربوبیت حق و نور کلمه‌الله است همان‌طور که حضرت مسیح مظهری از کلمه خداست که در قرآن آمده است. مگر نه اینکه هدف خداوند از آفرینش جهان از عدم، تجلی و ظهورش در غیر خود یعنی از عدم بوده است. این هدف در آخرالزمان به تمام و کمال رخ می‌نماید.

۳۸۵- آنان که خود را متدین و خداشناس و موحد می‌دانند و یا تحت هر عنوان دیگری برای عالم هستی و آفرینش انسان هدفی بزرگ و مقدس در شأن عظمت عالم قائلند این هدف را چگونه تعریف می‌کنند. آیا هدفی کمتر از ظهور خالق در مخلوق در شأن این عظمت لامتناهی جهان هست؟ هر که به کمتر از این هدفی برای موجودیت خود و جهان هستی قائل است براستی موجودی حقیر و کافر به‌خویشتن و جهان است و عمداً به خودش دروغ می‌گوید تا هیچ تعهدی به خود نداشته باشد. که این بی‌تعهدی و عبث‌پرستی و حقارت را آزادی می‌نامد. همان آزادی که امروزه مسلخ و مرداب تعفن این آزادیخواهان کذاب شده است به نام پراگماتیست و سکولار و تکنوکرات و دموکرات و امثالهم که چیزی جز عنوانینی برای پنهان داشتن حقارت و مکر و فسادشان نیست. آنانکه می‌گویند خدا از آفرینش جهان هدفی ندارد خود گم‌شده‌اند بخصوص آنانکه تا دیروز شیعه آتشین بودند و امروز سکولار دموکراتی حقیر و جیره‌خوار رسانه‌های آمریکائی! زیرا به دجالیست خمینی و نهایت حماقت و مکر و ظلم خودشان اعتراف و توبه نکرده‌اند و لذا خدا و رسول را منکر می‌شوند که انکار آدمیت خودشان است.

۳۸۶- ولی بدتر از این منکرین آشکار، مؤمنین ریاکار و ملایان و علمای دکاندار هستند که خود را مسلمان و شیعه هم می‌خوانند و ظهور حق از خلق را کفر و الحاد می‌نامند که نامی لایق خودشان می‌باشد. اینان شقی‌ترین دشمنان قائم آل محمد هستند و نخستین گروهی که به‌دستش هلاک می‌شوند.

۳۸۷- در آخرالزمان فقط حق از بندگان مخلص خود ظاهر نمی‌شود بلکه شیطان هم از پیروان خود رخ می‌نماید و عوالم غیب و جن در عوالم عین و انس به فعل می‌آیند. آیا این همان هدف خدا از آفرینش نیست که در وجود آدمیان به تمام و کمالش رخ می‌نماید. این ظهور و تعین لوح محفوظ است.

۳۸۸- به کرات از امام علی^(ع) و سائر امامان روایت شده که به شیعیان خود متذکر شده‌اند که: «ما را مخلوق و بنده خدا بخوانید و آنگاه هر چه که از فضائل و مقامات ما بگوئید کم است.» پس می‌بینیم که هیچ غلوئی در کار نیست و نمی‌تواند باشد. غلو آنست که کسی بی‌آنکه امام را بشناسد و باور داشته باشد و اطاعت کرده باشد مقاماتی را به او نسبت دهد که اساساً جهل خود اوست و عین اهانت به امام است و همچون نسبت دادن طلسم و جادو به امام است.

مقام امامان عین مقام الهی است پس هر چه که درباره خدا درست باشد درباره امامان هم درست است. آنانکه امام را خدا می خوانند و دست به هر فساد و گناهی می زنند غالباً هستند یعنی مطلقاً به آنچه می گویند باوری ندارند و آگاهانه دروغ می گویند تا مفاسد خود را توجیه کرده باشند و در حقیقت می گویند که: «پس من هم خدا هستم پس هر کاری که می کنم برحق است!» بسیاری از پیروان فرقه های درویشی این گونه اند و بنده در زندگیم بسیاری از پیروان و اقطاب آنها را از نزدیک دیدار و درک کرده ام و در آنها اندک ایمان و صداقت و معرفتی ندیده ام و تا به امروز حتی یک درویش براستی اهل باطن و مؤمن نیافته ام و بلکه اکثرشان را شیاطین پلید یافته ام که فاقد حداقل حافظه دنیوی هستند و در تسخیر اجنه و شیاطین زیست می کنند. بخش عمده ای از مفاسد و حکومت های طاغوتی که تحت عنوان تشیع در تاریخ به عرصه ظهور رسیده اند برخاسته از این فرقه فاسد و منافق بوده است از حکومت آل بویه و سامانیان تا صفویان و قاجار و جمهوری اسلامی!

۳۸۹- به قول علی^(ع) از هر هزار شیعه حتی یکی از ما نیست و ایمانی ندارد. این حرف بس عجیبی است که شقی ترین دشمنان امامان کسانی بوده اند که خود را شیعه آنها خوانده اند. همان طور که اکثر امامان ما به دست و فرمان خلفای عباسی کشته شدند که به اسم دفاع از حق علی با امویان جنگیدند و به قدرت رسیدند. قاتلان امامانی که در عصر اموی می زیستند نیز از شیعیان بودند. در هیچ مذهب و مکتبی در تاریخ جهان چنین تضاد و دیالکتیکی رخ نداده است الا در بنی اسرائیل! و لذا رسول اکرم پیش بینی کرده که هر آنچه که در بنی اسرائیل رخ نموده در امت من نیز رخ می دهد! یعنی خود - برانداز و قاتل پیامبران و امامان خویش!

۳۹۰- این حقیقت تاریخی نشان می دهد که اشد نور و رحمت از اشد ظلمت و شقاوت رخ می نماید. مسلمین و بخصوص شیعیان در شقاوت از بنی اسرائیل هم سبقت گرفتند زیرا همه امامان خود را به قتل رسانیدند و همه علما و عرفای خود را تکفیر نمودند و بسیاری را به شقی ترین وجهی کشتند و مثله کردند. درک و باور این دیالکتیک به مثابه درک و باور همه معماهای بشری در تاریخ و بخصوص آخرالزمان است که عرصه ظهور اشد حقایق و اسرار است. این حقیقت دیالکتیکی نشان می دهد که امر هدایت فراسوی خیر و شر است که این فراسو قلمرو توحید و احدیت ذات می باشد. خیر و شر دو تجلی از ذات احدی حق است که آدمی در این بین امتحان می شود و انتخاب می کند. اکثریت به سوی شر و اقلیتی به سوی خیر می گرایند ولی فقط انگشت شماری از خیر و شر خروج نموده و ملحق به احدیت حق می شوند و اینان کاملان الهی و مظاهر قائمیت حق هستند که فاتحان و قاریان لوح محفوظند!

۳۹۱- کسی که در جستجوی خیر یا شر چیزی است قادر نیست که به خود آن چیز نزدیک شده و آن را دریابد بلکه فقط بازتاب و کارکردها و خواص آن چیز را در پیرامون آن چیز جستجو می کند یعنی عوارض و نه وجود را! کسی که خیر و شر امور را ناشی از امر واحدی بداند آنگاه می تواند به حقیقت امور نزدیک شود و وجود اشیاء و پدیده ها را درک نماید که مظاهر حق می باشند و این قلمرو توحید است که حافظه اشیاء را از لوح محفوظ جانش می خواند. و این نیازمند عمری مجاهده باطنی و عملی است. قائمان هر عصری در هر قومی این مجاهدان عارف و موحد هستند که از میانه اشد خیر و شر برخاسته و خروج کرده اند و این به قدرت خرد دیالکتیک دیالکتیک است که از رابطه بین خیر و شر خروج می کند و تا این خیر و شر به اشد ظهور نرسد امکان خروج نیست. تا اشد این خیر و شر از وجود علی^(ع) و ابن ملجم ظاهر نشود راه خروج و عروج پدید نمی آید که عرصه آخرالزمان است. زیرا آنچه که زمان تاریخی را به آخر

می‌رساند ظهور اشد خیر و شر می‌باشد یعنی اشد بود و نبود! ال و لا! و لذا قائم مظهر کلمه ال لاه است که ظهور احدیت مطلق می‌باشد آنگاه که بود چیزی عین نبودش آید در یگانگی خیر و شر!

۳۹۲- قائم کسی است که از خیر، شر را و از شر هم خیر را استخراج می‌کند و کفر و ایمان را از یکدیگر! و مرگ و زندگی و بود و نبود را امر واحدی می‌بیند و آن را بیان و عیان می‌سازد. و این ظهور حق المبین است. یعنی حقی که در بین اضداد و بر ورای آنها حاکم است رخ می‌نماید و جمال کامل این حق خود قائم است: «ما نشانه‌هایمان را در درون و برون‌تان آشکار می‌سازیم تا بیان شود که او حق است!» قرآن کریم-

۳۹۳- حدّ اشد امور کجاست که گشاینده آخرالزمان است؟ آنجاست که خیر هر چیز و هر کسی عین شرش آید و بعکس! و اینست که آخرالزمان را جز به خرد و منطق دیالکتیکی نمی‌توان درک نمود و جز به دیالکتیک دیالکتیک نمی‌توان از فساد برابرسازی خیر و شر خروج کرد و نجات یافت. زیرا عامه بشری از درک توحید عاجزند و توحید را جز در برابری خیر و شر نمی‌فهمند که همین درک واژگونه موجب خیزش همه فتنه‌ها و مفاسد آخرالزمان می‌باشد و همه گمراهی‌ها و سقوط در آغوش دجال و طاغوت!

۳۹۴- در آخرالزمان تا خیر شر و شرّ خیر درک و تصدیق نشود هیچ چیزی فهم نمی‌شود و هیچ راه نجات و خروجی پدید نمی‌آید. و قائم درب این نجات است به‌سوی حق!

۳۹۵- قرآن کریم متذکر می‌شود که کافران، خیر و شر را برابر می‌خوانند ولی اهل ایمان تفکیک می‌کنند ولی حق نه این است و نه آن! در آخرالزمان تدریجاً اهل ایمان هم به جناح کافران می‌روند و به این برابرسازی دچار می‌گردند زیرا دچار نفاق بین خیر و شر گشته و به اشد عذاب مبتلا می‌شوند. و لذا هیچ راه نجاتی جز درک احدیت خیر و شر نیست که از وجود قائم به عرصه ظهور می‌رسد.

۳۹۶- آدمی در درک و تجربه بین خیر و شر است که موفق به فهم و دریافت زمان و تاریخ می‌شود. آنگاه که خیر و شر برابر نماید و یا خروج از آن حاصل شود درک زمان هم در نفس ناطقه از میان می‌رود زیرا معنای انتظار از بین می‌رود و این زمینه پیدایش آخرالزمان در نفس انسان است که قلمرو ظهور قائم است که راه خروج از این بین را نشان می‌دهد. به همین دلیل است که آدمی پس از مرگش در عرصه برزخ مطلقاً زمان را درک نمی‌کند و چون دوباره برانگیخته می‌شود مطلقاً نمی‌فهمد که چه مدت زمانی از مرگش گذشته است و می‌گوید شاید نیم روزی بیش نباشد. این آخرالزمان پس از مرگ است که امروزه در حیات دنیوی هم رخ نموده است زیرا فرق خیر و شر از میان رفته است. زیرا تا حرکت و انتظار نباشد زمان درک نمی‌شود. و همه حرکت‌ها و انگیزه حرکت و سرعت و انتظار ناشی از فرق خیر و شر در نفس انسان است و راهی که بین این دو طی می‌شود. بدون راه، بدون حرکت و مقصد و انتظار، زمان معنا ندارد و دیروز و امروز و فردا و شب و روز و سال یکی است. وقتی خیر و شر برابر شود دیگر راهی جز خروج و عروج از این بین باقی نمی‌ماند که همان خروج از زمان تاریخی است و حصول الساعه و قیامت آخرالزمان!

۳۹۷- یعنی بشر خردمند و مؤمن آخرالزمانی نهایتاً از حیات و هستی زمانمند که در تاریخ تکامل یافته خروج کرده و متوجه حیات و هستی تکوینی و الساعه می‌شود و در این توجه به خلق جدید می‌رسد بدین طریق که روی در روی

خداوند طالب هستی جدید می‌شود بر مبنای عقل و علمی که درباره خود و خدا حاصل نموده است. این همان آفرینش بهشتی و هستی الهی است: «آیا پنداشتید که بر بهشت من وارد می‌شوید در حالی که ما هر کسی را از علمش آفریده‌ایم!» قرآن -

۳۹۸- علم هر کسی باورهای اوست و هر باوری دارای خواص مشخص در قلمرو حیات و هستی باورمندش می‌باشد. پس هیچ باوری فی‌نفسه خطا نیست حتی اگر باورمندش به آن پشت کند و منکرش شود. تفاوت باورها و علم‌ها در بهشتی یا دوزخی بودن آن است نه در درست یا نادرست بودنش! ولی از آنجا که آدمی ذاتاً طالب بهشت و آسایش است پس باورها و علوم بهشتی را برحق می‌داند و باورهائی که به مشقت و بدبختی می‌انجامد را ناحق می‌نامد. ولی از آنجا که هیچ کس به قصد بدبخت شدن و به عذاب افتادن روی به باور و معنائی نمی‌کند پس فقط می‌توان گفت که خطا در تشخیص بهشتی یا جهنمی بودن باورها و مفاهیم است آنگاه که یک باور و علم جهنمی، بهشتی پنداشته شود و بعکس! پس درک و شناخت بهشت و جهنم، اساس درستی و نادرستی باورها و معانی است. آنکه بهشت و جهنم را می‌شناسد، درست و نادرست را هم می‌فهمد. هر کسی با باورهایش به خلق جدیدی در آخرالزمان آفریده می‌شود که یا بهشتی است یا دوزخی در مراتبش! و دوزخ و بهشت دو حق است برای کافران و باورهای کافران و حقی برای مؤمنان و باورهای مؤمنانه! کافران حیات دوزخی را می‌پسندند و مؤمنان هم حیات بهشتی را! و البته منافقان هم حیات در درک اسفل را که در زیر دوزخ است. هر کسی لایق باورهای خویشان است. فقط منافقان باورهای دیگران را تکفیر می‌کنند زیرا خود به هیچ معنائی باور ندارند و هویتشان مخلوق ناباوری محض است و ملایان اسوه‌های این ناباوری هستند. آنها سوداگران ناباوری در میان مردم هستند. و در عصر ما خمینی، امام این سوداگری است.

۳۹۹- هیچ معنا و مفهومی در ذهن و نفس ناطقه آدمی نیست که فی‌ذاته باطل باشد حتی کافرانترین و بلکه منافقانه‌ترین باورها! زیرا اگر باطل باشند مولد و پدیدآورنده طبقات جهنم و درکات اسفل نیستند. باورهای کاملاً خرافی و جاهلانه نیز دارای حقوقی هستند و در جهان کار می‌کنند که حاصلش نصیب باورمندانش می‌شود. خالق و حافظ نفس ناطقه و لوح محفوظ، خداوند است و خداوند هیچ چیز بیهوده و ذاتاً باطلی را نمی‌آفریند همان‌طور که همه طبقات جنات و جهنم و درکات اسفل بر حقوقی عظیم و پایدار استوارند. اینها قلمروهای خلق جدید انسان هستند که برترین خلق خداست زیرا به اراده و انتخاب انسان است. همه انواع باورها در لوح محفوظ آدمی نوشته شده است که هر کسی فصلی از آن را می‌خواند و باورش می‌شود.

۴۰۰- آیا برآستی چه عواملی آدمی را مستحق خوانش فصولی جهنمی یا بهشتی و اسفلی یا اعلائی لوح محفوظ وجودش می‌کند و دارای باوری خاص می‌شود که سرنوشتش را می‌آفریند؟ یعنی چگونه می‌شود که یکی کافر می‌شود و دیگری مؤمن و آن یکی هم مشرک و منافق؟

۴۰۱- لوح محفوظ کتابی در جان انسان است که هر کسی واقعیات بیرونی را از روی این کتاب می‌خواند و می‌فهمد و به‌گونه‌ای باور می‌کند. نوع و مرتبه این خوانش به چه عواملی بستگی دارد؟ هرکسی سواد این خوانش را از کجا می‌آموزد؟ این یک سواد فطری است که مخاطب خداوند قرار می‌گیرد که: بخوان به اسم پروردگارت که آفرید انسان را از عشق! پروردگارت را کریم‌تر بخوان که تعلیم قلم نمود!

۴۰۲- پس چند نوع خوانش داریم: خوانش به اسم پروردگار و از روی عشق که خوانشی کریمانه و بهشتی است و اهلش را به قلم باطنی می‌رساند. و خوانشی به اسم طاغوت و نژاد و از روی حقارت و ذلت و نفرت که خوانشی ظلمانی است! و خوانشی استکباری و جهان‌خوارانه و از روی بخل که خوانشی شیطانی است. خوانش نژادی و خوانش نژادی دو نوع کلی از خوانش لوح محفوظ است. آنکه در جهان بیرون جز نژاد خودش را نمی‌خواند و هر چه غیرنژاد خود را نابوده می‌خواهد. و آنکه جهان را الهی می‌خواند و می‌خواهد که خوانشی عاشقانه و کریمانه است. یکی خود را مخلوق نژاد (خدا) می‌داند و دیگری مخلوق نژاد! اولی کریم و دومی بخیل است. اولی جهان و جهانیان را نیز به اسم خدا می‌خواند و دومی جز نژاد خود را اصلاً نمی‌خواند و لایق هستی نمی‌داند. یک هم‌کلاسی صمیمی در دوره دبیرستان داشتم که ترک بود و متوجه شد که به مولوی بسیار علاقه دارم. یک روز به نزد آمد و گفت آیا می‌دانی که مولوی ترک است و همه کتاب‌هایش ترکی است؟ با کمال تعجب به او گفتم: ولی من همه آثارش را دارم و می‌خوانم و حتی یک غزل ترکی هم در آن ندیده‌ام. از این واقعه تدریجاً این رفیق شفیق دلسرد شد و دوری گزید و قهر کرد و رفت. این مثالی از خوانش نژادی جهان است.

۴۰۳- همه مذاهب تاریخی نیز مذاهب نژادپرستانه هستند و خوانش پیروانش حتی از کتاب خدا هم خوانشی نژادی و ظلمانی در جهت تقدیس قوم و شجره خویش است که این آشکارا مذهب ابلیس است. کسی که از راه تاریخ و وراثت به خدا می‌رسد در حقیقت به ابلیس رسیده است و چنین کسی فقط فصول دوزخی لوح محفوظ را می‌خواند و جهنم خود را بر زمین برپا می‌کند. چنین کسی چون فیلسوف و عارف و فقیه و مفسر قرآن هم باشد خود دجال می‌شود.

۴۰۴- معراج محمدی مصداق عالی‌ترین و جامع‌ترین خوانش از جهان هستی است چرا که محمد (ص)، کریم‌ترین و عاشق‌ترین انسان است. و لذا هر که حامل چنین عشقی باشد صاحب چنین سواد و خوانشی از جهان می‌شود و با این خوانش جهان هستی را برای خود می‌آفریند که مرتبه‌ای از معراج است. معراج محمدی، جهان محمدی و ظهور جان محمدی ناشی از چنین خوانشی است. و بیهوده نیست که در آسمان هفتم نیز خداوند را به صدا و سیمای محبوب‌ترین دوستش یعنی علی می‌یابد. پس این معراجی در جان خویشتن است جانی به وسعت عالم هستی! و جهانی که همه محمدی است! محمدی که عین جهان است. این از برکت عشق و کرامت اوست که خویش را غیر کرد و غیر را خویش کرد!

۴۰۵- نگاه تکوینی - الساعه به خود و جهان یا نگاه نژادی - علیتی - تاریخی! این دو نوع نگاه منجر به دو نوع خوانش و دو نوع خلق جدید بهشتی یا دوزخی می‌شود. صاحب نگاه تکوینی با هر نظری خود و جهانش را به خلق جدیدی می‌آفریند پس او می‌تواند هزاران هستی و جهان برای خود بیافریند همان‌طور که علی (ع) ادعا کرده است.

۴۰۶- وقتی کل ساختار مادی و معنوی هر چیزی در دل یکایک ذرات تشکیل‌دهنده‌اش حاضر است و از هر ذره‌ای می‌توان به کل یک چیز رسید، انسان که هوشمندترین ذره عالم هستی است حامل کل ماده و معنای هستی لامتناهی جهان است و می‌تواند با خوانش خود، کل هستی عالم را به هرگونه‌ای که می‌خواهد بیافریند و اینست آفرینش جهانی‌های برتر در نزد عارفان کامل! و اینست راز آن ادعای حیرت‌آور ابن عربی که: «عارف هر چه که خواهد خود می‌آفریند!» و نیز راز آن ادعای علی (ع) که: «من هفتاد هزار جهان برتر آفریده‌ام!» و یا «من جهانی آفریده‌ام که هفتاد هزار بار بزرگتر از جهان موجود است!» این سرّ خوانش لوح محفوظ در ذات نفس ناطقه خویشتن است که

به قول قرآن کریم، کل زمین و آسمان‌ها در تسخیر انسان است. ذات این تسخیر نهفته در لوح محفوظ است و انسان کامل‌ترین کتاب و لوح محفوظ عالم را حامل است. و این معنای سجده ملائک بر انسان می‌باشد! و انسانی که این لوح را در خود به تمام و کمال می‌خواند امام مبین است که به قول قرآن، کل عالم هستی بر محور وجودش ارزیابی و احصی می‌گردد. و این معنای انسان کامل است که در آخرالزمان به آخرین مکان جهان یعنی آسمان هفتم در خود می‌رسد که مکان لامکانی و زمان بی‌زمانی است. و از این‌روست که به قول مولوی چرخ در گردش اسیر هوش ماست! و این ادعای انسان کامل آخرالزمانی است. همان‌طور که آثار مولوی، گزارشی از لوح محفوظ است یا ذکر از آن! «مائیم که ذکر را نازل می‌کنیم و خود آن را محافظت می‌نمائیم!» قرآن کریم- این همان ذکر لوح محفوظ است که «جز پاکان به آن راه ندارند.» قرآن کریم- یعنی پاک‌شدگان از خود نژادی - علیتی که به خود الهی ملحق شده‌اند.

۴۰۷- قبلاً نشان داده‌ایم که بین به معنای معجزه پدیده‌ای است که در بین زمین و آسمان چیزها که همان صورت و جمال و شاکله است رخ می‌دهد چرا که: «کل شیء يعمل علی شاکله!» قرآن- یعنی هر چیزی بر شکل و جمالش عمل می‌کند! پس جمال و صورت بیرونی چیزها قلمرو رخ دادن معجزات (بینات) است. زیرا زمین هر چیزی همان مادیت و فیزیک آن چیز است و آسمان هم فضائی است که هر چیزی را از بیرون دربر گرفته است پس بین زمین و آسمان هر چیزی همان صورت بیرونی آن چیز است. و لذا قرآن کریم مستمراً به اهل ایمان متذکر می‌شود که نظر کنید بر هر چیزی! این نظر بر جمال، کارگاه بینات و معجزات و خلق جدید است: «آن‌آنکه با یک نظر خاک را کیمیا کنند آیا بود که نظری هم بما کنند!» و این طلب خلق جدید است که در قلمرو نظر عارفان ممکن می‌گردد. چرا که هر خوانشی در نظر ممکن می‌شود همان‌طور که با نظر کردن بر کلمات است که آنها را می‌خوانیم. همان‌طور که خداوند هم با نظری جهان را آفریده است (قرآن)- فقط کافست که نظر ما بر اشیاء، نظری ائی و الساعه باشد نه علیتی و فلسفی و چون و چرائی و ریاضیاتی و فنی و تاریخی و اطلاعاتی و پراگماتیستی! «چرا بر ملکوت زمین و آسمان نظر نمی‌کنید.» قرآن- چرا که هر چیزی یک فرشته (ملک) است و همه فرشتگان ساجد و مرید اراده انسان هستند. این همان خوانش ملکوتی جهان از منظر لوح محفوظ است. در این راز تا توانید بیندیشید که سرالاسرار این دفتر است.

۴۰۸- از مطالعه هزاربار قرآن عربی که در دست مردم است به خودی خود هیچ دین و آئین و اسلام و ایمان و شریعت و حقیقتی مطلقاً حاصل شدنی نیست. هر آنچه که به اسم اسلام و سیره پیامبر شهرت دارد و مسلمانی نامیده می‌شود از حدود دویست سال پس از رحلت پیامبر اسلام به دست نویسندگانی تحت امر خلفای عباسی پدید آمده است که همگی خلفای جور و فسق و جنایت و از قسم‌خورده‌ترین دشمنان امامت بودند. اینست که آن دین و اسلامی که امام زمان در آخرالزمان عیان می‌سازد از جانب علمای رسمی دین متهم به بدعت محض و تکفیر است و لذا همه این ملایان در صف مقدم منکران و دشمنان امام زمان قرار می‌گیرند. اینست که از نشانه‌های ظهور برچیده شدن اسلام عباسی است که اسلامی سیاسی و مصلحتی و جعلی بوده که دشمن خدا و رسولانش بوده است و همه عرفای حقه را تکفیر نموده است. چنین جعل و واژگونی بر سر همه ادیان الهی آمده است و لذا امام زمان احیاءگر دین همه انبیای الهی است و لذا بشریت در آخرالزمان بازمی‌گردد تا دین شرک‌آلوده‌اش را خالص و کامل کند به نور امام زمان که ظهور کلمة الله است. پس بدون رجعت آخرالزمانی بشر، دین خدا خالص و کامل نشده و حجت بر بشر به تمام و کمال نمی‌رسد و رحمت خدا نیز کامل نمی‌گردد.

۴۰۹- همان طور که در سوره شوری آمده، کلام خدا با بشر از چهار طریق الهام و القاء می شود: الهام سمعی، الهام بصری (از طریق حجاب یا رؤیا)، الهام رسولانه (از طریق فرشته) و الهام روحانی (دمیدن روح قدسی). که این چهار مرتبه از وحی می باشد که چهارمی کامل ترین آن است که نبی را به امامت می رساند و مظهری از روح الله! قرآن محمدی نیز حامل این هر چهار نوع از وحی می باشد و لذا آیات و سوره های قرآنی از این چهار دسته می باشند که عدم درک این چهار نوع از وحی بسیاری از مفسرین را دچار سرگردانی ساخته است. الهام روحانی گفتگوی مستقیم خدا با بنده است در دلش! این چهار مرتبه از خوانش لوح محفوظ است.

۴۱۰- و هر که محمدی گردد و به روحی از جانب رسول خاتم زنده شود در آخرالزمان خوانای لوح محفوظ دوران خویش است و قرآن محمدی را در عصر خودش می خواند. در تاریخ اسلام از این نوع مؤمنان روحانی کم نبوده اند که ابن عربی، بایزید بسطامی، حلاج و مولوی و اینجانب از این جمله هستیم. دکتر شریعتی نیز از همین جماعت بود که عمرش کفایت خوانش کامل عصر ما را ننمود و تتمه رسالتش به این بنده رسید. اینها همه مراتب قائمیت امام غایب است. اگر امام را قرآن ناطق خوانند به دلیل این روح است.

۴۱۱- امام غایب امر عجیب و جدیدی در تاریخ ادیان الهی نیست. حضرت خضر نیز یک امام غایب است که دوران غیبتش به حدود پنج هزار سال می رسد و بنده از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۴ که به دیدار با امام زمان نائل آمدم تحت تعلیم و تربیت حضرت خضر قرار داشتم که تا مدت ها او را به نام نمی شناختم!

۴۱۲- بشر مدرن به کمک تکنولوژی های جدید موفق شد به بسیاری از ایده ها و آرمان های افلاطونی خود لباس عمل بپوشاند ایده آزادی، استقلال، عدالت، رفاه، آسایش و انواع عیش ها و اقتدار! ولی هر یک از این آرمان های محقق شده تبدیل به طبقه ای از جهنم شد جهنم آزادی، جهنم برابری، جهنم رفاه و قدرت و عیش و...! تا جائیکه امروزه همه آن آرمان ها طرد و لعن می شوند. و ملعون ترین این آرمان ها، جهنم حکومت دینی و مردم سالاری است و کمونیزم! و همه این جهنم ها شعبات و طبقاتی از جهنم تکنولوژی است.

۴۱۳- نخستین مردمانی که به تکنولوژی های تبدیلی و مرگبار دست یافتند یعنی غربی ها به قدرت تکنولوژی تسلیحاتی و نیروی دریائی و هوائی توانستند کل جهان را اشغال کرده و تسلیم فرهنگ خود سازند. حدود پانصد سال طول کشید که کل بشریت بر روی زمین مرید فرهنگ تکنولوژیکی غرب شد و بلکه از غرب هم سبقت گرفت. جز انگشت شماری از اهل ایمان و معرفت کل بشریت مرید این جهنم شد و بر جهنم وارد گشت.

۴۱۴- خداوند مرا و زندگیم را قلمرو تجلی و تحقق محسوس بسیاری از باورهای قرار داده که امروزه به افسانه ها و اساطیر پیوسته و چه بسا خرافه تلقی می گردند! باور به بهشت و جهنم، باور به رزاقیت بلاواسطه خداوند، باور به وجود ناجی موعود، باور به کوه قاف و سیمرغ، باور به وجود اجنه و ملائک، باور به آخرالزمان، باور به قیامت، باور به تولد دوباره و رجعت، باور به مسخ و نسخ و رسخ و فسخ، باور به شفاعت و کرامت و معجزه، و خلاصه باور به اکثر افسانه ها و اساطیر مذاهب و ملل! بسیاری می گویند این نوع باورها برای جامعه خرافه پرست و دیوانه ما چه خیری دارد جز اینکه آنها را دیوانه تر می سازد و حاکمان جابر و دجال را همه مقدس تر نماید. ولی حقیقت اینست که دجالان و جباران با افسانه و اساطیر مردمی حکومت می کنند که به آن باوری ندارند نه حکام و نه مردمان! و این وضع جوامع شیعه در

این عصر است که اسرار لوح محفوظ ایمان خود را انکار کرده‌اند و خداوند بواسطه و عنوان همان اسرار انکارشده‌ای که هنوز ادعا هم می‌شود حکام جور را بر آنها مسلط می‌سازد تا تکلیف خود را با این اسرار یکسره کنند. زیرا اساطیر هر فرهنگ و مذهبی ارکان متافیزیکی آن قوم است که لوح محفوظ فطرتشان بر آن استوار است. و لذا انکار این اسرار به مثابه نسیان کامل لوح محفوظ و تعطیلی شعور است.

۴۱۵- دروغگوئی این نیست که اسرار و مسائل شخصی خود را از دیگران پنهان داری و آشکارش نسازی. زیرا این حریم خصوصی هر فردی است که فقط خود او صاحب آن است و حق دارد که آن را از هر که بخواهد پنهان کند و راست نگوید. در حالی که در فرهنگ عامه این حق تکذیب می‌شود که خود یک دروغ بنیادی است در فرهنگی که تجاوز به اسرار دیگران و تجسس در احوال مردمان یک حق واجب تلقی می‌شود.

۴۱۶- دروغگوئی اینست که حقایق زندگی خودت را از خودت پنهان سازی و آنها را در ذهن خود تحریف و تبدیل نمائی. دروغگوئی دیگر اینست که حقایقی را که از سمت دیگران بر تو آشکار می‌شود انکار و تحریف نمائی و آنجا که ضرورت است این حقایق را به درستی بازگو نکنی! و دروغگوئی سوم، دروغ و مکر در موضوعات و مسائلی است که درباره‌شان با دیگران معامله و شراکتی نموده‌ای.

۴۱۷- بزرگترین عذاب فرد دروغگو اینست که دروغ‌هایش را به طرز حیرت‌آوری خود باور می‌کند که این باور دروغین، حافظه‌اش را مختل می‌کند و سایه‌ای بر سائر امور حافظه‌اش می‌افکند که تدریجاً زمینه نسیان است. و عذاب دیگر اینست که تدریجاً آدم‌های زندگیش به او بی‌اعتماد می‌شوند که این بی‌اعتمادی چون ظلمتی تدریجاً حافظه‌اش را می‌پوشاند چرا که هر کسی در آئینه اعتماد دیگران است که حافظه خود را می‌خواند و لایه به لایه استخراج می‌نماید. و لذا بهترین دوست، بهترین آئینه خوانش لوح محفوظ است. و بهترین دوست نیز کسی جز امام نیست. «دروغ نمی‌گوئید الا به خودتان!» قرآن کریم-

۴۱۸- وقتی دروغ بزرگی از کسی بشنوی اعتماد به او در دل و ذهن پاک می‌شود یعنی از وجودت رخت برمی‌بندد. و این بدان معناست که ظلمتی از حافظه تو دفع می‌شود. پس از دروغگویان دل بکن و قطع رابطه نما تا دچار نسیان نگردی! زیرا کسی که دروغ می‌گوید هر جرم و خیانتی را مرتکب می‌شود زیرا دروغگوئی، حافظه و آگاهی دروغگو را مختل می‌کند و این اختلال قلمرو رسوخ اجنه و شیاطین می‌شود که او را وادار به هر خطا و جرمی می‌سازند و او دیگر خودش نیست و یک موجود عوضی است. دروغگو، عوضی است. پس با او قطع رابطه کن! آدم دروغگو هرگز نمی‌تواند دوست باشد هرچند که بخواهد زیرا او خودش نیست و در تسخیر دشمن است یعنی شیطان! اینست راز اخطار مکرر الهی در کتابش که: «ای وای بر دروغگویان!»

۴۱۹- قدرتمندترین حجاب هوش و درک باطنی و متافیزیکی و حتی واقع‌بینی بشر که لوح محفوظ الهیش را دچار ظلمت غلیظی نموده است اسارتش در حافظه ایده‌آلی دنیای گذشته و حسرت‌هایش می‌باشد که ذهنش را از اکنونیت حیات و هستی کور و کر و مدهوش کرده است. بیماری آلزایمر که از ویژگی‌های عصر جدید است که روز به روز در جامعه مدرن دارای رشدی فزاینده است و حافظه مادی گذشته فرد را تعطیل می‌کند در حقیقت یک توفیق اجباری و نعمت عظیم الهی است که عقل و هوش و حواس بشر را از گذشته و آینده موهوم مصون ساخته و متمرکز

در الساعه و اکنون می‌سازد. ولی از آنجا که این نعمت بزرگ درک نشده و بیماری و بدبختی تلقی شده و با آن مبارزه می‌شود قدر عظیم این بلای الهی مکتوم مانده و کفران نعمت گشته است. این پدیده نیز از نشانه‌های آخرالزمان است.

۴۲۰- از میان همه امراض و بلاهای آخرالزمان هیچ‌یک نجات‌بخش‌تر و نعمانی‌تر از آلزایمر نیست که آدمی را جبراً به قلمرو الساعه می‌کشانند تا نظر به وجه‌الله کند و واقعیت جهان را آن‌گونه که هست و نه آن‌گونه که می‌باید، دریابد که جمله علائم آخرالزمان و قیامت باطن‌هاست. آلزایمر قلمرو حضور در خویشتن و اکنونیت است که علیرغم میل بشری فرود آمده است و بشر مدرن را فرامی‌گیرد برخی تدریجاً و در بلندمدت و برخی هم به‌سرعت دچار این وضع می‌شوند که حسرت گذشته و نگرانی آینده را از ذهن پاک می‌کند و به ذهن این امکان را می‌دهد تا کتاب آفرینش را بگشاید و در جهان بخواند. رویگردانی از سنن و آداب گذشته در بشر مدرن از جمله علائم این آلزایمر تدریجی است که در نسل‌های بعدی سریع‌تر و شدیدتر می‌شود. این آلزایمر اگر با معرفت نفس و ایمان و عرفان توحیدی همراه نباشد بی‌تردید منجر به مسخ در اشیاء و تکنولوژی می‌شود. عرفای قدیم با عمری مجاهده و ریاضت و ذکر موفق می‌شدند که ذهن خود را از گذشته مادی زندگی و ایده‌آل‌های آینده پاکسازی کنند ولی امروزه آلزایمر این نعمت بزرگ را به همگان اعطا نموده است به‌شرط اینکه قدرش دانسته و حقش ادا شود.

۴۲۱- در آخرالزمان همه نعمات و کرامات و بلاها و عذاب‌هایی که در عصر نبوت‌ها بر خلائق صادر شده بود دوباره در وسعتی جهانی رخ خواهد نمود از ماجراهای خلقت آدم و حوا و ابلیس و طوفان نوح و بت‌شکنی‌های ابراهیم خلیل و عدل یوسف نبی تا حکومت غیبی سلیمان و واقعه یونس نبی و معجزات عیسی و کتاب محمد و معراجش و حکومت علی و امامت ائمه هدی^(ع)! از این منظر قصص قرآنی فقط معطوف به ادوار گذشته نیستند بلکه پیشگوئی‌هایی برای آینده نیز در آخرالزمان هستند. پس هر که این قصص را اساطیر کهن و افسانه بداند در آخرالزمان از مواهب و هدایت و نعماتشان نیز محروم است و به بلا و عذابشان دچار می‌شود. خاصه آن مسلمانان و شیعیانی که امروز نسبت به امامت الهی امامان کافر شده‌اند و امامان را فقط فیلسوفان و علما و فقهائی نابغه می‌پندارند نه خلفای خدا در جهان هستی و مأمورین تحقق امرالله بر روی زمین و ظهور کلمه‌الله! اینان از خواندن و درک و تصدیق ظهور لوح محفوظ در جهان محروم گشته و در فتنه‌های آخرالزمان گم و هلاک می‌شوند.

۴۲۲- آنچه در گذشته رخ نموده به طریقی دیگر در آینده نیز به تمام و کمال واقع خواهد شد به‌گونه‌ای که هیچ جای تردیدی در حقانیت آن نیست. این راز معاد و قیامت و رجعت است که بستر رحمت و عدل خدا بر بشر است. این حقیقت شامل حال کتب آسمانی و آنچه که اساطیر خوانده شده نیز می‌شود همان‌طور که شامل حال زندگی گذشته هر انسانی می‌گردد. هر گذشته‌ای در آینده‌ای باز می‌گردد در مرتبه‌ای متجلی‌تر و برحق‌تر و یقینی‌تر و متعالی‌تر! این دور تکرار و باطل نیست بلکه دور تعالی است. این لوح محفوظ و کتاب‌الله در نفس ناطقه انسان است که یکبار شنیده می‌شود بار دگر خوانده می‌شود و آنگاه در دور بعد بیان می‌گردد و عاقبت عیان می‌آید و مشهود واقع می‌شود که این قلمرو یوم‌الدین است که در آنجا دین عین واقعیت موجود می‌آید. و مالک چنین روزی امام زمان است. امام علی^(ع) می‌فرماید: «هرگاه که تعدادی را دیدی که در جائی جمع آمده‌اند بدان که این جمع در گذشته نیز واقع شده

است و این رجعت است. علم رجعت از برترین علوم در آخرالزمان است که بدون آن وقایع این دوران مطلقاً قابل فهم نیست.

۴۲۳- براستی که خداوند آدمی را آفرید و آراست و متوازن و متعادل قرار داد که این توازن و تعادل جز به معنای وحدت اضداد نیست که جز به عقل دیالکتیکی درک نمی‌شود. مثلاً در هر شقاوتی، مهری حیرت‌آور نهفته است که به آسانی قابل وصف نیست. در هر حماقتی نیز هوشی عجیب قرار دارد و در هر زشتی، زیبایی و در هر بدی نیز خیری و در هر کفر هم ایمانی! هر که به نور خرد دیالکتیکی رسید از عرصه گلایه و انکار و فحش و درگیری و بدبختی رها شد. خرد دیالکتیکی نور رضوان و مقام رضا و توحید است.

۴۲۴- خرد دیالکتیکی را ده‌ریون و ماتریالیست‌ها و مارکسیست‌ها به تباهی و ابتذال کشانیدند همان‌طور که توحید را ملایان، عدالت را دموکرات‌ها و آزادی را لیبرال‌ها و زیبایی را زیبا رویان و ثروت را ثروتمندان و فقر را فقراء و عشق را عشاق و خدا را خداپرستان! و این تباهی حاصل بازار خودفروشی و ریاست و سلطه‌گری است که برعلیه دیگران به کار می‌رود و لذا در دست صاحبش می‌گردد و ساقط می‌گردد. هر نعمتی که برعلیه دیگران به کار رود نابود می‌شود که این نابودی جز بسته شدن درب‌های خوانش کتاب لوح محفوظ نیست و این عین بیگانه شدن از خویش است که عین معنای نابود گشتن است و به تسخیر غیر درآمدن! غیری که دشمن توست یعنی شیطان! بدان!

۴۲۵- شاه کلید قفل لوح محفوظ الهی در جان آدمی، نور خرد دیالکتیکی در کلمة‌الله است: ال لاه! و این به معنای ظهور غیب عالم و آدم است و قلمرو راستی آزمائی باورها و عقول و علوم و سنن و مقدسات پیروان مذاهب! و این همان قیامت نفوس است و آشکاری اسرار! آخرالزمان به معنای پایان عمر باورهای دروغین و پایان تقیه حقایق الهی! و لذا شاهد ظهور اشد دروغ‌ها و اشد انکارها و اشد ایمان‌ها و یقین‌ها هستیم که دجال و امام دو مظهر کامل دروغ و راست هستند یعنی ال و لا! و گفتگو و تعامل و تقابل بین این دو در کلمة‌الله! زیرا چه بسا دروغ‌هایی که راست می‌آیند و چه بسا راستی‌هایی که دروغ می‌آیند! چه بسا هستی‌ها که نیست می‌شوند و چه بسا نیستی‌ها که هستی می‌یابند! آخرالزمان عرصه جابجائی بود و نبود است و باید و نباید! ما در مجموعه آثارمان بسیاری از این جابجائی و واژگونسالاری را آشکار ساخته‌ایم! «پس تسبیح کن به اسم پروردگارت تا یقین فرا رسد!» قرآن- آخرالزمان عرصه ظهور ابدیت است یعنی راست ابدی و دروغ ابدی! عقل ابدی و جهل ابدی، نور ابدی و ظلمت ابدی! و در این روز که روزی پنجاه هزار ساله است حق و امر خدا ظاهر می‌شود و معلوم می‌شود که جز خدا همه چیز در مراتب دروغ قرار دارد! و آنکه استحقاق دیدار با حق را بیابد می‌بیند که همه مراتب دروغ، مراتب راستی حق است و دروغی هرگز وجود نداشته است جز در اوهام! و سرچشمه همه دروغ‌ها، ایده خدا در اذهان بوده است که نام حقیقی آن ابلیس است که وهم محض است. خدائی که مخلوق ذهن بشر است همان ابلیس است.

۴۲۶- باید دانست که ابلیس نیز فصولی مهم از کتاب‌الله و لوح محفوظ را به خود اختصاص داده است و در این فصول دارای سخن و ادعا و منطق و حقانیت است که همان منطق و حقیقت شرک است. ابلیس هیچ‌کس را به کفر نمی‌خواند زیرا کسی از او پیروی نمی‌کند بلکه آدمیان را به شرک می‌خواند که نهایتش نفاق است و عاقبت نفاق هم کفر است که اشد کفرهاست که حتی از کفر ابلیس هم شدیدتر است. و اصل شرک همان ایده خداست که خدائی

بس دور و بیگانه و دست‌نیافتنی و ماورای جهان است و این خدا همان ابلیس است که مستمراً در گوش ذهن آدمی نجوا می‌کند.

۴۲۷- ایده خدا (ابلیس) که عنصر ذاتی شرک در اهل ایمان است که از راه تنزیه و تسبیح فاقد امام حی حاصل می‌شود: «اکثر مؤمنان، مشرک شدند!» قرآن- تنزیه و تسبیح و تقدیس خدا برای کسی که فاقد امام حی در زندگیست عین حذف خدا از زندگیست که این حذف مولد ایده خداست خدائی که یک ایده ذهنی در ورای آسمان‌هاست. این خدای ضد خداست یعنی ابلیس! البته این ابلیس پرستان تحت عنوان ایده خدا نیز ادعا می‌کنند که خدا همواره با آنهاست و به آنان یاری می‌رساند منتهی فقط در تبهکاری‌هایشان آنها را حمایت می‌کند تا نابودی کامل در دوزخ که از آنها یک ابلیس مجسم می‌سازد. و لذا خدای ملایان رسمی ادیان و خدای تبهکاران یکی است و اینست راز اتحاد پنهان این دو جماعت در هر جامعه‌ای در تاریخ! نگاه کنید که حامیان مالی این ملایان در عالم تشیع چه کسانی هستند: رباخواران و زناکاران و مستبدین و مال مردم‌خواران! اینان امامان شرک و نفاق هستند!

۴۲۸- از دوران سن کمال که از حدود چهل سالگی آغاز می‌شود هیچ بشری فاقد ایده خدا یا روح خدا در دل یا ذهن خود نیست زیرا دوره خوانش لوح محفوظش آغاز شده است. از نیمه دوم عمر، انکار وجود خدا بر زبان هر کسی یک دروغ عمدی و آگاهانه است. یعنی از نیمه دوم عمر هیچ کس در درون تنهائی خود بی‌خدا نیست خدای جبار و قهار یا خدای رحمن و رحیم! این دو نوع خوانش از لوح محفوظ است.

۴۲۹- این خداست که از سن کمال با بشری سخن می‌گوید و خودش را به او معرفی می‌کند با انبیاء به‌گونه‌ای، با اولیاء به‌گونه‌ای دگر و با مؤمنین نیز به‌گونه‌ای متفاوت و با کافران و مشرکین نیز هر یک به‌گونه‌هائی دیگر! و لذا همه خواهند دانست که او هست و بلاوقفه بر آنها احاطه و علم دارد. این خداشناسی فطری سرآغاز خوانش لوح محفوظ در خویشتن و زندگی بیرونی است.

۴۳۰- خرد دیالکتیکی و حکمت وحدت وجودی و معارف خالصانه توحیدی برای کافران و اشقیاء به‌مثابه برترین مکر الهی است که آنها را به دام کفرشان می‌اندازد و رسوا می‌سازد. این حکمت هرکسی را با هر انگیزه و هویتی به حق خود می‌رساند. حق کفر، نابودی است حق شرک ابطال است حق ایمان، اثبات است و حق عشق هم تجلی جمال رب!

۴۳۱- امروزه حتی دهریون و پرستندگان علوم و فنون ذره‌ای و منکرین خدا و دین و رسولان الهی هم برای تبیین فلسفه وجودی خود متوسل به اساطیر کهن می‌شوند در افسانه‌های کهن هندی یا یونانی و رومی در آثار هومر و هسیود و اوپانیشادها! این نیز نوعی تأویل منکرانه است. همان‌طور که روانکاوی مدرن نیز در مکتب فروید و یونگ برای توجیه معماهای روان آدمی متوسل به تفسیر و تأویل جادو و خرافه و افسانه شده است مثل عقده ادیپ و نارسیس! فیزیک نظری نیز این اواخر به چنین اساطیری چنگ زده است. چگونه است که این افسانه‌پرستی‌ها عین علم و مدرنیته است ولی اخبار آخرالزمانی که در عصر ما دائماً در حال تحقق است خرافه و توهم خوانده می‌شود و واپس‌گرانی و ارتجاع تفسیر می‌گردد. و اما بدبخت‌ترین جماعت آن گروه موسوم به روشنفکران دینی ما هستند که از

معارف اسلامی و قرآنی فقط آن اموری را می‌پذیرند که منطبق با علوم و فنون غربی باشد و مابقی را خرافه می‌خوانند و طرد می‌کنند. و این جماعت نواندیش دینی اساساً تولیدی نظام ولایت فقیه است در هر دو جناح موافق و مخالف!

۴۳۲- کمال درک و فهم بشری اینست که حقیقت هر چیزی در آنچه که شنیده، دیده، بوئیده، چشیده و لمس می‌شود در همان دم یافت شود بدون هیچ تجزیه و تحلیل و تفکری! یعنی حقیقت در محسوسات درک شود. یعنی هیچ فاصله‌ای بین حس کردن و فهمیدن نباشد. این به معنای یگانگی حواس و قلب و عقل است.

۴۳۳- آنکه مادون خیر و شر و کفر و ایمان زندگی می‌کنند خودشان را عین عارفان می‌یابند که در ماورای ارزش‌های اضدادی زیست می‌کنند این هولناک‌ترین و حیرت‌آورترین این - همانی در تاریخ است. و بیهوده نیست که در اطراف عارفان اکثراً جاهل‌ترین مردمان زیست می‌کنند که هنوز به قلمرو تشخیص نیک و بد نرسیده‌اند در حالی که عارفان از قلمرو نیک و بد فرارفته و به توحید وجود رسیده‌اند. آنکه به درک نیک و بد نرسیده هنوز موفق به تشخیص وجود و عدم نشده است در حالی که عارف کامل از وجود و عدم برگزشته است: این هر دو با نیک و بد کاری ندارند و اینست راز تشابهی که بین این دو استنباط می‌شود. و این گونه است که یک احمق خود را عارف می‌پندارد. احمق هنوز قادر به خوانش کتاب‌الله و لوح محفوظ نیست در حالی که عارف این کتاب را خوانده و به صاحب کتاب ملحق شده است. و لذا این هر دو بی‌کتاب هستند ولی این کجا و آن کجا! فاصله از درک اسفل است تا عرش اعلی! اینست که در اطراف اولیای الهی جز اراذل و اشرار نمی‌یابیم. و این گردهمایی بالاخره موجب عداوت این جماعت با اولیای خدا می‌شود و چه بسا کشته شدن آنها به دست این اشرار! آنگاه که متوجه می‌شوند که هیچ شباهتی با اولیای الهی ندارند. آنها این فریب را به اولیای الهی نسبت می‌دهند نه به جهل خودشان! همه انبیاء و اولیاء و عرفا این گونه کشته شدند یا مورد عداوت خونین قرار گرفتند. این راز جاذبه کاریزماتیک عارفان در میان رذل‌ترین و احمق‌ترین مردمان است که بالاخره به دستشان کشته می‌شوند و یا از دیار خود تبعید می‌گردند. وجه اشتراکشان وادی فناست یکی فنای در حق است و دیگری فنای در خلق! یکی فنای در اوست و دیگری فنای در من خویش! هر دو مدهوشند یکی در نور و دیگری در ظلمت!

۴۳۴- فرق بین احمق و عارف همان فرق بین کسی است که هنوز نیامده و کسی که رفته است، هر دو در اینجا نیستند! فرق بین ماقبل و مابعد است. فرق بین کسی که هر امری را حق می‌بیند و کسی که اصلاً حقی نمی‌بیند! احمق در وادی قبل از فرقان قرار دارد و عارف بعد از فرقان! فرق کسی که دستش از دنیا کوتاه است و کسی که از دنیا برگزشته است. فرق بین کسی که ندارد و کسی که نمی‌خواهد داشته باشد! فرق بین کسی که امور ضدین را مساوی می‌داند و کسی که از ضدین فرارفته است. این همان فرق بین مساوات و یگانگی است. هر دو لامذهب هستند یکی هنوز بر مذهب وارد نشده است و دیگری از آن خروج کرده است. هر دو بیکارند یکی از فرط بی‌نیازی و دیگری از فرط ناتوانی! نهایتاً این همان فرق بین دجال و امام است.

۴۳۵- هر چیزی که بیش از یکی باشد دروغ و خلاف واقع است. زیرا از هر چیزی در جهان هستی فقط یکی وجود دارد و لذا جز عدد یک مابقی همه مفروض و جعلی و کذب محض هستند و لذا ما معتقدیم که ریاضیات اساس دروغگوئی و توهمات و گمراهی بشر است. و این علم ابلیسی است که در بشر القاء کرده است. تکثیر دروغ محض است و سوره تکاثر حجت قرآنی بر این ادعاست: تکثیر، اساس برپائی جهنم تکنولوژی است و لذا خدای این جهنم

ریاضیات است که معلمش ابلیس می‌باشد. اگر همین یک درس را به خوبی آموختی و باور کردی رستگاری! این درس، اساس علم و عرفان و حق‌پرستی ماست. بدین طریق ما علم را از غیرعلم آشکار ساختیم و راست را از دروغ! و لذا به قول علی^(ع)، هر چیزی که قابل شمارش باشد محکوم به فناست. این تأویل و تعین سوره توحید است که تعریف خدا و عالم وجود می‌باشد. یک، نور شناخت عالم وجود و موجودات است. «من» یک است. من هم به معنای خود و خودیت در فارسی و هم به معنای شخص و هویت در عربی است. من نخستین ظهور یک در آخرالزمان و آخرالزمان به نور این یک است که برپا شده است.

۴۳۶- اگر به حیات اخروی باور داشته باشیم این باور برخاسته از پیام رسولان الهی است پس بایستی کلام خدا را از رسولش بپذیریم که هر چه در جهان است محکوم به فناست الا وجه پروردگار که صاحب تجلی و کرامات است. پس توشه حیات اخروی هم جز وجه الله نیست که بر مؤمنانش تجلی می‌کند به همراه کرامات و معجزات الهی! و وجه الله در عالم ارض امام حی است که مظهر کلمه الله و صفات اوست.

۴۳۷- امام حسین، نه قیام کرد و نه قصد براندازی و حکومت داشت. او فقط با خلیفه وقت بیعت نکرد و لذا بین بیعت کردن و کشته شدن مخیر شد و کشته شدن را برگزید آن هم شجاعانه و نه با ذلت! پس از واقعه کربلا، ظلم و جور و کفر و فساد امویان هزاران بار شدیدتر و علنی‌تر شد و یزید بر بالای منبر با صدای بلند محمد و دینش را انکار کرد و قتل عام کربلا را به انتقام از محمد رسول خدا اعلان نمود. پس واقعه کربلا کمترین کمکی به احیای دین در جامعه هم ننمود. پس از این واقعه امام چهارم با یزید بیعت کرد و آزاد شد و به خانه بازگشت. در دوره امامت سی و پنج ساله امام سجاد چندین قیام مسلحانه بر علیه امویان شکل گرفت که هزاران مبارز انقلابی و مؤمن را بسیج کرد مثل قیام خُره، قیام مختار، قیام توابین، قیام زیدابن علی پسر امام و غیره! ولی امام سجاد در هیچ‌یک از این قیام‌های بزرگ و مردمی نه مشارکت نمود و نه تأییدشان کرد و تا آخر عمرش در انزوا زیست و بالاخره مسموم شد و از دنیا رفت. سائر امامان هم کمابیش بر همین سنت زیستند. بنابراین مسئله اصلی امامان حکومت‌ها نبودند یعنی حکومت‌های طاغوتی و کفر و فساد را مانع سعادت و هدایت مردم نمی‌دانستند بلکه اتفاقاً بعکس می‌اندیشیدند یعنی این حکومت‌ها را معلول کفر و ظلم مردم می‌دیدند. در عصر امام صادق هم که امویان بواسطه ایرانیان برافتادند ابو مسلم خراسانی خلافت را به امام تحویل داد که امام نپذیرفت و فرمود که: هنوز وقت ما نرسیده است! و لذا خلافت به دست عباسیان افتاد که امام را کشتند. پس آیا براستی کار و رسالت وجودی امام و انسان کامل چیست؟ معلوم می‌شود که رسالت وجودی امام فقط به مردم عصر خودش محدود نمی‌شود و فراتر از این امر است. او امام مردمان گذشته و آینده نیز هست و امام اجنه و ملائک و امام همه جانداران و نباتات و ستارگان و زمین و آسمان است. او جانشین خدا در جهان است و صاحب امرالله برای خلق عالمیان! امام و امام‌شناسی اگر به کمتر از این حقیقت فهم شود موجب هدایت نیست. آنکه امام را فقط برای ریاست خود و قوم خود می‌خواهد یا آخوند ولایت فقیه‌ی می‌شود یا درویش فلان علیشاهی و یا بهائی!

۴۳۸- حسین^(ع)، اساس ظهور قائم آخرالزمان است و قائم آخرالزمان همان رجعت حسینی است که مقدمه ظهور امام عصر می‌باشد. هر که با نظام طاغوت عصر خود بیعت نمی‌کند و از راه و روش و ارزش‌های حاکم پیروی نمی‌کند بالقوه یک قائم می‌تواند باشد و یا از یاران او! این یکی از اسرار بیعت نکردن امام حسین است که الگو و نوری برای

قائم‌ان عصر غیبت می‌باشد. حسین، نور خوانش فصل قیامت در لوح محفوظ است که هر کس آن را بخواند قائم عصر خویش است.

۴۳۹- به یک لحاظ هر کتابی که در تاریخ بشری نوشته شده یا خوانده می‌شود و خواهد شد برگ‌هایی از لوح محفوظ است از وجوه جهنمی، بهشتی، برزخی، اسفلی یا رضوانی! فقط از این وجه است که می‌توان به راز سوگند الهی به قلم و هر آنچه که می‌نویسد، پی برد. این عین سوگند به لوح محفوظ است همان‌طور که طبق قول الهی در کتابش، قرآن هم فصلی از لوح محفوظ می‌باشد. حتی ادبیات داستانی که تماماً محصول خیال‌پردازی بشر است نیز مشمول این قاعده می‌باشد چرا که به قول گوته از پدران ادبیات داستانی، هر آنچه که در داستان‌ها نوشته می‌شود القای اجنه و ارواح است. که در این صورت می‌توان این نوع ادبیات را وجه جنی لوح محفوظ دانست. با توجه به این نکته که امروزه سرنوشت بسیاری از بشر مدرن و اهل سواد تحت تأثیر این ادبیات داستانی رقم می‌خورد. سائر کتب نیز به درجه‌ای که در سرنوشت بشر دخیل هستند همین قاعده را شامل می‌شوند همان‌طور که تمدن جهنمی عصر ما مخلوق مطالعه و آموزش کتب درسی در مدارس و دانشگاه‌ها هستند پس اوراقی از لوح محفوظ در وجه جهنمی آن تلقی می‌شوند.

۴۴۰- برای مردمی که نان و آسایش حداقلی ندارند آزادی چه می‌تواند باشد جز عربده و ناله و آزادی گدائی و دزدی و خلافتکاری و خودفروشی و به جان هم افتادن! و عدالت قانونی چه می‌تواند باشد جز مجازات و حبس و تعزیر و اعدام؟ و انقلاب چه می‌تواند باشد جز تغییر جایگاه ظالم و مظلوم! و اما برای مردمی که سیر شده و نیازهای حیاتی‌شان ارضاء گشته، آزادی چه می‌تواند باشد جز آزادی به بند کشیدن دیگران و عدالت چه می‌تواند باشد جز قدرت برابری همگان به روش خویشتن! و باز هم انقلاب جهت برگشتن به همان فقرات و حقارت و دریوزگی! و اینست معنای آزادی و عدالت! پس آزادی نیست جز در آزاد شدن از شر آزادی! و عدالتی نیست جز در شر رهائی از عدالت! و انقلابی نیست جز در زیر و رو کردن خویشتن!

۴۴۱- تنها حق آزادی عقیده و بیان است که حقی انسانی می‌باشد و برای اهلش در همه حال وجود دارد هر چند که ممکن است بدنش را دچار حبس و حصر و مشقت سازد اگر به بیان آشکار اعتقاداتش بپردازد. پس آزاد است که عقیده‌اش بیان نکند اگر نمی‌خواهد دچار مشقت گردد. پس انسان در همه حال آزاد است و حق آزادی از آن کسی است که از آزادی بگذرد در بیان عقیده یا کتمان آن! اگر عقیده‌اش را آزاد کند بدنش را به بند می‌کشد. و اگر بدنش را آزاد می‌خواهد باید از آزادی بیان عقیده‌اش بگذرد. انسان آزاد است که بین آزادی تن و روحش، یکی را انتخاب کند. قائم آخرالزمان، کامل‌ترین منادی آزادی بیان است و با این بیان است که قیامت آخرالزمان را برپا می‌کند.

۴۴۲- هر کسی در سمت ضد خود است که حرکت و رشد و تعالی می‌یابد و از خود نژادی - تاریخی بالا می‌رود که این تقوا و از خود گذشتن گوهر هر عروج روح است. حال اگر آدمی بر این حق معرفت داشته باشد خود به اراده خود در سمت ضد خود حرکت می‌کند و با ضد خودش دوستی می‌کند که نهایت این دوست و دوستی که ضد دوست همانا امام هدایت است و در بستر رحمت تعالی می‌یابی. در غیر این صورت بدام ضدی می‌افتی که خصم وجود دوست و به جبر از خود می‌گذری و رشد می‌کنی. همان‌طور که خدا از خود گذشت و به انسان که ضد او بود هستی بخشید انسان هم باید از خود بگذرد و ضد خود شود تا هستی الهی خود را بیابد و مستحقش شود. حق در ضدیت با خود

است. پس گوهره معنوی حق، دیالکتیک است و لذا حق‌شناسی هم دیالکتیک‌شناسی است که منجر به دیالکتیک دیالکتیک می‌شود. و این علمی است که ما بنا نهاده‌ایم که علم قیامت آخرالزمان است یعنی علم قائمیت! دیالکتیک علم خوانش لوح محفوظ است و دیالکتیک دیالکتیک هم علم بیان آن است.

۴۴۳- آدمیان خواه ناخواه و آگاه یا ناآگاه در تبعیت و اطاعت یا تقلید از همدیگر در سلسله مراتب ضلالت یا هدایت. و هرکه این امر را انکار کند خود را فریب داده است. این همان ولایت حق است که در جهان هستی در عالم و آدم جاریست و هیچ چیز و کسی از آن بیرون نیست. پس خوش به حال آنکه در این امر وجودی دارای صدق و خودآگاهی و معرفت و انتخابی برتر است و امامش را با بصیرت و معرفت برمی‌گزیند و چنین کسی اهل هدایت و اختیار سرنوشت خویش است. پس هیچ‌کس بی‌امام نیست صادقانه یا ریاکارانه، کورکورانه یا عارفانه، ظالمانه یا عادلانه، بر رحمت یا شقاوت! امام هر کسی گشاینده لوح محفوظ سرنوشت اوست که آن را برای خود می‌خواند به راه سعادت یا شقاوت!

۴۴۴- هر حکومتی که برای بقایش نیازمند به پلیس و جاسوس و تفتیش عقاید و شکنجه و زندان و اعدام و سرکوب و خفقان است حکومت طاغوت یا دجال است با هر عنوان و ادعائی که باشد و بر جهل و دروغ و فساد و ستم و باطل بنا شده است. بنابراین مؤمنان حقیقی نباید با هیچ حکومتی کار کنند و در هیچ حکومتی فعالیت یا ارتزاق نمایند.

۴۴۵- هر چه جرم و جنایت و فجایع و جنگ و ستم و استبداد حاکم بر روابط آحاد و گروه‌های بشری، تحت عنوان الفاظ و مفاهیمی است که هیچ‌کس نمی‌تواند آن را تعریف کند: خدا، روح، انسانیت، عشق، آزادی، عدالت، حق، رستگاری، خوشبختی، پیشرفت، نیکی، راستی، درستی و...! امثال مارکس و انگلس و نیچه بزرگترین راستگویان تاریخ جدید جهان بودند که نشان دادند که حقیقتی جز نیازهای مادی و غریزی بشر وجود ندارد و مابقی ارزش‌های به اصطلاح معنوی، دروغی هستند که این نیازها را تحریف و انکار و تبدیل می‌کنند و مولد همه مفاسد و ستم‌ها هستند. آنانکه نیازهایشان تأمین است هیچ‌یک از این الفاظ و معانی را نمی‌شناسند و کسانی که غرق در نیازند این الفاظ و معانی مطلق و غیرقابل تعریف را ابداع کرده‌اند تا حقارت‌ها و ذلت‌های خود را تقدیس کنند و فرافکنی نمایند. همین‌ها که سیر شدند یک شبه نسبت به همه این الفاظ مقدس کافرند. همه این الفاظ و معانی مقدس و دست نیافتنی مخلوق نداشته‌های بشری است آن‌هم با منطقی واژگونه! و لذا هنگامی که پرستندگان این معانی به قدرت برسند بزرگترین جنایات را پدید می‌آورند و همه آن واژه‌ها واژگون می‌شوند: خدا، شیطان می‌شود، عشق، نفرت می‌شود، آزادی، استبداد می‌شود و برابری، سلطه و سرکوب می‌گردد و معنویت فقط با پول و سلاح سخن می‌گوید. آخرالزمان پایان تاریخ این دروغ‌هاست. و لذا امام زمان هم در نخستین اقدام خود همه سردمداران این معانی و کانون‌های آنها را نابود می‌سازد یعنی ملایان و فلاسفه و واعظان و مساجد و معابد و مدارس را!

۴۴۶- چرا خداپرستان این قدر تنبل و تن‌پرست هستند؟ چرا عاشقان این قدر خودخواه و شقی هستند؟ چرا آزادیخواهان این قدر مستبدند؟ چرا دموکرات‌ها این قدر مردم‌خوارند؟ چرا ایشارگران این قدر بخیل هستند؟ چرا روحانیون این قدر شکم‌باره و زن‌باره هستند؟ همه این الفاظ، واژگونه‌اند! و همه ستم‌ها و جنایات در لوای این الفاظ وارونه تحقق می‌یابند. قائم برپاکننده قیامت واژه‌هاست.

۴۴۷- بسیار اندکند کسانی که خود را معنی می‌کنند. نیاز به معنی کردن خود ناشی از حس بی‌معنایی و ناکامی و ذلت و نابودگی است. پس معنی کردن خود تلاشی برای نجات خود از نابودی است. ولذا هر معنایی از خود دارای صفت خودآیی و خدایی است اینست که همه معنویت‌ها متافیزیکی هستند چه علمی و فلسفی یا مذهبی و عرفانی و اساطیری! در لغت عربی، معنی یعنی با خود! با خود هم یعنی خلق یک معنایی که خود را از نابودی و بی‌خودی برهاند. و لذا این معنای خود ذاتاً متافیزیکی و الهی و جاودانه است که با خود می‌ماند تا خود نابود نشود! این معنا یک «آ» است که با خود همراه می‌شود و معنای جاوید خود است. این «آ» همچون یک روح و وجود غیبی است. پس معنوی شدن خودآ شدن است یعنی خدائی شدن! پس واضح است که آدم‌های ناکام و فقیر شدیدتر محتاج معنا هستند تا قدرتمندان و کامروایان! این صاحبان قدرت هم در مواقع ورشکستگی و بیماری و مرگ نیازمند معنا می‌شوند. البته همه فقرا و ناکامان هم در صدد معنی کردن خود بر نمی‌آیند و به‌جای آن به‌سوی انتقام از دیگرانی می‌روند که آنها را باعث بی‌معنایی و بی‌وجودی خود می‌پندارند. تبهکاران، مجرمین حرفه‌ای و انقلابیون سیاسی از این گروه می‌باشند. و اندکی هم به‌سوی انقلابی در ماهیت خود می‌روند تا خود را تغییر دهند و از این ناکامی و بی‌وجودی برهاند و اینان عارفانند!

۴۴۸- این «آ» برای هر کسی به‌صورت یک واژه تبیین می‌شود همچون واژه خدا، عشق، آزادی، علم، تکنولوژی، دموکراسی و...! و بزودی این واژه نیز مادیت می‌یابد و باری سیاه و سنگین و نابودگر بر دوش خود سوار می‌شود و بر شدت نابودی می‌افزاید و خود را ناکام‌تر می‌سازد. زیرا همه این واژه‌ها حامل باری واژگونه و ضدخود هستند چرا که این «خود» است که ذاتاً ضدخود و واژگونه است مگر اینکه به نور معرفت در خود واژگون شود و فقط در این صورت است که خود از نابودی نجات می‌یابد و خودآ می‌گردد.

۴۴۹- تا خود به ضدیت با خود برنخیزد از نابودی نجات نمی‌یابد همان‌طور که خداوند در ازل به ضدیت با خود برخاست و از عدم خروج کرد و ظهور نمود! کل درد آدمی از فقدان ظهور است و در این بی‌ظهوری است که احساس نابودی دارد.

۴۵۰- این واژگونسازی خود به اراده خود و در خود سرآغاز گشایش درب نفس ناطقه و کتاب وجود و لوح محفوظ است که حرف اولش «آ» است. همه کلماتی که از خود برمی‌خیزند و در خدمت خود هستند واژگونه‌اند مگر اینکه خود، ضد خود شود آنگاه همه کلمات بر مقعد صدق و عدل قرار گرفته و به حق سخن می‌گویند و خود را به خلق جدیدی می‌آفرینند!

علی اکبر خانجانی - بار

۱۳۹۸/۰۸/۰۶